

الحمد لله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلقنا من غير شيء وخلق الموتى من غير شيء وخلق الحياض من غير شيء وخلق النار من غير شيء وخلق السموات من غير شيء وخلق الارض من غير شيء وخلق كل شيء من غير شيء

[Faint handwritten Persian script]

[illegible][illegible]

الحمد لله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلقنا من غير شيء وخلق الموتى من غير شيء وخلق الحياض من غير شيء وخلق النار من غير شيء وخلق السموات من غير شيء وخلق الارض من غير شيء وخلق كل شيء من غير شيء

افغانی
دولت
مملکت افغانستان
دولت افغانستان
دولت افغانستان

[illegible][illegible]

الحمد لله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلقنا من غير شيء
ويعيدنا اليه من غير حساب
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي بعثه في هذه الأمة
مبارك في الدنيا والآخرة
أجمعين

افغانستان
دولت اسلامیة افغانستان
وزارت معاشات و صنایع
معاونت اقتصادی
کابل

شماره پرونده: ...
تاریخ: ...
موضوع: ...

بسم الله الرحمن الرحیم

این سند صادر شد در شهر کابل در روز ... ماه ... سال ... هجری قمری.

...
...
...

امضاء: ...
مهر: ...

این سند به موجب آنکه ...
...
...

در وجه ایستادگی ...
...
...

[illegible][illegible]

الحمد لله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلقنا من غير شيء
ويعودنا اليه من غير حساب
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي بعثه في هذه الأمة
فانزلنا به الكتاب المبين
وعلّمنا به الحروف المباني
والله اعلم بالصواب

افغانستان
دولت اسلامیة افغانستان
وزارت معاشات و صنایع
معاونت اقتصادی
کمیسیون ملی اقتصاد
و تجارت

[illegible][illegible]

الحمد لله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلقنا من غير شيء
ويعيدنا اليه من غير حساب
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي بعثه في هذه الأمة
مبارك في الدنيا والآخرة
أجمعين

[Faint handwritten Persian script]

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

الحمد لله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلقنا من غير شيء
ويعودنا اليه من غير حساب
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي بعثه في هذه الأمة
فانزلنا به الكتاب المبين
وعلّمنا به الحروف المباني
والله اعلم بالصواب

(Faint handwritten Persian script)

[illegible][illegible]

بن ده کیانه دلی کران .
اوانی که انچه بود نکست نک
پاسا قی آن از غوائی شراب
نه زانی که مد سر چار آور
پاسا قی این خرقه بر کنی نک
که این خرقه شیعه و اوست
پاسا قی آری که صافی بود
نه دل به اسباب رمال جهان
پاسا قی آن مایه بار چند
بره تا دی کاما قی نک
پاسا قی آن بادیه صاف را
بره که نه بیان خاص نکند
پاسا قی آن آب یاقوت نک
بره تله درخ از غوائی نک
پاسا قی از بن شاه جهان

مکر که غم و هر یام امان
مکر و ارم یکدم از نام و نک
بره که غم و هر کستم خراب
انانی که دل را بکار آور
بی دبه پیاور نه یک سر
نه جونی که ز جان و آسایش
بن ده که غم را تلاقی بود
جود روی ناند کس چاودان
که یک جود از زرد قیاح چند
نه بریا هوای جوانی نک
که دشمن بود عشق پر لاف را
اویز نکستی خط هم نکند
که چون لعل دلمه کم آید نکند
شاه جهان مدح خوائی نک
بسان بی دل ملای جهان

بن ده کیانه دلی کران .
اوانی که انچه بود نکست
پاسا قی آن از غوائی شراب
نه زانی که مد سر چار آورج
پاسا قی این خرقه بر کنی نکست
که این خرقه شیعه و اوست
پاسا قی آری که صافی بود
نه دل به اسباب و مال جهان
پاسا قی آن مایه بار چند
بره تا دی کاما قی نکست
پاسا قی آن باد و صاف را
بره که نه بیان خاص نکست
پاسا قی آن آب یاقوت نکست
بره تله درخ از غوائی نکست
پاسا قی از بن شاه جهان

مکر که غم و هر یام امان
مکر و ارم یکدم از نام و نک
بره که غم و هر کستم خراب
انانی که دل را بکار آورج
بی د و پا و نه یک سر
نه جونی که ز جان و آسایش
بن ده که غم را تلا قی بود
جود روی ناند کس چا و دان
که یک جود از زرد قی چند
نه هر یام و ای جوائی نکست
که دشمن بود عشق پر لاف را
اوی نکست بستی خط هم نکست
که چون نصرت دلیکم آید نکست
شاه جهان مدح خوائی نکست
بسان بی دل ملای جهان

بن ده کیانه دلی کران .
اوانی که انچه بود نکست
پاسا قی آن از غوائی شراب
نه زانی که مد سر چار آور
پاسا قی این خرقه بر کنی نکست
که این خرقه شیعه و اوست
پاسا قی آری که صافی بود
نه دل به اسباب و مال جهان
پاسا قی آن مایه بار چند
بره تا دی کاما قی نکست
پاسا قی آن باد و صاف را
بره که نه بیان خاص نکست
پاسا قی آن آب یاقوت نکست
بره تا دوزخ از غوائی نکست
پاسا قی از بن شاه جهان

مکر که غم و هر یام امان
مکر و ارم یکدم از نام و نک
بره که غم و هر کستم خراب
انانی که دل را بکار آور
بی د و پا و نه یک سر
نه جونی که ز جان و آسایش
بن ده که غم را تلاقی بود
جود روی ناند کس چا و دان
که یک جود از زرد قیاح چند
نه هر یام و ای جوائی نکست
که دشمن بود عشق پر لاف را
اوی نکست بستی خط هم نکست
که چون لعل دلمه کم آید نکست
شاه جهان مدح خوائی نکست
بسان بی دل ملای جهان

بن ده کیانه دلی کران .
اوانی که انچه بود نکست
پاسا قی آن از غوائی شراب
نه زانی که مد سر چار آورج
پاسا قی این خرقه بر کنی نکست
که این خرقه شیعه و اوست
پاسا قی آری که صافی بود
نه دل به اسباب رمال جهان
پاسا قی آن مایه بار چند
بره تا دی کاما قی نکست
پاسا قی آن بادیه صاف را
بره که نه بیان خاص نکست
پاسا قی آن آب یاقوت نکست
بره تله درخ از غوائی نکست
پاسا قی از بن شاه جهان

مکر که غم و هر یام امان
مکر و ارم یکدم از نام و نکست
بره که غم و هر کستم خراب
انانی که دل را بکار آورج
بی دبه پیاور نه یک سر
نه جونی که ز جان و آسایش
بن ده که غم را تلاقی بود
جود روی ناند کس چاودان
که یک جود از زرد قیاح چند
نه بریا هوای جوانی نکست
که دشمن بود عشق پر لاف را
اویز نکست بستی خط هم نکست
که چون لعل دلمه کم آید نکست
شاه جهان مدح غوائی نکست
بسان بی دل صلابی جهان

آن خدای بزرگ عدل و برتر ملک جهان
 منزه اهل موت است که در اعدان بود
 خاک بایش توین، چشم عالم شد زان
 با جش آورد از سواد چش و عصاره
 عدل دارد صفه دارد خود خود را
 نماند کرد بگردن خاک جهان
 دوستان وی میرد و دوام در جهان
 ز خدا خوارم که توین دهد در حق
 ای که شد با جانی میونید و جانی
 سب به دل و جود تو آورد با آمو
 شد ام قضا برش که خواهی و
 نصیب هر چه بدست است ام تا حد
 و قلم ز راه درویش و اطوار
 رهنم نیست ام ده سال در پیش
 بعد از ام رخصت است و دوزخ

که عدل است که و بشیر بکجا بخوار
 پیش کی چون حاتم طایی بود این باشد زور
 ز که مشتت هر که بر دل کس زو غبار
 و ماضی ز کس مکار ملک ز شکار
 اجنبی ساوگ باشد صدم تا در
 دولت و اقبال او باد ایمیته باید او
 دشمنان بر سرور میمانی سرید او
 تا که چون غریز حریستی از دولت و
 میست است در جهان ای میام برور
 تا در دولت سرای رخ صاحب داد
 پیش و انبیا می نام کرده ام شب و کار
 او را کرده ام خورت نمری ز کبار
 کاد مرا نیست گویا برید و سرات و او
 خلوت و عزلت کردم و ایما پس و او
 تا بخوام اهل عالم سب لطف کرد کار

در روز خاتمی دادم ای ته جان
 اربعینی خانه در وقت وویکی این تا
 دادم و فصلت اینه که بعضی خصم
 رفت خود دارد عارت سارم ایجا درنا
 هست ایچمه دیکم انعام بوی دود که
 تصمیم نبند که کنم دارم رنظت سینه
 کز ترا حاجت بود روز خرابه دست
 دره بر کوته کم قصد مع نرا خد کند
 یارب از فضل بده هر روز او را دوست
 رحمتی دایم شمس را ام رنظت و کرم
 هر چه کردم رنظت بد و احوال رنظت

کافه مرا بسم کرد پی سلفی سالار
 مغرب گشت دو ویدوار ازی روزگار
 تا کنم رنظت جراح نویل را بر قرار
 اربعینی نیشم که سال ویدیل وند
 تا توره عشرین و نیمه این نمره سار
 کیی دو حاجت را بر بد خا بهر
 این دو حاجت و بر و یاد کی روزگار
 متر آن باشد که سارم بر عای
 ملکش افزون کن و از عمر خور
 بیش از پیش اینی نه حال و بی
 در که از زبانی و فیضات بار آور

نه نای صاحب صدق وای یاد مؤمن موافق و تکیه تا یلی غارت مایه
 و طریقی را اسرار بسیار است و احصا و خسران ممکن نوع تر نیست

[illegible]

کاپی تمام باید جمع نماید و نوی و قوی رتق یغ و اراج باید جمع نماید
مرد و حواص و فارغ ابد تواند بود محسوس و محسوس از هر خط و ضرر و ایراد
بی حکم صادر که مضاف نام و در خطهاست و قوی است و دعوات باستی است
نیت بلکه جهاد خطهاست رحمة وادعیه و صیغه در میان آورده بد که علم
روحانی را در جهان کم کرده اند اما عدد و فوق و کسر همانند ساء علی ضایعه
الکینه که جنبه و خط را می تواند بوسیله است و مادر این کتاب چهارده شده
بیان کنیم تا خطای و عیاری را و سنواری باشد که بوسیله آن عیاری
و مقصود برسد و مادر را عیاری یاد گذارد

نسی ما لها ما نذرنا من خمنس که نذ هذگی ز وجودم حصر

ماند کام تمام شد که نه هفتاد و نه نفر

مکتبہم بخوانند و جود و مدد در خاک گسترهان

در کتاب کبیرم تمام برند . در اکثر نگارخانه ها

نوی شده حاجریای بیوم مایه دمی حریای بیوم

بد بد کی جوسا دی بود کی نم غرس یا دی ری بود

باید که روی نمودن بگوید انداخته را که کتب و نوشته

و مرید و هود و اوج و حصیعی و سحاب و رجوع و قدر از مکان به مود
و لغز و سحر و جی و نیت و تلبیس و تبریع و معارف و غیر ذلک با شمع نیت
آن لحاظ باید و مهارت حاصل کند و به مشورتی که در ذیل حکم خواهد شد
عمل نماید که بی علم منوط بر اوقات سحر و غفلت چرا که عقلت و مغز
مستعد یک و سست اند سالی عالم ملک و عالم ملکوت و جبروت و لا اله الا
هو ص با حده از عالم دون خود می رساند و تجلی بواجبی که احصاء
لطف اند اکنون بد که صف ذی یعنی ر حرم علوی بی حجاب و کشف
مشع و کمال است چرا که از سلاطین ستمی بر روی کردن و در محل تسبیح
موجب حتم و قهر و غضب است و در غیر حق ، انکس دیگر که ستم ارجح
از ان مسلمات کرد و در پیرو و سب کسی از آنکه موجب مقت زد و تجلی
در صوم و سائر و و ترعیه نسبت که صاحب برکت و تیرید و صبح الفجر
و الصبح حصه بی بی یزید السلام از حصه ملک تعلیم ستمی نسبت
یکی کرد حصه جبرئیل امین نهان است العاقبت باز شد و کف برین
روح شکی و بی عمل و وقت و مجنون است از حق و عجزه دور ن
نعمت که عجز نمود ، و ایت دوست صدیق فرید با او تنی ص

و مرید و هود و اوج و حصیعی و سحاب و رجوع و قدر از مکان به مود
و لغز و سحر و جی و نیت و تلبیس و تبریع و معارف و غیر ذلک با شمع نیت
آن لحاظ باید و مهارت حاصل کند و به مشورتی که در ذیل حکم خواهد شد
عمل نماید که بی علم منوط بر اوقات سحر و غفلت چرا که عقلت و مغز
مستعد یک و سست اند سالی عالم ملک و عالم ملکوت و جبروت و لا اله الا
هو ص با حده از عالم دون خود می رساند و تجلی بواجبی که احصاء
لطف اند اکنون بد که صف ذی یعنی ر حرم علوی بی حجاب و کشف
مشع و کمال است چرا که از سلاطین ستمی بر روی کردن و در محل تسبیح
موجب حتم و قهر و غضب است و در غیر حق ، انکس دیگر که ستم ارجح
از ان مسلمات کرد و در پیرو و سب کسی از آنکه موجب مقت زد و تجلی
در صوم و سائر و و ترعیه نسبت که صاحب برکت و تیرید و صبح الفجر
و الصبح حصه بی بی یزید السلام از حصه ملک تعلیم ستمی نسبت
یکی کرد حصه جبرئیل امین نهان است العاقبت باز شد و کف برین
روح شکی و بی عمل و وقت و مجنون است از حق و عجزه دور ن
نعمت که عجز نمود ، و ایت دوست صدیق فرید با او تنی ص

مراد را در شب بود . هر چه در میان بود . بگو که قطع بیابان عشق است
که کوچه آلا ریگ بیابان است . اشارت از حضرت ربّه . لا ارباب
رسند خدمت حضرت عوث . عظم و لاه . علم نامی زان قصبه در دست
ادم بقی سید محمد بر پیش قدمی بدست و اقبال در نوای کوه سلطان بودند
که در قحط در نوای بی از عرق غم خون خدمت اشان صرف شدم
خواستم بود و ایت کم تر شوند اموال بگویند روز دیگر هم تر شوند و بگویند
روز و حساست بی و نا آن روز بگویند بود حواس نمایی شد بخیر من
در تم تحسنت فرمودند و در نجات روزی حوس بی ایت کی باز نندیک
کردم دست و ابرکت و ثواب و ایت در دوزخ کنج حوس است . بود
که ام که هر که بخاطرند هم که هر که صحت شد . اثم صلا علی العن ملکه شتر
حق بجهاد و قیام میدهند که الیه ی عسوی که ز لایم و سور حسا لایم و درین
تدبیر در دین و ایت ام و اویت و احوال بد مسوی که در میان
سند رسته بود . بر اندر بود و هر که موفق شد و در ویت زماره
حریفین معلول و قحط شد و ولای . عینی جوی منج احب . کردنی و فی جاب
بود . و کرب من اس سوره و فتح و ایت بود . صبر و صبر (مؤمن)

معه و در راه مرده می کشدم اما که و میر من مودم بسیار است
بر غیب و عرب لکن منافع بر آن خود من است قدر با عهده ای

والله اعلم بالصواب

فرد بزرگواران حسن الله جواک که هر چند پی که هست از بهر حال حای نماند

با رد ایند، یعنی تقسیم ششوی مت دای شود عروق ۳ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲

وہ ایک آئینہ روح ہوں علم و ایمان و مہم کا ایک نوبت ہوں مستقیم ہوں

فتنہ سے پہلے ایک نوبت دیکھیں۔ ہمارے پاس آج کل کے

مستقیم شود چون تن و اوستا و می و عرد نک می اولی آن فرد که، او

مشرق باعدہ وضع فرد الفرد ما نلهم ومشرق روشن آن سیاد است لکن

۱. ماعد: آسان مرد موسیسم: دستور دیک هر کسی هم نیست: جاری: هر که به سنه

در باب و حدیث و در آن دو بار از فهم است اما در یک و در صد و یک مرتبه

و چون بدو گفت که در لوف تا م میسرست لیکن نه بهر دست است

حکایت بیست و نهم: ناعود و کدو: مرغی که در کدو می‌نشاند و در آن کدو را

و نه است ارجح در میان که در مرکز خوانده بعضی از هر یک از کتب است آن

معنی است و شد ارتکب نمود و در وقت فراغ ک

و طریقی برینده است مستقیم
 محمد بن دوا بر طریقی
 و اسبق قسم است به
 صید ۱۱۱ د ۱۵۶۵
 از خود شایسته نقلی که جوانی از
 دین و قیاس و دین
 و در آن دین و شایسته
 محمد بن دوا
 و ۱۱۱ د ۱۵۶۵
 و ۱۱۱ د ۱۵۶۵

خالی و طے مضمون

9	8	7
4		3
1	2	6

[illegible]

4
 3
 2
 1

1	2	3	4	5
6	7	8	9	10
11	12	13	14	15
16	17	18	19	20
21	22	23	24	25
26	27	28	29	30
31	32	33	34	35
36	37	38	39	40
41	42	43	44	45
46	47	48	49	50
51	52	53	54	55
56	57	58	59	60
61	62	63	64	65
66	67	68	69	70
71	72	73	74	75
76	77	78	79	80
81	82	83	84	85
86	87	88	89	90
91	92	93	94	95
96	97	98	99	100

[illegible]

80	12	24	12	24	40	12	12	2	20	2
2	80	1	24	1	20	24	20	12	12	20
1	1	81	12	24	12	24	24	24	24	1
19	24	9	80	12	24	1	24	12	24	24
1	2	2	1	2	24	2	100	2	9	2
<u>21</u>	<u>11</u>	<u>21</u>	21	11	21	1	2	1-1	2	91
92	22	12	22	22	22	1	22	12	22	22
22	92	22	12	22	22	2	22	12	22	12
2	22	92	22	12	22	2	22	12	22	22
88	20	20	90	20	20	10	20	2	20	10
112	20	112	20	94	20	14	10	2	2	24

۷۹	۹۴	۱۰۱	۱۰۸	۱۱۵	۱۲۲	۱۲۹	۱۳۶	۱۴۳	۱۵۰	۱۵۷	۱۶۴	۱۷۱	۱۷۸	۱۸۵	۱۹۲	۱۹۹	۲۰۶	۲۱۳	۲۲۰	۲۲۷	۲۳۴	۲۴۱	۲۴۸	۲۵۵	۲۶۲	۲۶۹	۲۷۶	۲۸۳	۲۹۰	۲۹۷	۳۰۴	۳۱۱	۳۱۸	۳۲۵	۳۳۲	۳۳۹	۳۴۶	۳۵۳	۳۶۰	۳۶۷	۳۷۴	۳۸۱	۳۸۸	۳۹۵	۴۰۲	۴۰۹	۴۱۶	۴۲۳	۴۳۰	۴۳۷	۴۴۴	۴۵۱	۴۵۸	۴۶۵	۴۷۲	۴۷۹	۴۸۶	۴۹۳	۵۰۰	۵۰۷	۵۱۴	۵۲۱	۵۲۸	۵۳۵	۵۴۲	۵۴۹	۵۵۶	۵۶۳	۵۷۰	۵۷۷	۵۸۴	۵۹۱	۵۹۸	۶۰۵	۶۱۲	۶۱۹	۶۲۶	۶۳۳	۶۴۰	۶۴۷	۶۵۴	۶۶۱	۶۶۸	۶۷۵	۶۸۲	۶۸۹	۶۹۶	۷۰۳	۷۱۰	۷۱۷	۷۲۴	۷۳۱	۷۳۸	۷۴۵	۷۵۲	۷۵۹	۷۶۶	۷۷۳	۷۸۰	۷۸۷	۷۹۴	۸۰۱	۸۰۸	۸۱۵	۸۲۲	۸۲۹	۸۳۶	۸۴۳	۸۵۰	۸۵۷	۸۶۴	۸۷۱	۸۷۸	۸۸۵	۸۹۲	۸۹۹	۹۰۶	۹۱۳	۹۲۰	۹۲۷	۹۳۴	۹۴۱	۹۴۸	۹۵۵	۹۶۲	۹۶۹	۹۷۶	۹۸۳	۹۹۰	۹۹۷	۱۰۰۴	۱۰۱۱	۱۰۱۸	۱۰۲۵	۱۰۳۲	۱۰۳۹	۱۰۴۶	۱۰۵۳	۱۰۶۰	۱۰۶۷	۱۰۷۴	۱۰۸۱	۱۰۸۸	۱۰۹۵	۱۱۰۲	۱۱۰۹	۱۱۱۶	۱۱۲۳	۱۱۳۰	۱۱۳۷	۱۱۴۴	۱۱۵۱	۱۱۵۸	۱۱۶۵	۱۱۷۲	۱۱۷۹	۱۱۸۶	۱۱۹۳	۱۲۰۰	۱۲۰۷	۱۲۱۴	۱۲۲۱	۱۲۲۸	۱۲۳۵	۱۲۴۲	۱۲۴۹	۱۲۵۶	۱۲۶۳	۱۲۷۰	۱۲۷۷	۱۲۸۴	۱۲۹۱	۱۲۹۸	۱۳۰۵	۱۳۱۲	۱۳۱۹	۱۳۲۶	۱۳۳۳	۱۳۴۰	۱۳۴۷	۱۳۵۴	۱۳۶۱	۱۳۶۸	۱۳۷۵	۱۳۸۲	۱۳۸۹	۱۳۹۶	۱۴۰۳	۱۴۱۰	۱۴۱۷	۱۴۲۴	۱۴۳۱	۱۴۳۸	۱۴۴۵	۱۴۵۲	۱۴۵۹	۱۴۶۶	۱۴۷۳	۱۴۸۰	۱۴۸۷	۱۴۹۴	۱۵۰۱	۱۵۰۸	۱۵۱۵	۱۵۲۲	۱۵۲۹	۱۵۳۶	۱۵۴۳	۱۵۵۰	۱۵۵۷	۱۵۶۴	۱۵۷۱	۱۵۷۸	۱۵۸۵	۱۵۹۲	۱۵۹۹	۱۶۰۶	۱۶۱۳	۱۶۲۰	۱۶۲۷	۱۶۳۴	۱۶۴۱	۱۶۴۸	۱۶۵۵	۱۶۶۲	۱۶۶۹	۱۶۷۶	۱۶۸۳	۱۶۹۰	۱۶۹۷	۱۷۰۴	۱۷۱۱	۱۷۱۸	۱۷۲۵	۱۷۳۲	۱۷۳۹	۱۷۴۶	۱۷۵۳	۱۷۶۰	۱۷۶۷	۱۷۷۴	۱۷۸۱	۱۷۸۸	۱۷۹۵	۱۸۰۲	۱۸۰۹	۱۸۱۶	۱۸۲۳	۱۸۳۰	۱۸۳۷	۱۸۴۴	۱۸۵۱	۱۸۵۸	۱۸۶۵	۱۸۷۲	۱۸۷۹	۱۸۸۶	۱۸۹۳	۱۹۰۰	۱۹۰۷	۱۹۱۴	۱۹۲۱	۱۹۲۸	۱۹۳۵	۱۹۴۲	۱۹۴۹	۱۹۵۶	۱۹۶۳	۱۹۷۰	۱۹۷۷	۱۹۸۴	۱۹۹۱	۱۹۹۸	۲۰۰۵	۲۰۱۲	۲۰۱۹	۲۰۲۶	۲۰۳۳	۲۰۴۰	۲۰۴۷	۲۰۵۴	۲۰۶۱	۲۰۶۸	۲۰۷۵	۲۰۸۲	۲۰۸۹	۲۰۹۶	۲۱۰۳	۲۱۱۰	۲۱۱۷	۲۱۲۴	۲۱۳۱	۲۱۳۸	۲۱۴۵	۲۱۵۲	۲۱۵۹	۲۱۶۶	۲۱۷۳	۲۱۸۰	۲۱۸۷	۲۱۹۴	۲۲۰۱	۲۲۰۸	۲۲۱۵	۲۲۲۲	۲۲۲۹	۲۲۳۶	۲۲۴۳	۲۲۵۰	۲۲۵۷	۲۲۶۴	۲۲۷۱	۲۲۷۸	۲۲۸۵	۲۲۹۲	۲۲۹۹	۲۳۰۶	۲۳۱۳	۲۳۲۰	۲۳۲۷	۲۳۳۴	۲۳۴۱	۲۳۴۸	۲۳۵۵	۲۳۶۲	۲۳۶۹	۲۳۷۶	۲۳۸۳	۲۳۹۰	۲۳۹۷	۲۴۰۴	۲۴۱۱	۲۴۱۸	۲۴۲۵	۲۴۳۲	۲۴۳۹	۲۴۴۶	۲۴۵۳	۲۴۶۰	۲۴۶۷	۲۴۷۴	۲۴۸۱	۲۴۸۸	۲۴۹۵	۲۵۰۲	۲۵۰۹	۲۵۱۶	۲۵۲۳	۲۵۳۰	۲۵۳۷	۲۵۴۴	۲۵۵۱	۲۵۵۸	۲۵۶۵	۲۵۷۲	۲۵۷۹	۲۵۸۶	۲۵۹۳	۲۶۰۰	۲۶۰۷	۲۶۱۴	۲۶۲۱	۲۶۲۸	۲۶۳۵	۲۶۴۲	۲۶۴۹	۲۶۵۶	۲۶۶۳	۲۶۷۰	۲۶۷۷	۲۶۸۴	۲۶۹۱	۲۶۹۸	۲۷۰۵	۲۷۱۲	۲۷۱۹	۲۷۲۶	۲۷۳۳	۲۷۴۰	۲۷۴۷	۲۷۵۴	۲۷۶۱	۲۷۶۸	۲۷۷۵	۲۷۸۲	۲۷۸۹	۲۷۹۶	۲۸۰۳	۲۸۱۰	۲۸۱۷	۲۸۲۴	۲۸۳۱	۲۸۳۸	۲۸۴۵	۲۸۵۲	۲۸۵۹	۲۸۶۶	۲۸۷۳	۲۸۸۰	۲۸۸۷	۲۸۹۴	۲۹۰۱	۲۹۰۸	۲۹۱۵	۲۹۲۲	۲۹۲۹	۲۹۳۶	۲۹۴۳	۲۹۵۰	۲۹۵۷	۲۹۶۴	۲۹۷۱	۲۹۷۸	۲۹۸۵	۲۹۹۲	۳۰۰۰	۳۰۰۷	۳۰۱۴	۳۰۲۱	۳۰۲۸	۳۰۳۵	۳۰۴۲	۳۰۴۹	۳۰۵۶	۳۰۶۳	۳۰۷۰	۳۰۷۷	۳۰۸۴	۳۰۹۱	۳۰۹۸	۳۱۰۵	۳۱۱۲	۳۱۱۹	۳۱۲۶	۳۱۳۳	۳۱۴۰	۳۱۴۷	۳۱۵۴	۳۱۶۱	۳۱۶۸	۳۱۷۵	۳۱۸۲	۳۱۸۹	۳۱۹۶	۳۲۰۳	۳۲۱۰	۳۲۱۷	۳۲۲۴	۳۲۳۱	۳۲۳۸	۳۲۴۵	۳۲۵۲	۳۲۵۹	۳۲۶۶	۳۲۷۳	۳۲۸۰	۳۲۸۷	۳۲۹۴	۳۳۰۱	۳۳۰۸	۳۳۱۵	۳۳۲۲	۳۳۲۹	۳۳۳۶	۳۳۴۳	۳۳۵۰	۳۳۵۷	۳۳۶۴	۳۳۷۱	۳۳۷۸	۳۳۸۵	۳۳۹۲	۳۴۰۰	۳۴۰۷	۳۴۱۴	۳۴۲۱	۳۴۲۸	۳۴۳۵	۳۴۴۲	۳۴۴۹	۳۴۵۶	۳۴۶۳	۳۴۷۰	۳۴۷۷	۳۴۸۴	۳۴۹۱	۳۴۹۸	۳۵۰۵	۳۵۱۲	۳۵۱۹	۳۵۲۶	۳۵۳۳	۳۵۴۰	۳۵۴۷	۳۵۵۴	۳۵۶۱	۳۵۶۸	۳۵۷۵	۳۵۸۲	۳۵۸۹	۳۵۹۶	۳۶۰۳	۳۶۱۰	۳۶۱۷	۳۶۲۴	۳۶۳۱	۳۶۳۸	۳۶۴۵	۳۶۵۲	۳۶۵۹	۳۶۶۶	۳۶۷۳	۳۶۸۰	۳۶۸۷	۳۶۹۴	۳۷۰۱	۳۷۰۸	۳۷۱۵	۳۷۲۲	۳۷۲۹	۳۷۳۶	۳۷۴۳	۳۷۵۰	۳۷۵۷	۳۷۶۴	۳۷۷۱	۳۷۷۸	۳۷۸۵	۳۷۹۲	۳۸۰۰	۳۸۰۷	۳۸۱۴	۳۸۲۱	۳۸۲۸	۳۸۳۵	۳۸۴۲	۳۸۴۹	۳۸۵۶	۳۸۶۳	۳۸۷۰	۳۸۷۷	۳۸۸۴	۳۸۹۱	۳۸۹۸	۳۹۰۵	۳۹۱۲	۳۹۱۹	۳۹۲۶	۳۹۳۳	۳۹۴۰	۳۹۴۷	۳۹۵۴	۳۹۶۱	۳۹۶۸	۳۹۷۵	۳۹۸۲	۳۹۸۹	۳۹۹۶	۴۰۰۳	۴۰۱۰	۴۰۱۷	۴۰۲۴	۴۰۳۱	۴۰۳۸	۴۰۴۵	۴۰۵۲	۴۰۵۹	۴۰۶۶	۴۰۷۳	۴۰۸۰	۴۰۸۷	۴۰۹۴	۴۱۰۱	۴۱۰۸	۴۱۱۵	۴۱۲۲	۴۱۲۹	۴۱۳۶	۴۱۴۳	۴۱۵۰	۴۱۵۷	۴۱۶۴	۴۱۷۱	۴۱۷۸	۴۱۸۵	۴۱۹۲	۴۲۰۰	۴۲۰۷	۴۲۱۴	۴۲۲۱	۴۲۲۸	۴۲۳۵	۴۲۴۲	۴۲۴۹	۴۲۵۶	۴۲۶۳	۴۲۷۰	۴۲۷۷	۴۲۸۴	۴۲۹۱	۴۲۹۸	۴۳۰۵	۴۳۱۲	۴۳۱۹	۴۳۲۶	۴۳۳۳	۴۳۴۰	۴۳۴۷	۴۳۵۴	۴۳۶۱	۴۳۶۸	۴۳۷۵	۴۳۸۲	۴۳۸۹	۴۳۹۶	۴۴۰۳	۴۴۱۰	۴۴۱۷	۴۴۲۴	۴۴۳۱	۴۴۳۸	۴۴۴۵	۴۴۵۲	۴۴۵۹	۴۴۶۶	۴۴۷۳	۴۴۸۰	۴۴۸۷	۴۴۹۴	۴۵۰۱	۴۵۰۸	۴۵۱۵	۴۵۲۲	۴۵۲۹	۴۵۳۶	۴۵۴۳	۴۵۵۰	۴۵۵۷	۴۵۶۴	۴۵۷۱	۴۵۷۸	۴۵۸۵	۴۵۹۲	۴۶۰۰	۴۶۰۷	۴۶۱۴	۴۶۲۱	۴۶۲۸	۴۶۳۵	۴۶۴۲	۴۶۴۹	۴۶۵۶	۴۶۶۳	۴۶۷۰	۴۶۷۷	۴۶۸۴	۴۶۹۱	۴۶۹۸	۴۷۰۵	۴۷۱۲	۴۷۱۹	۴۷۲۶	۴۷۳۳	۴۷۴۰	۴۷۴۷	۴۷۵۴	۴۷۶۱	۴۷۶۸	۴۷۷۵	۴۷۸۲	۴۷۸۹	۴۷۹۶	۴۸۰۳	۴۸۱۰	۴۸۱۷	۴۸۲۴	۴۸۳۱	۴۸۳۸	۴۸۴۵	۴۸۵۲	۴۸۵۹	۴۸۶۶	۴۸۷۳	۴۸۸۰	۴۸۸۷	۴۸۹۴	۴۹۰۱	۴۹۰۸	۴۹۱۵	۴۹۲۲	۴۹۲۹	۴۹۳۶	۴۹۴۳	۴۹۵۰	۴۹۵۷	۴۹۶۴	۴۹۷۱	۴۹۷۸	۴۹۸۵	۴۹۹۲	۵۰۰۰	۵۰۰۷	۵۰۱۴	۵۰۲۱	۵۰۲۸	۵۰۳۵	۵۰۴۲	۵۰۴۹	۵۰۵۶	۵۰۶۳	۵۰۷۰	۵۰۷۷	۵۰۸۴	۵۰۹۱	۵۰۹۸	۵۱۰۵	۵۱۱۲	۵۱۱۹	۵۱۲۶	۵۱۳۳	۵۱۴۰	۵۱۴۷	۵۱۵۴	۵۱۶۱	۵۱۶۸	۵۱۷۵	۵۱۸۲	۵۱۸۹	۵۱۹۶	۵۲۰۳	۵۲۱۰	۵۲۱۷	۵۲۲۴	۵۲۳۱	۵۲۳۸	۵۲۴۵	۵۲۵۲	۵۲۵۹	۵۲۶۶	۵۲۷۳	۵۲۸۰	۵۲۸۷	۵۲۹۴	۵۳۰۱	۵۳۰۸	۵۳۱۵	۵۳۲۲	۵۳۲۹	۵۳۳۶	۵۳۴۳	۵۳۵۰	۵۳۵۷	۵۳۶۴	۵۳۷۱	۵۳۷۸	۵۳۸۵	۵۳۹۲	۵۴۰۰	۵۴۰۷	۵۴۱۴	۵۴۲۱	۵۴۲۸	۵۴۳۵	۵۴۴۲	۵۴۴۹	۵۴۵۶	۵۴۶۳	۵۴۷۰	۵۴۷۷	۵۴۸۴	۵۴۹۱	۵۴۹۸	۵۵۰۵	۵۵۱۲	۵۵۱۹	۵۵۲۶	۵۵۳۳	۵۵۴۰	۵۵۴۷	۵۵۵۴	۵۵۶۱	۵۵۶۸	۵۵۷۵	۵۵۸۲	۵۵۸۹	۵۵۹۶	۵۶۰۳	۵۶۱۰	۵۶۱۷	۵۶۲۴	۵۶۳۱	۵۶۳۸	۵۶۴۵	۵۶۵۲	۵۶۵۹	۵۶۶۶	۵۶۷۳	۵۶۸۰	۵۶۸۷	۵۶۹۴	۵۷۰۱	۵۷۰۸	۵۷۱۵	۵۷۲۲	۵۷۲۹	۵۷۳۶	۵۷۴۳	۵۷۵۰	۵۷۵۷	۵۷۶۴	۵۷۷۱	۵۷۷۸	۵۷۸۵	۵۷۹۲	۵۸۰۰	۵۸۰۷	۵۸۱۴	۵۸۲۱	۵۸۲۸	۵۸۳۵	۵۸۴۲	۵۸۴۹	۵۸۵۶	۵۸۶۳	۵۸۷۰	۵۸۷۷	۵۸۸۴	۵۸۹۱	۵۸۹۸	۵۹۰۵	۵۹۱۲	۵۹۱۹	۵۹۲۶	۵۹۳۳	۵۹۴۰	۵۹۴۷	۵۹۵۴	۵۹۶۱	۵۹۶۸	۵۹۷۵	۵۹۸۲	۵۹۸۹	۵۹۹۶	۶۰۰۳	۶۰۱۰	۶۰۱۷	۶۰۲۴	۶۰۳۱	۶۰۳۸	۶۰۴۵	۶۰۵۲	۶۰۵۹	۶۰۶۶	۶۰۷۳	۶۰۸۰	۶۰۸۷	۶۰۹۴	۶۱۰۱	۶۱۰۸	۶۱۱۵	۶۱۲۲	۶۱۲۹	۶۱۳۶	۶۱۴۳	۶۱۵۰	۶۱۵۷	۶۱۶۴	۶۱۷۱	۶۱۷۸	۶۱۸۵	۶۱۹۲	۶۲۰۰	۶۲۰۷	۶۲۱۴	۶۲۲۱	۶۲۲۸	۶۲۳۵	۶۲۴۲	۶۲۴۹	۶۲۵۶	۶۲۶۳	۶۲۷۰	۶۲۷۷	۶۲۸۴	۶۲۹۱	۶۲۹۸	۶۳۰۵	۶۳۱۲	۶۳۱۹	۶۳۲۶	۶۳۳۳	۶۳۴۰	۶۳۴۷	۶۳۵۴	۶۳۶۱	۶۳۶۸	۶۳۷۵	۶۳۸۲	۶۳۸۹	۶۳۹۶	۶۴۰۳	۶۴۱۰	۶۴۱۷	۶۴۲۴	۶۴۳۱	۶۴۳۸	۶۴۴۵	۶۴۵۲	۶۴۵۹	۶۴۶۶	۶۴۷۳	۶۴۸۰	۶۴۸۷	۶۴۹۴	۶۵۰۱	۶۵۰۸	۶۵۱۵	۶۵۲۲	۶۵۲۹	۶۵۳۶	۶۵۴۳	۶۵۵۰	۶۵۵۷	۶۵۶۴	۶۵۷۱	۶۵۷۸	۶۵۸۵	۶۵۹۲	۶۶۰۰	۶۶۰۷	۶۶۱۴	۶۶۲۱	۶۶۲۸	۶۶۳۵	۶۶۴۲	۶۶۴۹	۶۶۵۶	۶۶۶۳	۶۶۷۰	۶۶۷۷	۶۶۸۴	۶۶۹۱	۶۶۹۸	۶۷۰۵	۶۷۱۲	۶۷۱۹	۶۷۲۶	۶۷۳۳	۶۷۴۰	۶۷۴۷	۶۷۵۴	۶۷۶۱	۶۷۶۸	۶۷۷۵	۶۷۸۲	۶۷۸۹	۶۷۹۶	۶۸۰۳	۶۸۱۰	۶۸۱۷	۶۸۲۴	۶۸۳۱	۶۸۳۸	۶۸۴۵	۶۸۵۲	۶۸۵۹	۶۸۶۶	۶۸۷۳	۶۸۸۰	۶۸
----	----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	----

حو هذه كمان وكنى الف وحتت پنداسود طریق آنت كه هم طالب و مطلوب
 بگو محكم كبر و عدد بدوح داخل وى كنه و محزون نذكر وضع نماید و يكث حول أربع
 مجهرام كلبه ته الى الله و هذا الى على لانس الى منكبه كه كفت بنسلى طلاق بجه و لك
 و يكث ايها حول الفوق و نفع في الصود فادهم من لاجد انت الى محزون و كرك
 يكث حود بهم نفع في الصود تبارون افواجا و عود و كند ببرد كه عدد از ان
 اين سوت را بر در حقی آورند در محققى كه باز در حرکت دهده و اگر دست
 اندر شرس برد بشه اما بايد كه فرد شرف يا در خانه يا نيم رايه انور و شرف
 به جمع بعض مودت و آند اختار اوبى و انه اعلم ، اگر خواهد كه كسى را از درج
 خدای كند يك سفت حاكك يا ك از پايان نفس محسوس بر دارد و آند آب
 خمر كه و قرص سارده و هم در هم بطريق مرقى برود ب نويسد در است : هر كه
 منقيد كند الله ضلعي شود و كركت دست مجوس نويسد نسايد

نظای و طالع النبی

۸	۶	۱
۳		۱۲
۴	۹	۲

كند و در تحت هر كه ۷ سارده بين دستود بچون
 بجهت محقق عمل ايد برسد را در بر آتش دهنی كه در حوله
 و یا به جهت خدایه و كرك در دوی صفت آفریند ببرد

و در نامه در حلقه است شرط که باید از قید ارتجاع و مصلحت
 مطلق و سنی و اندام ... و او سر و راست و طریق وضع وی است
 که حضرت شاه ولایت علی رضی کرم الله وجهه نظم فرموده اند
 و ربی هذا تجید حرف و ذوق اعدود زینة ناصحة لیسر حل ابرود
 و سحر در جسدان بحر ثقی ۲۴ در وجود نیست
 که رعایای صورت موسی یکم رسوم بوده و را با ۱
 فتح احواله و استخلاص موسی در ترف ۳
 سه درج نور چشم که وقتی که فر و اندام بود اما بعد از حصول فراده حقیقت
 و حقیقت است دارد و سایه وجود دانستی برین عسر حل و قطعه
 با بعد وضع کرده بر حلقه صفتی گفته که در این بی مکر و درد و قطعه
 آن رسیده نبسته و در زمره قدم حلقه نبسته و ثروت که در هر دو قطعه
 در بر قدم و سکه شود و در تن و عرب و ترف و نیک و ترفیع
 صفت منور است این لوح لیسر انوای است و بعد قس یا نه است که مویر
 عذر رسیده بهر که بخواهد و اهل یا مرید و در کمال آن عایت
 می ریزد به صبح و لی او بر که و مسخو است و هر نویب

حالی و طاق

۲	۹	۴
۱۲		۳
۱	۶	۱

بعد از این
 بعد از این

یادش

۴	۸	۱
۷	۴	۶

نموده است اسم جدول

۱۰	۳۰	۳۶
۴۱	۲	۳۵
۱۵	۴۶	۵۱
۶۶	۶۶	۶۶

طریقی

۲	۴	۶
۷		۵
۳	۱	۱

توجه صاحب خانه
اولی ایام اول و برای
هفته ای که در دست
محکم فاعضه نشی اوزره
تعداد و احوال و عده
لکه او در سه اسکن
وضع اوله
موقوفه علم
اوست

های و خط نمه فی

۴	۹	۳
۳		۱۲
۸	۶	۱

مجلسه و بی نبوسید و کرده و یک
مرد و فائده سرینده آید و تراب من لریست
ماوشن و در حد لکونی و در آب شویید
و بی بی یا شامه و بی یا باون آید

و چون بر پیشانی سرور کشید سایا به و کسی را که در عاف باشد بخون و یک
در پیشانی او نشانی کند که کالبا باشد و در طرفی و در آستین
که در بی فاعضه شده است و عید عرب بجا آورد و در آخر آن
نشی بی بی کت بخوان ای مکرر
در هر یک بی انواع که گفته شد حدیب
عز خرد تر خوان کرد که کن بیون سجد و یک

ظاهر شود و خواص آن لوح رعایت سرعت به ای است و امام محمد خراسانی
تجیده در باب خرمی با انواع نموده و اینست از دست رحمت پیرهاد
بهاده و باورده شود اعلا بی مسوالت نزد حدیب و دست و دست
مسوالت و چون سرور دی و قی شود بعد از رقیتم و مسوالت و حدیب

صفتی که در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است

و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است

و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است

و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است

انگوں پر ہلکی زمرہ می عوام آئے

که هر رسی که هست در ملوک چند نوع

وقت و احوال معینی و درین مجموع چند

نویسندگان و نثر سرحد شمالی

صلی این ربع عم است خود و دو

اول۔ درختوں کا حساب کنی ۱۲۴۱ء تک و غنیمتوں کا حساب ۱۲۴۱ء تک

تحت درشن می دهند و کجایی آن چهارده دلیل برین دستور و نفی بی دهند

وہ کہیں جھانک رہا ہے۔ مہربان اور اچھے حساب لگنے والے ہیں۔ وہ اپنے آرائش و رنگ سے

و در این توهم رسد که من بوج و فای مانده ام مود او را ارس خواهد بود

هر برهمنی را باید که از خط است که در دیوات عدد حریف را دارد

عبدلہ خیر نہ لکھو و صف اور مع اعلیٰ کسر گرفتہ در عدد عدل ہر

کند حاصل لغز و مدد بخای نرم باشد قبلا در ۳ در ۳ عدد در ۳

آنکه است نصیب منم اعتقاد که هر پنج است در روی ضرب کردیم از علم آید

عدد کما هم و درم فی سجد و در ای و در ای عدد عدد آن است نصیب

آنست که کسر و روی عرب زرم ۳۲ است و این عدد هارکب

و فتحه از آن ظهور نماید و بجای دووی بتبایت که کسی گوید پس پیرا از نوا و دو
 میگیرند و دیگر که را ازین دفع کرد البتة عمل عقلی را درین باره بگفته بود اما
 بنامش نیز بر هم دو دفع

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
										بیت بدین وجه است و									
										مابد که یکو مخالف باشد									
										و درجه عقلی تا مرتبه									
										گرفته از اسرار الله است و									
										تا در هر کس رو نیست									

و بعد علم و حصول حقایق برین علم در علم معلوم شد اکنون باید دانست مطلق
 بی روح تا بعد در حد هر چند روح الروح که باشد و اینست یعنی است یکسان باشد
 در هر مرتبه که نورانی از یکی صادر گردد و در حقیقت علم و طبع و دور و در این مرتبه
 که در این مرتبه شد نام کرده دیگر روح بود و هر حد علم در علم که در این مرتبه
 همین و شعور و دور و او را تمام می کند و دیگر روح می رود تا آخرت بخند
 درین راه دور و غنوده شده

۶	۹	۱		
	۱۰		۲	۷
۱۱		۳	۳	۶
	۱۲	۴		۵
۳۲		۲۵	۲۳	۲
	۲۲	۳۱		۸
۲۷		۳	۱۹	۲۲
	۲۹	۲۱		۲۱

پس طریقتی آنست که به ستودن فنون بار گردد و در روشنی قیاس و بهات و نام کند
 و هر کس که نامی کند به یک موعی روز و بهانی سوال کند باز گردد
 خیاقت در علم و در علم معلوم شده بود تا زمانی که عدد آخر در فضلی یکی و ثمن شود
 صحیح اوست باشد و این طریقتی حیات شنیده است و چند در چند در دفتر
 کاویان که مشهور عالم است بدین روش بوده و هیچ حکما را ندیده که این طریقتی
 طریقت است و روح و نام و کلام و همدان شکل نیست

17 9 1

10 11 12

13 14 15

16 17 18

19 20 21

22 23 24

25 26 27

28 29 30

۲۲	۷	۷	۲۱	۹	۱	۱	
۱۸	۲۲		۰	۰	۰	۲	۷
۱۹	۲۲	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳
۳۸		۳۸	۳۸	۳۲	۳۲		۲۵
۳۲	۳۲		۳۲	۳۹		۲۴	۳
۳۳	۳۰	۳۰	۳۰	۳۱	۲۷		۳
۳۵	۳۳		۳۷	۳۹		۲۹	۲۸
۲۲	۶۵	۶۳		۵۷	۵۴		۴۹
۶۶	۷		۵۸	۶۳		۵۰	۵۵
۶۷	۶۰	۶۰	۵۹	۶۱	۶۲	۵۱	۵۳
۶۹	۶۸		۶	۶۰		۵۳	۵۲

سبیل مردان اسرار و مطالبات کار نوشیدند که بخند و پند
 بودند طریقی و نفی ملحق بود و چون می‌فعل در و نفی فرد المود و دوسه مرتبه
 محقق آورده شده بود و در طریق ذوق انور و نر خند و محقق آورد. شود
 نادردها نشی و افغان شود و سه علم

مدرسه
عشق

۶
۴

۱ در ۱ علق

۴	۵۵	۵۰	۳	۵۴	۹
۶					۴۱
۳۶		۵۹	۶		۱۱
۳۹		۶	۵۱		۱۶
۲					۱۳
۵۶	۱	۵	۵۲	۱۱	۵

عشق

در درج علق

۳۳	۱۰۰	۳۷	۱۰۴	۳۱	۳	۳۵	۹۱	۳۳	۳۳
۹۴									
۵	۹	۳۳	۱۳	۳۱	۳۵	۳۳	۹۳		
۳۱	۱۳۱						۱۵	۹۷	
۹۹	۱۸						۳۷	۳۴	
۳۴	۱۱۷	۱۴	۳	۳۳	۳	۳۳	۱۲۹	۲۱	۱۴
۱۰۳	۱۳۳						۳		۳
۳۱	۳	۱۱	۳۳	۱۵	۱۰	۳۴	۳		
۳۹	۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳
۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳

سنت در طریق وضع رتوح ایله و بیجا دلب رتو
 که یک نوبت منتقم نشینن قسا و بین متو و دیگر منتقم نوزد منزله ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲
 و عذر ملک و طریقی وی منتقلین اوضاع عدوی است و نوعی که در کمال
 و دیگر کتب حکا شده بنی مستطوره است همگی طریقی قانون و قاعده آرزو

من سرحد و مسو است و آب سرد در عراق شمس در عراقی دیده ام یک توت
 حرکت کی و سار که یسندم که جمله خطاب بود و جده را درین حد
 اینان بودم در جمع علوم ما هر بودند و بختند خصوصاً در علم و فن اعداد و کسرها
 اسم الله سوی ما هر بودند که هر تخته ای بودم که تا این حدی بود و در حد
 مسوده مسکله که کوه حد و پید و هر که بشا را اختراع هیچ کتاب بود که در
 های سیلی مستحق بودند و هر چه از ایشان سوازی کردم فی الله قد حق آن
 حق بود و در جواب می فرمودند لیکن آن تئوت و ولایت بود و اگر بشرا آن
 مندر حد خطی لب که پی ولایت بدست آمد و جده مسکله آخر در پی علم دیگر
 علوم در حدت انشا حاصل شد و در روزی که در حد ایشان می نمودم انشا
 کردم که هر روزی بصیرت که جزئی به فدا و وفای تمام اذاعات و بیایات مسکله
 تا تم و جمع و ذات موند و احیای بیعادت سر توام بره ایشان و در حد
 او فرمودند یکی که هفت آیه که مسو در دست که بر نویسند و انشا
 علی و لی که آن الله و جده فرموده شد و سلیق و حاتم النبی علیه الصلوة
 و السلام و کلام ته حیت و فرموده اند هر روز مکره و اصیل یک نوبت
 بخوان سوغی که حست آن در دست اسم الله و سوا چه آورد و دیگر که

هر چه در حق تعالی می کشید با خود نگه دار و تا آنکه دیگر از خود جدا
 کنی و بفرمود بعضی اوقات درین دو نصیحت ایشان در وقت بی خودی از تنجا
 ها چسبند و بعضی ظهور می آید و بعضی وقت با وسط گسالت نفس
 اهل مرده در وقت می آید آنرا آن مطلق معلوم بود اکنون ما درین باب
 دو سه ماعده باز می آوریم و حد نوع روش می در پی بیان کنیم حد بر حالان
 چندی پوشیده شده و چون بیکر ما از زمانه و حق تعالی در بیان ما را یاد کرد
 فی ساهله کرده ام غرض آنست که تا پاکه مرسته ام این روش
 در میان بجا کنج به دست
 را از درین جزو داده است
 که سال بداده یکبار
 به آسان به کسی که درین
 لغبی و در و فوسوس بکن
 هر چه چهره که معنی نمیشد
 عزیمت است چون شکل بدست
 چنان است که در وقت
 که تا پاکه مرسته ام این روش
 در میان بجا کنج به دست
 را از درین جزو داده است
 که سال بداده یکبار
 به آسان به کسی که درین
 لغبی و در و فوسوس بکن
 هر چه چهره که معنی نمیشد
 عزیمت است چون شکل بدست
 چنان است که در وقت

نه بر تو ز بجا برده ام
معای صفت بپشت سپید
روشم ز بر تو نشی می
تو خوانی و خوشندان کرد
مرت که پانزده ترا صلح
بر این که حریف بر سر
که هر چند امان خوان بودم می
وام دعا می طلب هست
هر آنکس بخواند کتاب مرا
مکر و حق من دعا می رسد
آقای تو می و آفت از کادر
جود آتی بر آید که درم بپرس
بن باد هست هر که از او مراد
پیشا و عقی مرادم تو می
چیز از تو چیزی نخواهم و ک

بی سال و ده من با خود ام
نه امانی آنکه و بخت نشید
کتابی که باید نوشتن بر در
بگزارید او آنکه نامش اخیت
دعا گوئی آنکه و خوانی کلام
به حق تو آورده ام ای پسر
فردا گردان خون نکرده می
جری بر عا در دلش نیست
قرع ز خواننده و ادم دعا
سر و شنه من بجای کشد
که جود مراد و نه دار
به چشمی آید من پریشان مهر
اگر بی تو کیم زمانی قرار
غرض این بر این و سراد تو می
ز فصل و نه یا قوت و نه بیم ک

نصیب و دور افغان گم	مکشکل خورش آسان گم
چه کرم نه کایت مشکل روا	کدام فیشنی بخور دود روا
کجا نود در ضعیفی قیصر	که بشیند او اجری بکمر
که ای ملک بادشاهی کجا	کجا کیم در سر سرت روا
صاف برین که نه بود	که در آسمان از روی اضاوت بود
نه ای - صافی - هم در زیر	نحوه هر دو صلی بوسه دلی
سپید یک مرد لک ای کجا	معی پیلی واحد سارم دولا
بکجا کیم این در خود جو گیم	گناه خود از کوی چچونی گیم
بکیم بنام بجای او را	شاد در روز مصیبت بکمر ترا
نکردم بکرم نکوه و بدست	که از آب چشم شود بکشت
صاف کرد - آه - ساری	که سافش زدن بجوم دی
بدا فانی بنام در این احوال	که دروغ و مای تمام قرار
بخان شک بایم بچون که	که در آب چشم بودید گناه
رهن آورد - به - در هر	مکر حجت آرد و حد
دوبله ما که هر که بندیت	برویم گناهانه از دلفات

نصیب و دور افغان گم	مکشکل خورش آسان گم
چه کرم نه کایت مشکل روا	کدام فیشنی بخور دود روا
کجا نود در ضعیفی قیصر	که بشیند او اجری بکمر
که ای ملک بادشاهی کجا	کجا کیم در سر سرت روا
صاف برین که نه بود	که در آسمان از روی اضاوت بود
نه ای - صافی - هم در زیر	نحوه هر دو صلی بوسه دلی
سپید یک مرد لک ای کجا	معی پیلی واحد سارم دولا
بکجا کیم این در خود جو گیم	گناه خود از کوی چچونی گیم
بکیم بنام بجای او را	شاد در روز مصیبت بکمر ترا
نکردم بکرم نکوه و بدست	که از آب چشم شود بکشت
صاف کرد - آه - ساری	که سافش زدن بجوم دی
بدا فانی بنام در این احوال	که دروغ و مای تمام قرار
بخان شک با هم بچون که	که در آب چشم بودید گناه
رهن آورد - به - در هر	مکر حجت آرد و حد
دوبله ما که هر که بندیت	برویم گناهانه از دلفات

نصیب و دور افغان گم	مکشکل خورش آسان گم
چه کرم نه کایت مشکل روا	کدام فیشنی بخور دود روا
کجا نود در ضعیفی قیصر	که بشیند او اجری بکمر
که ای ملک بادشاهی کجا	کجا کیم در سر سرت روا
صاف برین که نه عود	که در آسمان از وی اضاوت بود
نه ای - حای - هم در زور	نحوه عود صول بوسه دلی
سپید یک مرد لک ای کجا	معی پیلی واحد سارم دولا
بکجا کیم این در خود جو گیم	گناه خود از کوی چچون گیم
بکیم بنام بخاری آرا	شاد در روز مصیبت بکمر آرا
نکردم بکرم نکوه و بدست	که از آب چشم شود بکشت
حق کرد - آه - ساری	که سافش زدن بجوم دی
بدا فانی بنام در این ارض	که دروغ و مای تمام قرار
بخان شک با هم بچون که	که در آب چشم بودید گناه
رهن آود - به - در حد	مکر حجت آرد در حد
دوبل ما که هر که بندیت	برویم گناهانه از دلفات

نصیب و دور افغان گم	مکشکل خورش آسان گم
چه کرم نه کایت مشکل روا	کدام فیشنی بخور دود روا
کجا نود در ضعیفی قیصر	که بشینه او اجری بکمر
که ای ملک بادشاهی کجا	کجا کیم در سر سرت روا
صاف برین که نه عود	که در آسان از وی اضاوت بود
نه ای - حای - هم در زور	نحوه عود وصل بوسه دلی
سپید یک مرد لک ای کجا	معی پیل واحد سارم دولا
بکجا کیم این در خود جو گیم	گناه خود از کوب چگونگی گیم
بکیم بنام بجای او را	شاد در روز مصیبت بکمر ترا
نکردم بکرم نکوه و بدست	که از آب چشم شود بگریخت
حالی کرد - آه - ساری	که سافش زدن محوم دی
بدا فانی بنام در این احوال	که دروغ و مای تمام قرار
بخان شک با هم بگویند که	که در آب چشم بودید گناه
رهن آورد - بد - در حد	مگر حجت آرد و حد
دوبل ما که هر که بندیت	برویم گناهانه از دانات

نصیب و دور افغان گم	مکشکل خورش آسان گم
چه کرم نه کایت مشکل روا	کدام فیشنی بخور دود روا
کجا نود در ضعیفی قیصر	که بشینه او اجری بکمر
که ای ملک بادشاهی کجا	کجا کیم در سر سرت روا
صاف برین که نه عود	که در آسان از وی اضاوت بود
نه ای - حای - هم در زور	نحوه عود وصل بوسه دلی
سپید یک مرد لک ای کجا	معی پیل واحد سارم دولا
بکجا کیم این در خود جو گیم	گناه خود از کوب چگونگی گیم
بکیم بنام بجای او را	شاد در روز مصیبت بکمر ترا
نکردم بکرم نکوه و بدست	که از آب چشم شود بگریخت
حالی کرد - آه - ساری	که سافش زدن محوم دی
بدا فانی بنام در این احوال	که دروغ و مای تمام قرار
بخان شک با هم بگویند که	که در آب چشم بودید گناه
رهن آورد - بد - در حد	مگر حجت آرد و حد
دوبل ما که هر که بندیت	برویم گناهانه از دانات

۱۰ رانی که سوزند پان رانم و حاکم رانم به سوزد پس از این رجوع کند بعضی
 چهارم و نالی او بر فوق او بهرین دغ و نجی به سوزد پنج که در دنا صفت
 بهوت پس نالی او را بهرین درین ار حاکم می رانم که در سوزد که
 کرد به که در سوزد و رانم می کند مار و می که سوزد بهرین هر چه صحیح
 اوقه سوزد نوعی که درین اسکا ل فوده سوزد و نالی اسکا ل فو ق
 درین و سوزد داد و درین نوع دوش ۶ در ۶ و بی صحیح برق است
 و تصویر دارد بکنی اسکا ل فو ق ۶ در ۶ صورت آن دوق می دهند
 واتی خلایع صحیح اوقه است و اگر حکم به مد که سوزد و دوق

۱۳	۱	در اصطلاح بر است
۱۱	۲	دقیق و دغ و نالی
۱۲	۳	تقریباً دغ و نالی
۹	۴	میانگین سوزد و اگر
۸	۵	نوع دغ و نالی
۷	۶	نوع سوزد و نالی

۳۰	۳۰	۴۰		۱
۳۹	۲۹	۴۹	۲	۲
۳۸	۲۸	۴۸	۱۳	۳
۳۷	۲۷	۴۷	۱۴	۴
۳۶	۲۶	۴۶	۱۵	۵
۳۵	۲۵	۴۵	۱۶	۶
۳۴	۲۴	۴۴	۱۷	۷
۳۳	۲۳	۴۳	۱۸	۸
۳۲	۲۲	۴۲	۱۹	۹
۳۱	۲۱	۴۱	۲۰	۱۰

در کتب برج قمره نمبر و در روح البره که از جدول مذکور خواسته
 و طریق دیانت که جدول آرا بر می باشد که چهار ضلع طرف و یک
 رده یا سال امید داشته باشد و چون خانها اطراف پرستانند
 و حاکمان ایالتی و در روح اربعه داشته و در سوره روح روحانی خانها
 درم که جاذبه درسی و درسی مندرجی در خانه و درم که از هر طرف

و ۳۹ در بناد می دو و نیم درخت پی دشت و ۴۰ در بناد بیار ۳۹
 و ۴۱ در بناد بیار می درخت و ۴۲ در بناد کت جمل و ۴۳ در بناد کت
 ۳۱ و ۴۴ در بناد کت کت و ۴۵ در بناد کت جمل و ۴۶ در بناد کت
 جمل و ۴۷ در بناد کت ۳۴ و ۴۸ در بناد بیار ۴۸ و ۴۹ در بناد
 بیار ۴۹ و ۵۰ در بناد بیار و ۵۱ در بناد کت ۴۴ و ۵۲ در بناد
 بیار و ۵۳ در بناد کت جمل و ۵۴ در بناد کت کت و ۵۵ در بناد
 کت کت و ۵۶ در بناد بیار و ۵۷ در بناد بیار ۴۹ و ۵۸ در بناد
 بیار و ۵۹ در بناد بیار و ۶۰ در بناد بیار و ۶۱ در بناد بیار
 کنونی بناد که عددی نوشته شده تا بناد بیار بناد بیار بناد
 بناد در بناد بیار ۴۸ در ۴۸ و عددی ۴۸ در ۴۸ در ۴۸ در ۴۸
 بناد در بناد بیار نام بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد
 بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد
 بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد
 بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد
 بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد بناد

نه آن و ملک الله تعالی بدو برج اعلا ابی خود شده و من ملقب بود و حرم
 درین دو باب سابق هر جا خودی در طریق و قیاس خود شده بود
 درین باب رسیده بودم و خود را غایت و خود را خشنود و بعد از علم
 ۲۰۶ خلقت

۱۸	۲۳	۱۱	۲۲
۱۳			۲۳
۲۵			۳
۱۹	۳۱	۲۶	۵

صاحبان کتاب در این احوالات

نویسنده کتاب	موضوع کتاب	تاریخ کتاب	محل کتاب
ابو جعفر محمد بن علی	تاریخ طبرستان	۴۰۰	طبرستان
...
...
...

۴۰۶

در بیان

۲۰	۱۲	۶۹	۷	۶	۳۲	۲
۲۱						۲۳
۲۲	۳۳	۵۵	۵۰			۶۷
۲۳	۵۰		۳۳			۶۲
۲۴	۳۵		۵۷			۲۶
۲۵	۳۷	۵۱	۳۶	۵۱		۲۷
۲۶						۷۳
۱۰	۱۹	۲۲	۷۲	۳۰	۳۱	۶۹

۰ ۲ ۵ ۱ ۷

در بیان وضع اسما در لوح بطریق منتهی که آراسته گردیده است
 - ایک وضع الراح از برای هر مطوبه بصورتی دارد و صلیک اجزاء وضع اسما
 کرده اند در الراح یکده عدد و در طوطی و در دربی اگر چه در بعضی فرق آید
 ممکن است ۱۰ حرف مطوبه نام نهانی باشد از دو چیز احدی هم نموده
 و اینها در بعضی رسده آفته نهانی در مثل حاصل است و اولی صلیک

که حرف پس از او واج و تینف است با و بی و پنج حاصل است و اول که
در حرف ح و ی که پس از همین عدد است یکی بگیرد و همین و از مجموع دو اوجه
طرح کن و بعد از آن عدد است باقی را بگیر و در سمت وضع کن ختم عدد
یکی در وسط انداز و یکی در سمتی با مجرای که سحام و یکی در یکی در هر یک
کسر و یکی در صدح ختم که نکران از اول کنی در اعداد محسوب و یک دور و قمر
است می یابد هند و بی بسا که هم در دور اول صد ظاهر می شود و که می از
است اما که عدد من مطلوب است یا حرف واحدی از حقیقی وضع کن با او
در سمت ختم و غنم و اتم خواهد بود و اگر دو عدد کسر باشد یا ختم
حرف بی گشته و دهه امی مثلا که کسر یک باشد دهه هتم یک عدد کسر
و اگر دو دهه چهارم یا یک ربع و حرف بی هتم و دهه بی این حرف
کنت اندک می دهه بنا بر کثرت بخوبی دارد و در سمت حرف پس از این درین
نوع چهارم است در دهه عیة او عدد که که مطلوب است که مطابق مطلوب
است مثلا اگر کسر یک باشد حرف کاف که از حرف و پنج است بران فرایند
نصف صحیح حاصل شود و که کسر دو باشد حرف که ده است و احوال کنت صحیح
حاصل شود و که حرف هاء که ده است و احوال کنت صحیح

معدود و کسر است

مطلوب

و قی که قرآن پس سروده شده ملک و رفیع شعاع و حکام و شعاع و مسرف از شعاع
یا مقارنه یا تقابل عی و متوجه عی دیگر و اگر شده در و مستطیع برآ کند ترا
ضبط توابی حوته است مانند یی بود طی تو صفت و بشری کونی و غصبت
و اگر یکند لا شاره تسلسل بدانکه روح روح یکی غایت مسعود و بیدید و دل
اند و در جمع معانی روح با یی برتبع کرده اند و جمع آنها در یی روح ترویج روح
و طریقی وضع نماید یی روح است که عدد هر یک که عدد هر یک و در مجموع آن
یی جمع گشته و در یی هر یک و در مجموع و جمع گشته مثلا عدد محدود کرشمه ۹۸ بود
یی در یی طریقی کرشمه ۱۰۶۰ قی مانند دفع تا کرشمه هفده بود مدی دستور و جمع کرشمه

مجموع و ۹۸ آید و اند ۱۷ ۳ ۲۶ ۲۴

تکم و حکم ۲۸ ۲۳ ۱ ۲۹

۱۹ ۳۲ ۲۵ ۳۲

۱۲۶ ۲۱ ۲۰ ۳۱

و اگر کرشمه است، شد جای رر باشد که کرشمه است، و بیست و یک کرشمه
، شد و نه حانه ترش برقم گشته و نه زبان ای بی بی بی بی بی بی بی بی
مردم یک عدد سرشته شد عدد ۹۸ کرشمه ۱۰۶۰ بود یی ترویج روح و در

۱۵ تا ۱۰ ربع آن کرشم ۲۰ بود و یک کسر طریقی آنست که کسر اخرج کنند و از

۲۱ ابتدا کرده و از آنده حاشا بترقیب

۲۸ ۳ ۳۵ ۲

رسم سه دور حاشا بیزدم یکساعت

۳۴ ۲۲ ۲۷ ۳۵

روی بر سرانه و نام کنند ضایعه

۲۳ ۳۷ ۲۹ ۲۶

در بر اوج نود شده و الله

۳۰ ۲۵ ۲۳ ۳۶

علم و اگر کسر و عدد داشته باشد ۱ حاشا بر سرست رسم کنند

و در حاشا نیم یک عدد بر سرند عدد بعد کرشم ۹۲ بود سی طرح کردم ۱۰ قی

۲۲ ۲۹ ۲۹ ۱۵

۲۲ ۲۹ ۲۹ ۱۵ ربع آن کرشم ۱۵ بود بند روی

۲۸ ۱۲ ۲ ۲۰

کردم و کسر طرح سیاجتم دور حاشا رسم

۱۷ ۳۱ ۲۳ ۲

یک عدد افزودم برین دستور شده

۱۵ ۱۹ ۱۸ ۳۰

بر صبح او ۹۲ و الله علم

و اگر کسر و عدد داشته باشد چهار حاشا بر سرست عدد دور حاشا بیک عدد بر سرست

شده عدد بعد کرشم ۵۳ بود سی از روی طرح کردم ۱۰ قی ۲۳ ربع آن کرشم

ح بود و بر سرست کسر طرح کردم و ابدا اخرج کردم دور حاشا بحکم

یک عدد افزودم برین دستور شده بر صبح ۵۳ و الله علم

مصلی به یک روح به یک مرتبه

این است که در جی حب روح را نفس	۱۳	۶	۹	۵
نیت و طریق و آفت که یک روح باشد	۱	۶	۲	۱۷
و حاکم آنرا و یکی در آیه به سوره نظم	۷	۲	۴	
طبی را که کند و عدد هر ملاحظه کرد	۱۵	۱	۸	۲۰

و ادوی بست و یک طرح کند و باقی در حاکم میسر م باشد به سوره نام کند و نف

و صحیح است شلا خواهم از عدد و آیه در روح وضع کنم عدد آیه ۹۹ بود ۲۱

در این طرح کردم ماتی عدد ۵ در روح روح بعد ، که از یکی در روح به سوره

نظم صبی و نف شد به عدد ۵ م را در حاکم میسر م ، که کردم و ماتی به سوره

و نف از صحیح آیه هر نفسی ۶۶ و م م ۱ ۳ ۶ ۱۱ ۱۶

مصلی به یک روح که هر خلق از هر م م ۱۱ ۲ ۵

در روح و روح و مود که علی سید ۶ ۹ ۳۸ ۳

در روح به سوره سول و نف به سوره م م ۵

سبب است در هر روح و در هر روح حاصل است لکن چون ملاخذه

زهر کرده است پس نمی ماند و طریق روح ۳ و در روح است حاصل

صواب سرده در زبده بود آن سرکه که بر لایم و ست و نه می کنند
 بدست می آید اگر تک سرکه را در حل سرکه کرده اند و هر دو برین را با هم
 را برسان واضح باشد و برین و لایم این نوع سرکه را شب رات بیکت
 در این حالت سه قسمی آید یک قسم در غنچه های تنه ای و یکی در بطن و دوت
 و در دهن معده و یا تحت زبون حرر گردد و یک قسم دیگر که معده و یا ست
 است که برین را تا آنجا می رسد که و یا ست را در لایم می رسد
 که در سرکه کنه خون دهنی که در شربت گداخته و در لایم می رسد و در لایم
 در دهن و دهن رست که اگر است که اگر در بطن و یا ست سرکه می رسد
 در دهن که در است که در لایم می رسد و در لایم می رسد که در دهن
 سرده در آن زیاد یافت انکاء خود بکسر را بعد و کرد و بر پشت و یا ست
 و جمع نه برین نه پلیسی و می آید و یا ست را که در لایم می رسد و در لایم
 که در دهن می رسد و در دهن می رسد و در دهن می رسد و در دهن می رسد
 که یک یک و در دهن می رسد و در دهن می رسد و در دهن می رسد و در دهن می رسد
 به بدنه اینست صورتی که برین می رسد و در دهن می رسد و در دهن می رسد
 و نه می رسد که یا ست را که برین می رسد و در دهن می رسد و در دهن می رسد

منهوت که بن کتاب محکم است پشت اما نویشتن از خواص بن دو اسم در هیچ
واحد از پنجر بطن رخصه و بکادار سر کنی و فروتی از دست و غنی نام هر که
خواهد در شهر بگذراند و در ساری ذکر استی را بر وقت عدد یک غنیمت و عدد
رد آرد که عدد اضافانه کند مثل صنف بخرید از عسل و و منو هر چه در
لسی مشتا به کند اگر بود غرضی باشد البته مؤثر نیست بختی که
آتش را در جدار میسر شد بن دو اسم از پنجر می و سی را بر ببرد اگر عشت
کند ری و برود را و موافق نامی دارد توانی که شقی سلسله خوشی زما که
در درونی و ملک شقی مرغ باشد و کزیت روق خواهد هم باشد و در سغ
و در رق و نواح را یا بر چهار نام با سه بر تری خواهد بیکر که بودی که
بیشتر گفته شده در قاصد می نمود که در کاف و کمره را که تیر بودیم
در ابی به اسمی می کشد یکم می چون سه اسم ط و می و
سفر اوله در آخر نیز شود آرد که در بنی ^{ط و می و} ^{ط و می و} ^{ط و می و}
ر گذارد و در دستور که نود و سه و دو اسم ^{ط و می و} ^{ط و می و} ^{ط و می و}
می شود و چهار سطر را می کشد در درونی وضع کند و در هر حرف و کمره
و صلاصده به صبح ن فو : سه عدد حرف که در به که را می

رو

برای رزق و روزی و روزی و روزی که شغف مانند سبک کردن عجب است
 پس شخصی و انست هم طاعت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 تکرار کند و اول آن طاعت نویسد و دیگر کند و آخر آن طاعت کند که سه سال در میان
 نویسد و عبادت و عبادت که کرد که تکرار کند چون رام بافت شود
 حدود و مکرر را بکند و در هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز

زینده باشد بر کاغذ نویسد و در کلاه نگاه دارد هر کسی که در پیشه دوست دارد
نویسد بد که حرف و نام هر چه خواهد و فوس که اصول آن آنست که
حاجت طلب در وقت فراغ الصالحین خوانند مگر آنکه چون عرض داشت
خواهد که بنویسد و حاجت و حاجی و حاجی بگوید و خواهد که حاصل شود این حرف
را بدقتی بعد نویسد و وقتی که در محلی است بایستد و نگاه دارد و وقت حاجت
بدان قلم آن عرض داشت بنویسد بمسئله الله و بگوید که و الباقی بعد از آن
به دهنی آنست افتاده باشد این حرف بر چوب پاره نویسد و بخورد نگاه
داشت و وقت که کرد آن پاره چوب را بگوید و نام ملائکه حمل و اسد و ثور
که در دود آتش انداختن و در حال هر دو اسمی ملائکه ترتیب اینست
بر محمد شریعتی سر علی بن محمد و علی بن محمد که از طریقه یا کار
خبر حاصل کی رسید و آن در دفع مسافرتی بعد بایستد اصول حرف
چون که آن بیصفت کفایت بر بر که در حیات نویسد و بر کند و در آن
خود بعد از آن ملائکه این سه روح را بخواند و از ایشان طلب کند که هر خبر
و کاری که زان جهت شده بودی رسیده که البته در خواب یا در جمادی آن
حس را بوی رسیده و اسمی ملائکه این سه روح ترتیب اینست

امر بر مانی که میگوید اسم و احکام .
 سیم در کتب وضع اسامی اشکال بطریق مطلق از کتاب
 در حدیثی که در وی یاد می شود موافق که حکم چنان کرده اند در اول
 سطر از اربع آیات کلام و اما الله نوشتن و بعد از آن بر دیگر اشیاء
 تقسیم کرده بر وی که در حق حاصل شود بی تکرار عددی و به طریق نفیست
 در صنفیده شد و طریق در تفسیر است از تفسیر عرفان بلکه از تفسیر انواع
 نیست که مرده می شود به طریق که فهم ممکن و بی پایه و اختصار کردیم از دیگر
 طرق که مطلق و متکلی باشد و فهم هر کس به آن رسد و این را به ترتیب
 ما چشم و هفت فصل که در فصلی است از باب جنات و الله موفی الوعد
 در طریق ۳۰ در علم بر سبیل ذوالکتاب به الله در اول فصل
 این فصل یک نوع روح می آوریم که در صورت و در تمام شده باشند در اول
 هر دو رقم آن صریح نوشته تا معلوم شود طریق در شرح آن دور دیگر روح
 در کتاب روحانی که باشد از وقت صریح رقم شده باید که از آن ظاهر
 نباشد که در صورت علم طبعی رقم کند و در آن تمام شود و این در ضمن
 دیگر پدید آید و یکی در صورت علم طبعی حاضر که در آن حاضر شود

صحح لوفق ولسديدہ نامہ

وہل بق ووش دیا نیست

والله اعلم

واحد

۱	۲	۳	۴
۳	۱۶	۹	۶
۱۰	۵	۳	۱۵

پن لوح با خودد سنی محمد کین کارچ وینوئی معیت مبارک و یوسفیت

۲۸۹ ۳۲۹ ۶۶

باید که در سرب آفتاب که نور جزئی حال

سم الله و حق و هم

نامہ شعل لوب یا مسبقین غلر مودت

۳ ۳۸۸ ۳۳۸

نویسد دور فوق سر کلاه دار د

۱ ۳ ۶۸ ۶۸

دو جدول یک رتبه سوال بخویند

۲۰۸ ۰۵ ۶۶

دست سکر سکر یک لوح با خودد ۳ قدم و دو دو تو لار پنج شود و در پیلد

۱ ۲ ۴ ۲۰ ۶۶

ممنوع نامہ در سرب آفتاب نویسد

۱ ۲ ۴ ۲۰ ۶۶

سزای انعام فرود غلر مودت

۶۶ ۱۵۵ ۱۶

و خود اوقات از غنوی و مستوی

۱ ۲ ۴ ۲۰ ۶۶

نکبتی رضع و نام و روا

۱۰۳ ۶۶ ۲۳

علم و حکم

و مسکوب این روح ، خود را به صاحب و رحمت مرم گنایب نزد روح
 کرد و پیش و در آن عمر و محترم باشد
 و در ترف نفسی که فریاد ترف پادشاه
 آمد متعل می از سعید بنظر مویست
 و نرسد که در خوشی مذکور بهایست

و الله اعلم بسکون که بن روح ، حدود به حدیث حق اور این کرد
 در جمع حدیثی بود و زنی از این و در مار مد مظفر و مصور باشد
 و در حدیثی بخود و مذکور و مسکوب کرده و روز کار بعیش و تداکایک
 که را به تنه ۱ در روزی نکاشته که در کیرین در ترف باشد و سعید
 حریفی خانه بعد از اخراج و رجعت و فرسود و بیای معلوم است

روح و نسف ضعیف ۵۳۳
 روح دوم ضعیف ۱۳۶

و بعد از این روح ، در ۱۳۳۱
 ۹۹ ۳۳۱ ۱۳۲۱

۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵

۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰

در این کتاب
از کتب معتبره
است

معجم مصنفه
مؤلفه
۲۲
۲۱
۲۰
۱۹
۱۸
۱۷
۱۶
۱۵
۱۴
۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱

و سیکون سر لوح در درجه
که خط اولی سر لوح در درجه
معجم مصنفه
مؤلفه
۲۲
۲۱
۲۰
۱۹
۱۸
۱۷
۱۶
۱۵
۱۴
۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱

معجم کرده و در معجم لوح اول
۳۳
۳۲
۳۱
۳۰
۲۹
۲۸
۲۷
۲۶
۲۵
۲۴
۲۳
۲۲
۲۱
۲۰
۱۹
۱۸
۱۷
۱۶
۱۵
۱۴
۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱

لوح دوم مصنفه
۳۳
۳۲
۳۱
۳۰
۲۹
۲۸
۲۷
۲۶
۲۵
۲۴
۲۳
۲۲
۲۱
۲۰
۱۹
۱۸
۱۷
۱۶
۱۵
۱۴
۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱

تعیلم و احترام مردم تا مشروط به سب و جویب است اگرین شریعتی و ایند خواست

و اینم و کل خواهد بود ۱۳۷ ۱۱۰ ۹۰ ۱۰۰ ۱۱۰

و اینم و حکم خطب ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰

و اینم و حکم خطب ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰

و اینم و حکم خطب ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰

و اینم و حکم خطب ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰

و اینم و حکم خطب ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰

و اینم و حکم خطب ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰

و اینم و حکم خطب ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰

و اینم و حکم خطب ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰

و اینم و حکم خطب ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰

و اینم و حکم خطب ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰

و اینم و حکم خطب ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۱۱۰

و اینم و حکم خطب

۱۰۰ ۲

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰

که پنج نوع دفع و بی شکر کردن دل از وی زنده خواهند اگر مردی که منت خوب
 و آن در محلی خوب متبذ که هیچ آوری و نرسند و باید که بروزه باشد و منبذ
 هر روست بگوید یا الله و بر عدد و طعام و عاقله در دست

آن طعام هم که سود و انگی از شری و همد و حون
 در شری منی در دم و دم وضع کند و در نور و در تب و حال سر
 و جهت و در جمع خلافت بد است و راه علم و سحر و مع آری و

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲

و در و چهارم تحت و راحت بد باغ بود نویسد و در هر روزی
 شری و آب گرم شود و بجای عفت
 و در و پنجم و یکی دیگر نویسد و بجای
 و در و ششم و یکی دیگر نویسد و بجای
 و در و هفتم و یکی دیگر نویسد و بجای

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲

و در و هشتم و یکی دیگر نویسد و بجای
 و در و نهم و یکی دیگر نویسد و بجای
 و در و دهم و یکی دیگر نویسد و بجای
 و در و یازدهم و یکی دیگر نویسد و بجای
 و در و بیستم و یکی دیگر نویسد و بجای

بوجها الآيات وقوله فكذلك من علاه سبع وثلاثون دائرة أخرى من ذلك
 ملك ويرى ملك الموت وأصحابها في كل يوم في رجب به رند في وسط عتده واد
 بحيث لا يكون دخولهم وخرجهم ما يك تولى فيه الحجاب ويكون عليك في أيام
 نجات كما ذكره بعض الأئمة وان كتب في هذا اليوم علاه في كل يوم أربع
 واك من فعل خذ لا للسرقة من كان سعى ذلك يسئله والله أعلم
 آخره مع قرات من الأئمة وقوله يا أيها الناس خذوا
 ربكم أيديهم من النار من قبلكم لعلكم تتقون الذي جعل لكم داركم والسموات
 بناء واد من سمواته وخرج من انوارها ما لكم فلا تفتنوا به ادوا
 وكنتم تعلمون والصلح بينكم يا أيها الذين آمنوا اتقوا الآيات والعلامات وكنوا
 من لاجئ وادوع واحد من جميع الاشياء فمن تشبه من ذلك فطلب
 ومع هذه الآيات والآيات من مكة وطه فليست له ويسمى يوم الخميس
 وجميع يوم الجمعة والصلح بينكم لعلكم تتقون الذي جعل لكم داركم والسموات
 بناء واد من سمواته وخرج من انوارها ما لكم فلا تفتنوا به ادوا
 وكنتم تعلمون والصلح بينكم يا أيها الذين آمنوا اتقوا الآيات والعلامات وكنوا
 من لاجئ وادوع واحد من جميع الاشياء فمن تشبه من ذلك فطلب
 ومع هذه الآيات والآيات من مكة وطه فليست له ويسمى يوم الخميس
 وجميع يوم الجمعة والصلح بينكم لعلكم تتقون الذي جعل لكم داركم والسموات
 بناء واد من سمواته وخرج من انوارها ما لكم فلا تفتنوا به ادوا
 وكنتم تعلمون والصلح بينكم يا أيها الذين آمنوا اتقوا الآيات والعلامات وكنوا

عمود ویدیه در سری محرابی لا ویکته از ی و بر به فی سر والفرم یکت در

وعلقه فی دای اعلی خیرت با تبا عدد وادس
 ویکت عدد اربع ویدیت ساس ویکم اللی صلیکم قدکم بصلکم
 وادس

فی وسط موضع بان ۱۵۳۲ ۲۲۲۲ ۱۷۱ ۳۴۵

والات درک واد ۲۲۲۲ ۱۵۲۹ ۳۳۱ ۱۶۲

احده واده

اعلم واهلم

و سبک لشکر بدی لا بکل قول و بشر لدی رسول خاصیه هوه انا یا

لانا اخره القی و کل و لشکر انیل الکل تارکیم ادا صام یذکک

صاح بسم یوم الفی و یلع بعد العرب علی هد باد و حده و یصی لغرب

ثم یکت عدد لایات فی قرطاس و لا یحکم ثم یاحده و یصی و یجوز بکون فی

وسط بصد و یقله عید و انا کان علیها ترغلیا کون و انا م کل علیها تر

نیب الی و رده واحده و انا م یکر عید و رده یا کوم قرطاس و یشر ب تله

جمع من انا و یشر ب فی یوم یا فتره من حیث و مار و ترک و الله اعلم

و الله اعلم

۱۳۹۷ ویشترالیمت و علوا ۲۱۳ ۵۸ ۱۸۰۵
 آسودا الصالحات اندام جبات تنهانا ماد

کلی در تو انضامی ترا

۵۸ ۱۸۰۳ ۱۳۹۸ ۲۱۳

۱۸۰۳ ۵۲۸ ۲۱۶ ۱۳۹۹

۷۱۵ ۱۴۰۰ ۱۸۰۲ ۵۷۹

و دیگر بفتح اعرش قوله واد استقی سوي قال الطيکیم م کانی سی
 و عدم لما او کانی بستی برص و کفر به شرب لما علیکب هذه فی الاطاس
 فیکلف خوف و درجاج اونی جزی آتیا کانا و محاب آمل برص ثم حله فی قارورة
 و نکه غده نکه ایام تم بحمل ذکب ادایه شرب حلاله و بعیت الیه قلبه
 سبلی شاه محمد تم بقصد علی ان رختی بجز تو اما تم بدوی را دکت لکب
 فی حصر او فی سفرنا اعطت ان تساؤل منه بعد اصباح منه و در من السید

او استقامه بطرايه و الداعيه و سكر مباح و خلق تولد في قدر كبر
 تعلق و جهك في لسانك فذلك و جهك سطر السحر و جهك
 ما كتم تولد و جهك سطر و ان الين اوتوا نكتة يعلو ان الحق سر و تم
 و ما اعد نورا يعلو قال الحكيم حاجتها تسع من افعاف و التلق و نزع
 اروي من صابنة التلق و يخذ طست في و شت سارة و بجله جيد
 ويكتب فيه هذه الآيات ما ذكره و سكر و سكر و يعلو من صاب
 و يور ان سطره بعد غسل وجهه و دارت ساعت يفسد و يكمل ايا
 يرو و يورن على صاب النايح و ربح و ردي ناه و اوان الله و الله علم
 و سكر تولد و النكاح و جهك مولد فاستبقوا الحرات اين ما تكونوا
 يستبكم و جميعا ان الله على كل شئ عدو و الحكيم هذه قيات للذات
 و لوق اذ كنت هذه على قواره و سجد و كنت في وسط النكاح
 او الابق ثم يقرب في وسط النواره صبار في هابل لكاف ابد سري من
 او خرج لابق من فانه يرجع قريبا و يقرب في ان ربح سكر و يكون السرق سريا
 و سكر كرم و النج و القرب و المرح و من يست تولد تعالي
 المثل الذين فرحوا من بادم و من اوب هذه الموت و لك الله مورا

٢٢٢

٢٢٣

قراح و قراح و قراح
 و قراح و قراح و قراح

٢٢٤

قال الخبيكم اذ انشأ هذه الآلة في سنة اذ انم حين حصدت به نون
 يوم تم و انت به لك اني ايت لم فيه جبه ولا عترب ولا غوث اذ انت
 اذ انت به و ان كنت يوم الخبيم بحول في اربعة و رقات من ريتون و دوس
 نظري من اذ ان ايت الذي في البق و ايتها عوت و سيكر عوده
 عود و عود اذ تالذي تر على قرب و عود و عود عودها قال اني عود
 عودها عودا اذ عود عام ثم بعث قال كم ست قال لست بها او بعث
 يوم قال لست باذ عام و نظري لك و شريك لم يث و انظر
 حادك و بحملك اذ انت من و نظري لعظام كيك عود ثم لكون
 الحياتي لذي قال علم اذ على كل شيء قد به قال الخبيكم هذه الآيات
 لعدو القوي و اذ و المعطلة و الباني و اذ به من كتب هذه الآيات
 في رطل في يوم لاهد ساعة انما من به و دوس و اذ كاتب
 و عود تم به الكتاب في رطل طاهر من دوس هذه الآيات تحت عت
 اب و اذ اوحام و رجي اوحايت معطلي به عودها و من كاتبي في رطل
 آا التام و ست ثم دوس ديك من به و الخبيم اذ نزلها عود
 و عودها اذ اذ عود و من كاتبي به عود و عود به و اذ عود اذ عود

مظهر عباد الله

وتمت هذه القصة بفرق اوسم والده وبنه ذو صفة ايام قال الحكيم
من ساقط شرفه وسقطت عليه هذه الايات في ما وجدته من عيب
من راسه ولحمه وبنيه يوم اجمعت في الحمام دة فقلت مع فان شعرا بيت ناسا
ساركا ويصلح ثناءه وسبب كقولك توهم الله ام قال الحكيم
في ذلك ام لا نعم وحصل الجواب سر كسيرة خطا في رفق في شريك
ورغبات وآراءه وشمع تنبعط من عندنا على طمنا اس من الشيطان والام
وعلى ايمان ويجمع الحوادث ومن كسيرة في رفق يوم انشأ في اسأ
انسانه وجعلها تحت لحيته من ليس بعدد الحاتم على طمنا قال السعاده اجماع
وقولك استولت وانما ذلك الخط وخر بعد عدوه وقد وضع عهده
الايتية في رفق من كسيرة القسيان او الزمان اجماع عليك قوله فان عزة
عزاني ام مع سورنا لانه وان كنت من كسيرة قوله سورة م صرح وانا عليك

واعدا علم

۵۰
 ۵۷
 ملاحظه شود که در این کتاب
 کتب و رساله‌ها و تفسیرها و ...
 و ...

۶۴۵	۱۹۹	۱۲۰۹	۳۱۳
وارثه انور	هدیه ملک	کتاب با الحق	الحق البسم
۷۳۶	۱۹۹	۱۲۰۹	۳۱۳

۱۲۰۱	۳۱۴	۶۴۶	۹۰۰
۳۱۵	۱۲۱۱	۱۹۷	۶۴۳
۱۹۸	۷۴۲	۳۱۶	۱۲۰

کتاب و ...
 و ...
 و ...

۱۹۸
 ۷۴۲

و مسکن لعل احوال و قاتل امره عزان رت ای دیت یک کتابی
 محرم مسلسل است لیکن اعلم لقی و منقها قاتل رت ای و منقها
 اتی و ... و منقها و لیکن لعل ای و ای یسیریم و ای ایمنه
 یک و دیتها من لعل و منقها و منقها حسن و منقها بنان حست
 و منقها رک با علی و منقها رک با الخراب و منقها رک با الخراب

أفانك كذا قال جوسن عند الله ان الله يوزق من يشاء ويعفو حساب
والحكمة حاصبه هذه الآيات تحفظ الكواحل ورواية اولها محمد
من الآيات واليعقوب يكتب هذه الآيات بادود ورواية في رقب
عزله ويعقوب على عصفرة الديق الى عيني وضمها فانها من الآيات
كها وان كبت ورعنان سك وعتت على غنق النمل في ابوه حذوفا
حز عظم لمن ابكا والفرع وزد به من لبن به يفسد ويكون شربا
دس كر ليدق وللازمة الستر يا ايها الذين آمنوا انتم واولادكم
من هذه هذه الآيات تنفع لائق يكتب على قوس من شجر حر ويظلم للعدو
ان ترمي في رول عنها ذلك دس كر سودة الن للصم قوله
يا ايها الناس اتقوا ربكم الى قوله رقيب في جنبها للرجل ليعلم الذي لا رول له
من كها على فقه حذو زعفران ليدق البقرة نصف اليك حيث لا يراه احد
وبكاه وحيد من به محراب منه دس كر جبرانم في ينقل قوله
يكبت اذ رجب من كرامة الى قوله حيا حاصيته ادا كبت بدم حاصيه
بن كنه اسمي ووجهها على عصفرة الديق اجرت ما علفت لا يجدت لتطامن
يعبر كمال دس كر من دنق شيئا ونداع عنه قوله ان ان يرمك

و نزلوا من السماء الى اهلها الى قول بصيرا حاجته هذه الآية ان كان
 الانسان ربينا و صاع عنه بكت هذه الآية في ما جديد ويجوز ان
 يرش في المكان ابدى يوم ما الله ينفق منه ما يقع عليه و ينظر و يسيك
 للكل وقت احوال من شئنا ساعة حسنة الى قول احبنا ما بين هذه
 ان من اراد ان يحط احدا او يظلم احدا فليكن ذلك يوم الله عند
 صواع الشمس في جرد من توسع و يكر و يعلتها على ان في حنة مني ذلك
 احوال و سكر بل البحر فلو توسع يخرج من بين ما ترا الى قوله
 ح حيثما للبحر و ادبها به كنه البني و لغتها بلسة سعة يام و هو طر
 لريق لعل عه البحر و ليرد ثل في راحة و سكر و سكر
 في الصرع و جرد فو و واد و الله عيسى و متة ابدى و انكم اذ
 قلتم ممنا و احب و انتم الله ان الله علم ذات الصدور يا اي
 اسود كوزا قول بين لله شهداء لست و لا محرم شئان قوم على لا
 نعم و اعدوا هو اقرب للتقوي و انتم الله ان الله خير ما تعلم حاجته
 هذه الآية من يوسف في سورة و في وضوء و يري لاهدام سوء
 في ما من كان ذلك ليكن في ان و صاع او و و يجوز ان يكون ذلك

هذه الآية من يوسف في سورة و في وضوء و يري لاهدام سوء

ثم يا مبدع كل يوم على اريق ما يزل عندك وسكر دولة وادام
 ما رزق الى الرسول وبادعيتهم تنبض من الله مع ما عرفتوا من الحق يقول
 ربنا آت فاكبت مع لت هديا هذه نفع انهم والطريق في الدين
 من كنهان ما طاهر يد صغير منع الحلم وحيه بدع رضى حاله وقرع
 على ناز وقرع الاوان ارجسته راحة واد الله وسكر سورة الام
 قوله يا محمد الله الذي خلق السموات والارض وجعل لخلقات والعلوم الكبر
 كبروا برهم فيقولون من قرأ الآيات فليابع ومساء وسمع على يد سبع
 امس من جمع لا وابع ديسكر قوله تو به جعل الله لا شرع لطف
 من تعوبكم وما النصر لا من عند الله ان الله عز وجل قال في الحكيم اذ
 هذه الآيات في لابع والعشرون من شهر رمضان في بلاء وحدثت
 نفس خاتم من سجد الانتم م يزل محروبا زحاسورا سمونا على
 عاد واد كبت في مريع فهو حود ووه هذا وانه علم

٦٩ وصدق الله
والطوبى به
٧٥٠ والضر لا
٧٣٠ من الله
٢٩٠ الحكيم

٢٣٠ ٢١٩ ٧٠٧ ٧٢٩
٢١١ ٧٢١ ٧١٢ ٧٠١
٧٥١ ٧٠٩ ٢١٢ ٧٢٩

وراثان توأمة. الجاهل. وطوبى لا الضمير

ويتسكنون. ووالدك منقوب. استخفصه ليسي. الله تالله
الهم له ما يلقى. من ماله جعل على غيره. رضى وحبته يعلم. والله لك
عنا يوسف في ارض يفتوا منها. حبته وحب رقتا من ث.
وذا يضع امر الحصى. خا جنة هذه. آيات من كون معتدلا من الضرب
والعمل. وذا يصرف فيهم يوم الخمس. والحق. ويتون من اوله لهدم. و.
سورة. هذه. بعد. عدد. قوله. و. و. يوم. من. لغير. والعصر

يتم نهاره ذر انظر قراء الصلوة صلى الله عليه وسلم لا تزد تم راح الله الصلوة
ويحذر من شدة وقراءاتها وسبل وكثرة وكثرة وشيخ باية واستعراها ما به مرة
ثم يام فاذا اصبح بنو ام لا يحلم احد ويدتعدني الحق وصلى الله بك
صالح داره فاذا مضى بعد في ملك الحق وتربها وسلم بحسن قراءة
اسود يكيه ان يجعلها تحت راسه والدكر والشيخ والصوم وسبكر
سورة الرعد قوله انه ملك آيات الكتاب والذي اترك انك
ربك الحق ولكن اكثر اناس لا يؤمنون قد ابدى دفع سمواتهم عهد
تروها ثم استوى سى الحرب وتخرشى واترك كل بحري لاجل سمي بدو الامور
يعلم انما يا - لعلم معاً بكم توقون وهو الهى مد الارض وحولها
روى وانذارا وس كل لغوات حولها ووحين انبى صلى الله
الهادى في ذلك آيات - لوم تيكرون فالحكم حاشتها عارة
الذود رتبة وعارة الاحاك وحرايت العطفه كتي في راجع وقد
في الصلح ركان انوضع فاذا يري يركه وكثرة كثره وهو ملكه ويكرهه وكثرة
وقد رجعت رجا فليكن الآلة في قوله فانه غظم تاير وافر تسمية

والله اعلم

ویک قولاً هو الذی
 اولی سبباً بکرم
 شراب و خمر و قیس
 بنیت بکرم و نزع و اریس
 و اخص و مغرب و نزع
 کل اثرات ان فی کماله

403	1341	500	1077
موت	تخرج جبا	مصرات	مصرات
56	56		
564	1041	402	1342
1049	502	1359	49
134	40	1000	501

لنور سبک و حدیقه الدیشه و اب یا و حلوسه بزرگ و لغو از پنج رو و طبقات
و دوال آفات قله و محدث علی رزح من الزدی من رذیک نیا خولوسه
فصل نزع قسط طبع النبی من ما بهر جا و من ما بزرگ و من ما مقول و
تاری فی نذر قاع کلوه رقه ثم یقرن لآیات علی کل ما یلک و نزع ثم یسألک
اب علی بن دحیبه و علی بن عقیله سقوه و نزع ما من واجب و من ار و دیک
بزرگ لایحی و اربع و الا نادر و لیا حده من ما صبح نهار و یرو و کل فی
کلوه رقه و یقرن عید الآیات صبح و شب ثم یخط الایام جمعه و یقرن علی رزح
فی اصول البحر و الاربع فایری بزرگ و ده و عفت و یف لیده لایز و یفا
و سکنه حرمه ده عفت من و اکثر منی و من یو و ده عفت

هو الكتاب المسمى بالاسماء

۲۰۵۵	۱۲۷۶	۱۹۳۴	۱۶۴۲
دارالسنن والاسماء	والاعلى دهاب	باشا بكم	بكم بها حواك
بقدر فاسكاه	بفاد رت	جات من عيسى	بكترة ونها ناكولر
في الاصف		واعاب	
۱۹۴۵	۱۶۴۱	۲۰۵۶	۱۲۷۳
۱۶۴۱	۱۹۳۲	۱۲۷۶	۲۰۵۷
۱۲۷۵	۲۰۵۱	۱۶۳۹	۱۹۴۳

دیسکر سورہ بکثرت قولہ بعد تہ لدی اولہ علی بن عبدہ الکتاب لا قولہ
 ادر حقدہ لک العیش و عورہ اضر لہ و جمع السمل من ادر و کک سیکنہا
 فی حقدہ ادر و فی تطاہر تم یجوع و ریش - حقدہ فی البت ادر و
 فی اولہ کل شہو یجب لا مالہ مار من شہا فہ - یكون ذک یادن اللہ

و ما من احد منكم الا له نور من نور الله عز وجل
 و من نور الله عز وجل نور من نور الله عز وجل
 و من نور الله عز وجل نور من نور الله عز وجل
 و من نور الله عز وجل نور من نور الله عز وجل
 و من نور الله عز وجل نور من نور الله عز وجل

و من نور الله عز وجل نور من نور الله عز وجل
 و من نور الله عز وجل نور من نور الله عز وجل
 و من نور الله عز وجل نور من نور الله عز وجل
 و من نور الله عز وجل نور من نور الله عز وجل
 و من نور الله عز وجل نور من نور الله عز وجل

٣٦٢٥ ٢٥٢١ ٣٩١٤ ٣٥٩١

٢٥٣ ٣٩٢٢ ٣٥٩٤ ٣٩١٥

٣٥٩٣ ٣٩١٦ ٢٥٢٩ ٣٩٢٣

و يسكن قوله في يومئذ يهوى الله اهل الارض و جعلت لاهوت الارض
 ان هذا الى قوله ولا يمضوا اذ انكسرت هذه آيات في رقع الله و جعلت في ابر
 نوح و جعلت على جميع الاشياء استطاع بما اراه و من كتبها و علمها في هذه صفة هذه
 و بهت ما هيته و يسكن قوله في ولا تله في عيبك في شعاع ابر
 منهم من هم ايق في الدنيا الى قوله و العاقبة العنوق ما هيته ابر من كتبها و علمها
 عليه ان كان عرا خدج و ان كان فيمن سنفق و قد وضعت و قد نزلت في قوله

٢٤١ ، ٢٤١ ، ٢٤١ ، ٢٤١

سجادة الله في خلق الارواح من الارض و من السموم و ما لا يعلمون

٢٢٣ ، ٢٢٣ ، ٢٢٣ ، ٢٢٣

٢٢٢ ، ٢٢٢ ، ٢٠٦ ، ٢٠٦

٢٠٦ ، ٢٠٦ ، ٢٠٦ ، ٢٠٦

و يسكن قوله في ورا الارض و ذهب مغاضبا الى قوله في انزلني و قوله في
 انزلني و انزلني من الجنة الى قوله في المستودع و قوله في الذي قال لهم

ان الناس قد جعلوا لكم في قوله ونعم بركس قوله و ترتيب اواديه ربه في قس
 اصغر الى قوله و ذكرن للعالمين وقوله في صد كرون في قوله من العذاب حاجبه
 هذه آيات التي ذكرت وهي خمس آيات لرواها ثم وانتم و ومع كيد سجاد
 س اء و من امور الدنيا و ضاقت بكم اسباب يلجح الله في و يتوب اليه
 بسبب ربه و يتوبه و بعضي ركني تراه اء احس من اسرآن و اء اسلم و سلم
 بعضي على سيده و اء سبجي ربه ثم محمد و ترآيات و سالت الله يا حاجه
 يا معجزة و ما قوله في صد كرون في العذاب و قوله في و في احسن
 مرجان قول ما عبدوني هذه بحفظ و له اء و عودا عليه و حروجه كرس
 و نهار و اء سب هذه آية و علف على اء اء او ما يتعلق بالمراده اء
 يء ثم نزل في شهر الولادة ثم هبط عليها الى حيي الولادة ثم بعث في عنبر
 نصير ما يكون اء اء و هذه لوحه فلكية بالظهاره و سطارة اء علم

فيقول يا رب لا تعجز وكن معي لغرب النفس الصلوة وحاجة قرة ربا
 لتيسر نظام وهذا كخراب دياره وفد ورو وعلماى حواء قل من زاد
 نظام مستوحى بك لدي حوس نحره لفساد نبع اوراق في منع نام كل يوم ورق
 من ملوح النسي وبدا يوم لبست نحر السبب في النور وان كان سخر هو اجد
 ثم منب ابودي في لصل بحيث ذبواه النسي ثم يجب على لاداءه قبل نسي
 الآيات فلما ولف ثم بد قبا ناهما ويولد سدوتها ، لهاب رندان الى نزع
 ثم رس ونك المذوق في ست نظام لذي يريد ورجع شه ريد خلد اليه فانه
 يكون ونك ونك في فلما الآيات ثلاثة في ثلاثة اسمه هو اسرع في التاثير
 وسبب كل لطلب الروح والولد قلناه والدي يقولون انما هب لنام اورا
 وده ما ساقرة عيني وخلصا للنبى اما اوليك عهدى الفرقة باجبروا
 وملتون فيها فخذ وسدا ما ح ليد فيها حسنت مسرا ومساها خايته حسنة
 قيات لم كان عزرا راد ان يزوج ويوتون علة انزوج روجه صاركا وركب
 ولد ما دلا مرة عينة لم اراد لك طيعم كذا يام وشر لاسبة سدا ما
 هذه الآيات احمدي وشره وده وسبب لده لى جده ونيام ونظر ونك
 في طر موزة واحدة ن ب تروح روح ما منها ريد ويحذر ويكنسب

كتاب
 في
 النسي
 والروح
 والجنات

من
 الروح
 والجنات

عدد اربع رطله دار قزنده و اعطى واحد اتم			
٩٩٩	٥٠٠	٢١٩٩	٩٠٤
والدين يتولون	رماهبا	و دريات	واجبها
مزا و ايجا	قزنده اعطى	للقتي انا	
٢٢٠٠	٩٠٣	١٠٠٠	٣٩٩
٩٠٣	٢١٩٩	٥٠٢	١٠٠١
٥٠١	٢٠٢	٩٠١	٢١٩١

ولا بد من ان يكون
الى ما سقا به اورد يا سمن رهم

و سبب كيت هذا الطرح يوم ابي من شهر رجب من كل خمسة
في يومه سا من واجب و كان لا يتولا عظيمها عند امر خاله و النساء
و عند جمع فخلق و لا يزال محفوظ محروسا موصو من جميع الآفات و اعانته

و به جنت و به علم و احکم

۱۳۶	۷۴۶	۶۲	۲۹۶۱
و اعلم انهم	و جنت بها جنت	و جنت بها جنت	و جنت بها جنت
و اعلم انهم	و جنت بها جنت	و جنت بها جنت	و جنت بها جنت
و اعلم انهم	و جنت بها جنت	و جنت بها جنت	و جنت بها جنت

۱۶۴۹ ۲۹۶۲ ۱۳۵۹ ۱۷۴۴

۲۹۶۳ ۱۶۲۲ ۱۷۴۴ ۱۳۵۹

۱۷۴۴ ۱۳۵۹ ۲۹۶۲ ۱۶۲۲

و یکر قوله رکع بر جنت قد. معشور باد و تراب تمام الحکم
من کثر قراءه هذه الآية و هو یستطیع ان یکر بر اربع له و احب
ببارک بر بادن الله و ان یکر هذا اربع فی هر دو فی سبعة و ۵۰
و برکت و الله اعلم و احکم

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۲۱ ۲۵۵ ۲۲۳۶ ۷۱۲
 ارکفر برجلک ^{هده} ^{بارد}
 ۲۲۳۶ ۱۰۲۲ ۷۱۵ ۲۵۴
 ۷۱۴ ۲۲۳۶ ۱۰۲۳ ۲۵۵
 ۲۵۶ ۲۲۳۶ ۷۱۴ ۱۰۲۳

حاجت‌ها لای و اسم و العین و امواتی است بخت دران و ابیانها بکتاب فی امان
 طاهر طیف است می نماید بر سر پرده نسبی و سنی نه ایمان و پرش علی عهد مکتوب
 نه بعد از آن در سوره الفاتحه بسم الله الرحمن الرحیم
 حم و الک المیدی یا ربنا فی بید مبارک که انکاسند به فی قول لا اله
 من دونه یا ربنا فی اوله بعد من شکان بعد صدق الفاتحه
 الاخر غیب و غریب بود که ۲۴ رابع عشر من السوره و الاکان لیل الحاکم
 قرآن یا یکتبی مودت می بدک الله و یصلی علی رسولک بعد دعاء حب
 ناری باجابه فرمود خلافتی تواند نه عده و لغت در مرار و دودست
 اطلس و نه عده و یکتبی به و علی و الله اسم در سوره الفاتحه

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 ربنا انک انت الغنی
 ربنا انک انت الغنی
 ربنا انک انت الغنی
 ربنا انک انت الغنی

در وقت که در دنیا بودی و در جوارحه
 در وقت که در دنیا بودی و در جوارحه
 در وقت که در دنیا بودی و در جوارحه
 در وقت که در دنیا بودی و در جوارحه

و سبح قوله وروى عن اسماء بن عبد الله بن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله
 الحبيب وفضل ما شئت له طبع لبيد وروى عن عباد واجتماع بلدة
 فيه كذا لك المخرج خاصة هذه الآيات وقوة الاتحاد وروح الكرم
 وظهر بركة ورجوة لمن اراد ذلك فيبرهه اول مطر على في ربي الربيع
 نبي حده في تأخيره عن مريم بعل فنهى ثم بكت بسبع واثني واربعة
 في كل رقة منها آيات ثم يسلم الله عند الفجر والمغرب عند الآيات
 سبع مرات من ربي هذا الماء يسقى في كل كل شيء اي عن كاست
 وفي وسطه ينفع كل كس بركة وعن وحب فرة وحسن بنة وكما
 روى حساب دكا والله اعلم سبح سورة وبلغ وولعالي
 ولهم ذرهوي ما فضل ما جكم واعمري وما ينطق الى قوله البقرة عابسة
 ذلك ارجل الرحمن وبقية ويصل القلب ويحب ويرى الحبيب في قوله
 بغير لطف القرب والعدوم والحكم ويرى لوسا من كس وكذا في جهام
 ذهب بمشك وادود وحماء ما رزق ثم يرب سبعة امام سوال بعد صلوة
 العدا على ربي يبلغ ما يريد ان الله سبح سورة الحديد
 قوله ان يخرج منه اربع سنون ولا روى وهو العبد الحكيم في قوله الصدور

وقوله لا يرد يدى لآله لا يرد عا لم يعب والشهادة في المزمع الحكيم من جهة
 ١- من كانت له في قد حجة فيسخر وينوصا وليس تبايا طهر من ويصم
 ذلك اليوم ويسخر له ياء مرة وتصلى الغنا الآخرة وتبسط ابتداء
 على اس ياء مرة ثم يقوم ويصلى ركعتين يقرأ في احداهما الحمد والآخر سورة
 الى قوله انه يعلم بذات الصدور وفي سبابه بعد الحمد ثم سورة الحمد
 بوقته ويسلم ويحمد ويسلم على اس عليه في سجدة عسرا ويستغفره عشرين ثم
 يقول يا من يبدؤني ففتح سورة وهو على كل شيء قدير يا من يبدؤني ففتح سورة
 واس لم يصر بالفتح تعامر باهرق شرب كذا وكذا فان اى حجة مع الاجابة
 تروا ان الله اعلم وسكر قوله ثم اوساهدا فترى على جباله
الى الحكم فانه تحسب كل واحد في في عسوا كان مسجدة في جميعه اذا
 عدا طار على رطله مرارة طارعة زائد الرجوع اذن الله تعالى
وسكر قوله ومن قد علمه دقة الى قوله بعد عشرين
 من ضافت ميمته وتعد عليه دقة فليسب الى الله ثم يفتح له الخفة
 نصب القليل ويسخر له ياء مرة وتصلى على اس عليه ياء مرة وتقرأ
 ياء مرة ويامر اذا اجمع يكتب هذا الدعوى ويحذف ياء برى المزمع من يفت

من عدا الحكيم الى الله وحده
 ذكر من حضره في الواس
 مسجدة وفصل بينه والاش
 عا سبعة وحج عسرا
 والكتب والاشافى لغا
 ونقطة عشر جبه وقد ذكر
 الاصل الحار في مسجدة
 وسوى ذكره في هذه الكتابة
 الكتاب في الاشافى الحكيم
 في الاشافى الحكيم
 ست فان العبدوة الدالة
 في شرح الشافى للحكمة
 مسجدة من مشايخ الحكيم
 الدعاء ففتح كره في الاشافى
 مسجدة وقد عرفت والله
 من كتب الحكيم
 ففتح الاشافى

٢٠

برخی که در وی تنقیح شود و اندام و احکام
 ۷۳۱ ۱۳۹۶ ۱۳۹۶ ۹۶۹
 در حق الله و در حق الله
 علی الله و علی الله
 بالغ او و بالغ او

۱۳۹۷ ۹۶۹ ۷۳۹ ۱۶۵

۹۶۹ ۱۳۹۶ ۱۶۱ ۷۳۹

۱۳۹۵ ۹۶۹ | ۷۳۹ ۱۶۷

دبیر که بجه دفع طاعون بود و دفع پریشانی و بلا مستحق صاحب
 دیدم که حضرت و شد الا ولیا شیخ علی کلا در مصداق شده بود و جمعی
 برین و طاعون عام واقع شد بختی که هر روز سیاری و دم تلف
 می شدند حضرت شیخ یک شب در ضحوت متوجه بودند حضرت رسالت
 نامی علیه الصلوة والسلام در راقعه دندند شیخ سه کرد که در کوفه

حکم و آتش شده و مردی من نصیب شوم و بر بن شده اند آن حضرت ^{علیه السلام}
 که بگو که بعد از این قصه یک نوبت قلایا ^{علیه السلام} بخارزدن و یارده نوبت نزل
 و معودتی یک نوبت بخواتد که از طاعون و وبا می ماسد حضرت
 شیخ روز دیگر می ران را می کرد بدان نوبت بودند به بسلات ^{خاسته} و بعد
 هر چند مردم که با این نوبت کرده اند مجرب بوده و آن غیر بسیار از مردم
 در بوم در طاعونها صعب واقع شده برین مداومت نمودند اند محفوظ بوده اند
 و یک نوبت از فقر را سا کرده بود که در حسن و جمال بر سف وقت بود
 از بعضی علوم مستفاده می نمود و در شرطامون صعب واقع شده و سفر
 از صاحبان او نفع طاعون بر او نفع نفع سینه شیر الحاکم از چهار نوع
 بجهت او وضع کردم که با خود دارد و بخون او را جمع می برسد و بسلات
 و بعد انواع مزاحمت و جمعها او را جمع نمود برکت این روح و دیگر که است
 و عوارض امتحان شده مجربیت چون در شرب آفتاب نویسند با ملاحظه
 حد دیگر که است و آنرا می بیند از آن ظهور می رسد و مردم الاحوال
 و مانع اند مانند محفوظ می شود از جمیع آفات و عللهاست
 را خدا اعلم و احکم

نعم الله الرحمن الرحيم ولا اله الا الله
 محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم
 انما نكاد لا نجاهد ولا نجاهد ولا نجاهد
 ولي دين الرحمن الرحيم

۱۵۰۳ ۳۲۳ ۳۳۳ ۹۷۱ ۱۴۱ ۲۱۰ ۷۸۷ ۴۵۰

۲۲۲ ۱۵ ۱۴۶۲ ۳۳۳ ۲۰۹ ۲۲۱ ۴۵۳ ۷۸۸

۱۴۶۱ ۱۳۳۵ ۳۲۱ ۱۵۰۱ ۴۵۲ ۷۸۹ ۲۰۸ ۲۳۹

نعم الله الرحمن الرحيم
 محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم
 انما نكاد لا نجاهد ولا نجاهد ولا نجاهد
 ولي دين الرحمن الرحيم

۲۹۳۱ ۷۲۸ ۷۸۷ ۲۱۱ ۲۳۸ ۱۲۵۳ ۷۸۷ ۱۲۶۲

۷۸۸ ۱۶۶۵ ۲۳۷۷ ۱۲۵۲ ۷۸۸ ۳۹۲۸ ۲۱۱ ۱۶۶۵

۲۱۰ ۷۸۹ ۳۶ ۳۱۲۹ ۹۶۴ ۷۸۹ ۱۲۵۱ ۲۳۷۸

۲	۵	۲	۵	۲	۵	۲	۵
۲	۵	۲	۵	۲	۵	۲	۵
۲	۵	۲	۵	۲	۵	۲	۵
۲	۵	۲	۵	۲	۵	۲	۵

یا حی یا قیوم یا کریم الصنع یا غوث النصرت و اعطی من بطریق یا ارحم الراحمین
 حوت ۴۷ خود نشی ز طهر و یک ربع بکشد و بعد آن حروف مکسر را اول آن
 که آن بر آید خود بگوید و در آن ربع وضع کند بر نظم طبعی بر سر و ی که از پیش معلوم
 و در آب چهارم و نه برجه رکعتی این ربع را چهار اسم بگوید که آنکه کافی باشد
 و نه برجه رکعتی آنکه یکی در طواف و یا اعطی پاک بگوید و بعد بر صبح و در هر بار طواف
 آسانا باشد و بارها بخواند که

ر ر ر ر ر ر
 ک ا ف ی
 ک ا ا ک
 ک ی ب
 ک ی ب
 ک ی ب

۳۴۳۲۳۱۲۹۴
 ۳۰۹ ۲۹۸ ۳۰۳ ۳۰۷
 ۲۹۹ ۳۰۲ ۳۰۵ ۳۰۸
 ۳۰۶ ۳۰۹ ۳۱۲ ۳۱۵

ب ا ق ی
 ی ق ی
 ی ی ی
 ی ی ی
 ی ی ی
 ی ی ی
 ی ی ی
 ی ی ی

[illegible]

حرف ۱۴ شود فی کتابی کرده و در آنجا یکبار در روز و در موم عزم می کرد و در
بیان طبع بر فرق نریک و در کرینه استخوان شهری است که جمع حلاکت
ن تهر بیا خون هک که شوند کس بسلالت با بد و از نریت طاعت
این است و با نوع قنوجات و جمعها با لایق رات و لذت سمع او را
و عاید وی را از غیب است زیرا که هر چه هست با او می آید و در هر چه که

که قدر آرا به شد و اهل علم در این دو طرح در نظر داشتند
 ناسد می توانی بویج نویسد و با خود در هیچ اعداد معهود کردند و در سریا
 می کردند و در حجت و ارباب الاصابه و اهل علم
 ۲۰۲ ۱۰۱ ۲۰۵ ۲۰۶
 در انصاف علی القوم المسکون الفقه می توانی شکو
 ایام

[illegible]

۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸

رسیده بود خایه بدست تخت شاهی زاده

۱۱۱ - ۲۱۶ م - ۶۲۷ - ۱۰۲۷
 سلام قولان سلام پیشک سلام علی روح سلام علی حق
 رب رحیم عظم و دلائی فی اعالی قطع انحر
 خالید

۶۲۸ ۱۲۶ ۱۱۹ ۲۱۶ م

۱۰۲۵ ۹۲۵ ۲۱۶ م ۱۲۰

۲۱۶ م ۱۲۱ ۱۰۲۴ ۹۲۶

دستگیر و روح سوخته در درون کف مشغول باشد و اگر در نرسد
 . نه در مشغول یکی رستخیز معز و دست . جودت حال روح و نصال
 آرد او معز و دست حال آن خون و دست نشسته او عرق شدن پس
 و سر به مبارک افته معز و دست او در جمع حلقه و سوزن سوزن
 که اسطلاب به روحی آید و کرمی و او را علم

۱۹۹۸ ۳۷ ۲۱۵۰ ۱۱۷۳
 نه ابدی محرم لغزین الطلک ولسفول ولعلکم
 لکم البحر فدا مروه من فضل تنکون

۲۱۵۱ ۱۱۷۱ ۱۹۹۹ ۱۱۳۶

۱۱۷۱ | ۲۱۴۴ ۱۱۳۹ ۲۰۰۰

۱۱۴۱ ۲۰۰۱ ۱۰۶۹ ۲۱۳۹

سیکر هر یک این روح با خود در از جنه دهن در دست حاصل بیا
 درین باشد از خاوریان کرده و دریده هر فاشی کوسه و در کزدم و غیریک
 در دست و حجر و مراد و تصور می که داشتند یا شد حاصل شود و رسد دور
 آید به اعت زهر یا روزه دو شبیه بساعت شتر - خود دار برده
 حاصل شود باید که روح روح او دعا بخوانند به رسد که خود رسد

واداعلم

بها سلیمن و دوزف و بایم عالی الصلواتین بنقله و کرمه و مراکرم الا کریمین
 وارج الزحمت

عز ۱۱۵
 قول صیفا
 الایکت اس
 هریبا
 وعلی اس
 فیلتوکل
 المومنون
 ۱۳۷ ۱۱۶ ۷۹۸ ۱۱۳
 ۱۰۱۶ ۱۵ ۱۸۰ ۷۹۶
 ۱۸۱ ۷۹۶ ۱۰۲۹ ۱۴۹

حافظ ۱۰۹۳ ۶۲۳ روح جبارم ۱۹۰۳ ۳۳۳ نام
ای توکل است بی توکل الاله واحد ای در غل
علی الله ماس دایه بنایستیا سراط مستقیم

۴ ۱۹ ۱۳۲۳ ۱۰۹۳ ۶۲۳

۱۳۲۱ ۱۹۰۱ ۶۲۵ ۱۰۹۵

۶۲۳ ۹۶ ۱۳۲۱ ۱۹۲

اسط ۱۱۹ ۱۲۲ روح جبارم ۳۰۹ واسح
دکتر / لا حول الا الله وبقوه و توسع
دایه و زلفیا وایاک | الیوم

۳۶۱ ۳۰۱ ۱۹۰ ۱۲۱

۳۰۷ ۳۶۵ ۱۲۳ ۱۹۱

۱۲۳ ۱۹۲ ۳۰۶ ۳۶۶

سورة الاحقاف

و يسبحون تسبحة ثوابهم يسبحون بحمد ربهم في جميع النذر و يطعمون من ثمره
 ما يطعمون من ذكرهم كل يوم تسبحة ثوابهم يسبحون بحمد ربهم في جميع النذر و يطعمون من ثمره
 و ذكرهم تسبحة ثوابهم يسبحون بحمد ربهم في جميع النذر و يطعمون من ثمره
 ثم صلى على النبي محمد ٣٢ مرة و قال يا ايها الله انزل على هذا النبي و على
 من ذكره طائفة الايمان و السلام و الآفات و الالام و الهموم و الهمم
 و كل شر الاذي و اذا و اوم على كل من سلك فانه يكون محبوب الحق و له
 من العود ١٢٠ فاما وضع ذلك في موضع كان اما في الخافيف و كان في
 درم او ثمانية رت فاما في موضع علا و من وضعه في فم و في
 شرفه و وضعه في اجنبه بعد ذكره الام بعدد عشره الله في جميع احواله و في
 و سيرة تليها من الآفات و لا تقع عليه ضرر و لا اذى من شره و تدبره
 فهو الاضاح المنة و ان ثبت كفت موضع ١٢٢ الحمد لله و هو
 درم و صاف بعدد كانه على امانه بالحي و الآفات
 و هو لازم لروم الحق القنوم و كذلك ايضا كفت موضع ١٢٣ الحمد لله و هو
 و من اوصى اوصاف برهم على ادهو او لادن اخوي الضيف و طعم
 انعامه قاطره و سراد لجهته و مناسبات اسرته فليح لك رقة

محشود به

هر که این روح با خود در دست گیر

او را دوست دارد و محبت دارد

۳ ۴ ۱۲

و در میان مردم با حجت و عزت

۲ ۷ ۱۶

برد و ایشان شستنی است

۱۵ ۱۰ ۱

باید باید که در روز جمعه بستان

۱۴ ۱۱ ۴

زهر برسد، علاج حال فروز مراد و اعمال بسیار بوده و اگر روز

بخ شب و در شب توبه با این ملاحظه شود و اگر روز پنجشنبه

از آن بگذرد رسد و الله اعلم

۲۱ ۲۱۲ ۲۱

ان رقیب ارجیم و درود

۲۱۳ ۲۶۱ ۵۰

دیکر هر که این روح

با خود در دست بگیرد و در روز

در یک کساده گردد و او را

بر انداخته و مخصوص باشد

۵۲ ۱۹ ۲۵۹

و به یک بعضی از اکابر اختیار کرده اند و در انوح عددی در هر خانه

عددی واقع شده است که به آن عدد رسد و در آن خانه رقم

گرفته و بعضی عدد بر دست آن نویسنده جهت توضیح و بعضی دیگر بر دست دیگر

نویسنده

نویسنده

نویسنده

نویسنده

است و عدد بیست و نوب و نوزده و نوزده است یعنی در
 مجموع بیست و نوب و نوزده است و در خانه این کتاب بعضی
 است و عدد که در بیست و نوب و نوزده است و در جمع
 بیست و نوب و نوزده است و در جمع بیست و نوب و نوزده است
 بیست و نوب و نوزده است و در جمع بیست و نوب و نوزده است
 بیست و نوب و نوزده است و در جمع بیست و نوب و نوزده است

و الله اعلم

۳۹۷ ۱۵۷ ۳۲۹

و بیست و نوب و نوزده است

۴۹۲ شاهد حسن

در طلب حق گفت و در

۴۹۵ ۳۱۱ ناصر

و هوای و عطف و بیج

ضمیمه

و باز آورده و غایب و بیست و نوب و نوزده است و در جمع بیست و نوب و نوزده است

و در جمع بیست و نوب و نوزده است و در جمع بیست و نوب و نوزده است

و در جمع بیست و نوب و نوزده است و در جمع بیست و نوب و نوزده است

و در جمع بیست و نوب و نوزده است و در جمع بیست و نوب و نوزده است

و در جمع بیست و نوب و نوزده است و در جمع بیست و نوب و نوزده است

و در جمع بیست و نوب و نوزده است و در جمع بیست و نوب و نوزده است

و در جمع بیست و نوب و نوزده است و در جمع بیست و نوب و نوزده است

و در جمع بیست و نوب و نوزده است و در جمع بیست و نوب و نوزده است

و در جمع بیست و نوب و نوزده است و در جمع بیست و نوب و نوزده است

و در جمع بیست و نوب و نوزده است و در جمع بیست و نوب و نوزده است

و در جمع بیست و نوب و نوزده است و در جمع بیست و نوب و نوزده است

و در جمع بیست و نوب و نوزده است و در جمع بیست و نوب و نوزده است

و بعبادت و در خنداید و غلبه و دام و جرم و خوش دل کرده و هیچ غمی و بختی

دو ترسند و زنجیر مکرهات این باشد	داده اعم			
دسکر مرکه	۹۰۰	۱۳۶۱	۲۱۳	
دو روح بریند	فان الله رب العالمین	فلا خوف ودم	علم	یکروز
دوره دکان پادشاه	است			
سایه و ترها	۹۵۵	۱۳۶۹	۹۲۹	
دیار پند استود	۱۳۶	۹۶۱	صاف	۹۵۴
دو هر کس با خود				
در درق و درق	۹۵۳	۹۷۱		
دریا گداز کرده				

دو پند بر دامن بند که و با همت شود و در رخت او بنزد و در خند
که با ورنه یا مدون گشته یا بر دیوار خنجر بپایند گشت و درق و درق
ستود دهند و او را ب سعادت بر بن حاجت گشاده کرده و در روز
بخ بخت سعت مستر نویند یا در جمع و در هر روز که نویسند
ساعت ستر هنر است و نصاب قربا و بودت واده اعم

۱۲۰۴ ۱۹۲ ۲۷۵۰
 توفیق العنبر پیریه عزضاد بحسن رحمة والده توف
 سید رفته والده واسع علم مرتباً العنبر العظیم

۲۱۹۰ ۱۱۹۳ ۱۲۰۳

۱۱۹۳ ۲۷۶۸ ۲۱۵۹

۲۵۸ ۲۷۶۹ ۱۲۰۵

دیس کے ملک بن روح، حدود و جمع مکانات سفر و کرد و ہر کار و دم
 کہ در پیش او آید، سال و یزد و ہر کہ جمع حیرت و اس و دود و دم
 و خیرات و سبب، و کہ بدیلا شود و رساند و نہ محروم گردد و در وقت
 و روزی و بد فراموش کرد و نمک و سنی نہ بیند و طاس و طاس و آریست
 کرد و بہ کہ در شرف تقاس و نویسد با صلاح حال و فر و ہر تہ و ہر
 و انصاف بیان باشد بمودت و امہ اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم

و بسم الله الرحمن الرحيم	۱۷۴۴ - ۱۸۴۴	۱۸۴۴ - ۱۹۴۴	۱۹۴۴ - ۲۰۴۴
امروز ۱۷۴۴	امروز ۱۸۴۴	امروز ۱۹۴۴	امروز ۲۰۴۴
روزهای و روزهای	روزهای و روزهای	روزهای و روزهای	روزهای و روزهای
در حال فراخ	۱۸۴۴	۱۹۴۴	۲۰۴۴
کرد که حساب	۱۸۴۴	۱۹۴۴	۲۰۴۴
خواند که باید	۱۸۴۴	۱۹۴۴	۲۰۴۴
که در شرف	۱۸۴۴	۱۹۴۴	۲۰۴۴
آفتاب و چرخ	۱۸۴۴	۱۹۴۴	۲۰۴۴

حال که نویسنده و انشاء استرین سطر دستنی روز پنجشنبه به چهار یاد است
 یا یک شبه جماعت ستره و باید که ستره بر حوش حال باشد و بعد از
 خلاق در حفت و چون خواهد که نویسنده و در بخور کند و چند نوبت
 به آیه بخواند و در سینه بمسک و در عمرت و فی الاذنه می کرد و بعد از
 بگردد و در وقت صبحگاه و در وقت غروب و بعد از هر وقت که بخواهد
 در دردی به دریا کشاده گردد و الله اعلم

۶۷۲	۹۹۲	۳۲۱	۱۱۹	و دیگر اهل بیت
در	بجمله	در زکوة	لا یغیب	فان اسم الودود هو
۳۲۹	۱۱۱	۶۷۳	۹۹۱	اما زینة الشانی
				بر منة ابدی من اکثر
۱۱۱۵	۳۲۶	۹۹۴	۶۷۴	دکره کان مجرما شد
				فلا حد و نهت شد
۹۹۳	۶۷۵	۱۱۴	۳۲۷	تدرب الحق علی محبته

رشتند و توفیق داد کار انجام داد و وضع اسم و دود و سر جیب
 فی مثل و کره جود و وضع مثلث بیاض و مع ۹۶ بیق بهر حد
 لا حد و در وضع هذا السکر لعظم الفخر و تلمیحه فی سبحة
 الاولی سیم اجمه رسم فی شرفها و انوسه و با بدو م در خط
 مودکره و در لب و لب و فضا هذا سکر بی بیته جید شد

و اسم اعظم

در هر یک از این

سیارک	۲۳	۲۶	۳۱	۱۶
فرموده اند که در هر یک از این				
لایق نیستی تمام	۳۰	۱۷	۲۲	۲۷
ت و در هر یک از این	۱۸	۲۳	۲۴	۲۱
نویسند و در هر یک از این				
در هر یک از این	۲۵	۲۰	۱۹	۲۲

از حضرت پسر خود قدسی سره که در جهل اقطاب بود سوال کردم که چرا هیچ
 تعلیم کنی که حرف را حرف آید و آواز او را بشنویم و به یکه محمولانم فرمودند
 و حرف من را بشنوی و بگو که در وی حرفی نیست است و این
 همه در روح و معنایم باید که در ظرف آفتاب رنم کشد و در وی
 که در این نور باشد و مسعود با طریح بنظر دوستی و روح را باند خود
 جدا نماند بگوید و آخری و رجعت و در هر یک از این و در هر یک از این
 باشد که هر یک مختلف می تواند و هر یک تواند بود و در علم

۵۲۱ ۲۲ ۱۰ ۱۵۰ در سرب پیکر کار

دفعی الا علی لا یست الایمان علی درویش کرده بد که حضرت

موجود فرموده در جوهر است ۱۴۱ ۵۲۳ ۱۱۴۴ ۱۴۲

۵۲۴ ۱۶۹ ۱۳۴ ۵۲۵ و بعضی حساب خاصه در نوشته

۱۴۳ ۵۲۶ ۱۱۴۵ ۱۴۰ و حضرت سید حبیبی خلیفه

تدریس ۵۸ حساب نوشته اند که در محاسبه در سرب پیکر

مستور است هر کسی بخود حساب موانعت باید رجوع بدقت محض و خود

به شبهه و یک بوبت بر قریب در او بی شبهه سفره بی بدست باشد و در

بناست در شهر بدست یکی را کار وین رسیده جوهر پیکر بی حد

۱۴۴ ۵۲۷ ۱۱۴۶ ۱۴۱ و در سرب پیکر در سرب پیکر

و در سرب پیکر در سرب پیکر در سرب پیکر در سرب پیکر

۵۲۸ ۱۶۹ ۱۳۴ ۵۲۹ و در سرب پیکر در سرب پیکر

۱۴۵ ۵۳۰ ۱۱۴۷ ۱۴۲ و در سرب پیکر در سرب پیکر

۵۳۱ ۱۶۹ ۱۳۴ ۵۳۲ و در سرب پیکر در سرب پیکر

۱۴۶ ۵۳۳ ۱۱۴۸ ۱۴۳ و در سرب پیکر در سرب پیکر

۱۴۱	۶۴	۱۳۲	۱۳۱
۱۳۲	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۱
۱۳۳	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۲
۱۳۴	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۳
۱۳۵	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۴
۱۳۶	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۵
۱۳۷	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۶
۱۳۸	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۷
۱۳۹	۱۳۸	۱۳۹	۱۳۸
۱۴۰	۱۳۹	۱۴۰	۱۳۹

و مقصود کلی که باشد سر بر نوع عملی که به مقصودی رسد و بجا آن
 که در نه سر بر بار در هفت روز می باید خواند سعی نماید که در شش روز یا نه
 بر دو نصد بار خواند شود و چند بار در هفت بخواند و بعد از آن دو گویست
 در حاجت بگوید و براد و مقصودی که به طلب نماید در روز آخر بخواند
 و در وی سر می صدق نماید و روز اول و آخر باشد اگر مترجم باشد که
 با او در وقت نامه کند یا خود بخواند که بپسندد و مقصود که

۱۳۲۱ — ۱۳۰۴ — ۱۳۲۱ — ۱۳۲۱
 ناد علیا بخند و غوا کلام و غم بر لایک
 منظر الی یب لک فی السواب سبجلی یا علی یا علی
 یا علی

۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰

۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰

۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰

و دیگر مایه که بنویسد در روزی که فرموده باشد معطل است

میتواند هر کسی بخورد و در دوق و درونی روپا کشاند و کرده و هر کس

در دست و پند و انجمن گردانید پس آید که با کیم بگوید که تا

مفهوم است و تابع به حصر آن است که حصر توان کرد و بعد علم

133

۱۰۰

ب ا م ط ح ذ ر ي ن

12 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 1039 1040 1041 1042 1043 1044 1045 1046 1047 10

14 12 45 14r 14r 14 14 14

$\frac{1}{\sqrt{\pi}}$

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

٤ ٣ ٢ ١

1907

A 17 17 11

1 0 2 4 7 8 9 1

14 2 3 4

[illegible]

10	104	15	15
----	-----	----	----

14. 5. 5. 5. 5

1977-1978

۱	۶۳	۲۶	۳۱	۰	۱۳۳	۱۳۳
۳۴	۵۶	۱۵۰	۱۵۰	۱۵۰	۱۵۰	۱۵۰
۲۲	۱۷	۳۵۳	۶۹۳	۰	۰	۰
۷۲	۲۵	۱۱۰	۱۰۱	۱۲۶	۱۷۳	۱۰۷

د سیکر هده آفات لله و البرکة و الخیرات و العزیز و العزیز و العزیز و العزیز
 عید من لا طعنا و عید من سکنها فی یوم اربع عشر من شهر رمضان فی خزانة
 حریرة بضا و عیدها بسک و دود و حریر فی عید عزال و رعنان و رعنتها
 عی ن ریح کان و علی یه و عید کان من حی و دود و دود او یلیه او ریح
 و دود نیک و دود کد و صدع او دود انسان و دود نیک و دود نیک
 او و حاج و دود حاج و دود حاج و دود حاج و دود حاج و دود حاج
 یه السن و سنت و دود نیک و دود نیک و دود نیک و دود نیک و دود نیک
 سن کثر و احتضرت بدینک و اند علم

۲۵۴	۱۹۹۱	۳۶۹۹	ط ۱۳۱
محمد رسول الله	والدین محمد	رحمہم تریم	پس منون نصلا
اشدا علی الکفاد	رکھا محدا	مرالله ورمونا	
علی کریمین	منقذ و ابطال	سم محیب	باسط زراف
خج جواد	والاکرام حکم		قح و امع ریم
	وای ناظر		باقی لایسی
بیمروانی	من اطار اویل	هوا لله تانی	دیم نامع
ذوالعمل لیتم	موجود	شار مشور	وایب
ملک تبیت	عانت المضمین		
از الایسی الاخر	هم ویکل	های	غنی میسر

و بس که بجهت سواقت و سرتوب میان ازواج زن فرج نویسد و بعد
 از این آیه بگوید مع ما زوج و زوج و معی دیگر مساوی آن وضع کند و صلا
 دهد که او در حقیقت و بخت نام بسوزد شود دور و دوری نویسد که نزدیک
 باشد و هر روز سه بار سرد قصد کند و از رخ خجین و متصل به شرح

ط ۱۳۱
 سواقت و

نظر موده در رسوم عربی گرفته و در لفظ سرچاه درید و اسامی علم

ضلع

۴۴۷

۱۵۷۵	۵۴۵	۴۴۷	۴۴۷
ان فی ذلک	وجعل بینکم	لست کنوا	و فی آیتة الہ
آیات لقوم	مردہ و رحمہ	الیہا	خلق لکم فی انفسکم
بسیکری			از و اح

۶۱۳ ۷۴۵ ۱۵۷۵ ۵۴۷

۱۷۴۲ ۶۱۶ ۵۴۳ ۱۵۷۵

۵۴۴ ۱۵۷۲ ۱۷۴۲ ۶۱۵

دیکر در خودی هم خرد که از حق و کرم سر و بجهت سرحدت
دگر متصلاً به نام علی صوم و یکوی حالت ایمن و داد و حلت یزدان کفر مسک

من سرور و بیستی رکعتین بعد صلوٰۃ الصبح بفرقی از رکعتی نایقه
 و در کلام بعد از نماز فاذا یحییٰ فضل من قبلک و فی رکعتی شایه یحصل
 کونیه و بی فاذا سم ذکر هم انعمه و قال یا مددک ادکلی ملاک
 یا الله که لا یخرج عن رکعتی و حد و ذلک یقرب و یخرج سهم مع نام
 یا مریح لصدی و یحیی و الله علم و ————— کرم حد و لک عرف من م
 لصاب و عرف من یحیی و لک عرف من م احد و عرف من اصحابنا له
 علی و محمد یا احمد من علی یعنی و یا و من بعد الیم و له که یکون مجمع اربعه
 و قدّم حد علی لصاب و در صبح و در ساعده من یوم الیم منی و یحصل
 بها تحت عصمه شاه و در هر دو طرف من یوم الیم منی و یحصل بها تحت عصمه شاه

و الله علم

۱	۱۵	۱۶	۲۴		۵	۴	۵	۶
۲۳	۴		۱۳	۲۰	۶	۵	۴	۵
	۱۸	۲۵	۲	۹	۴	۵	۴	۵
۵	۷	۱۴		۲۳	۵	۴	۵	۶
۱۹		۳	۱	۱۲				

و دیگر که بعد از این در برج شریف باشند یا در یکی از خانه های این
 درخت و در این انوار مسعود پیدا از اجتماع و بسط و بهای و متصل یکی از
 بنظر خود است این نوع کس که عدد اسای ری و باطن وی در برج وضع شده
 بهیچ دست و قدم کند و در بهای سینده درخت با خود کار و ایند حاصل را کتابش
 و فتح و تحقیق عظیم در کار پسند است و اینو اب و زرق و دردی مستوح گردد و اگر با
 شنبلیلی یا ت یا در رجوم و نجوم و پریشانی و سرگردانی خاصه یا قه و ایم تا و است
 نفع و شادی و پیش و نشاط و دوستکاری و روزگار و راه غنوی و عروسی از صبح
 که است و هر که شکست و قهر و ناله و درویشی باشد و مستحق و این عظیم و در
 و به بند شود و هر که به بند و در بهای یا ت یا ت باید که در توستی ملا حظت

یزد	باید	رزق	قناع	بسط	واسع	شم	صلیم
و بعد	مستور	واسع	شم	رزق	بسط	بسط	۱۳۶
و به بند	باید	قناع	بسط	واسع	شم	رزق	
و درخت	هر چه	شم	رزق	قناع	بسط	واسع	
و به	باید	واسع	شم	رزق	بسط	بسط	

در یک بدن و در هر طرف باشد بعد از آن قی و در جهت و از میان او
یا متصل یا بجز دوستی پیدا نظر کند و بگوید و با آن خواه و ستیابی این لوح من را
بهین دستور که عددی را در باطن وی رقم شده وضع کند تا آن محبوب غفلت
کند و نزد حرام و حرام مغرور و محترم باشد و بهر که فیشد و دست و پا خوا
شود و در نمای و یا به دست شوند و کسی شرف عصمت و یا فساد و هر کس شرف
ستد و در این مورد و معکوب و محمول و مغلوب گردد و در باب بحث و معرفت
راغب فی لغت و الفقه بتفاوت لوح خیت باید که در لغت پاکرم و در جهت باشد
و بنظر احرار آید و هر صاحب چه بخور کند و در دوزی که نویسد قریب نیست

در ویتان صورت	دود	حب	رحیم	عطوف	دود
باید که در خواهر	دود	دود	حب	رحیم	دود
نکود و محبت	دود	دود	حب	رحیم	دود
و نه اعلم	دود	دود	حب	رحیم	دود
واحد	دود	دود	حب	رحیم	دود

دیس که حریفی در شرف باشند و در هر دو معترف یا در یکی از آنها
جسد از آتش و دجست و ترقی به انوار متصل باو منظر بودت بر روح نفس را با^د
وی بهی طریق وضع نماید و در دیبا یا سینده و حجت با خود دارد حامل را بجای
و دلاور و تو را گرد و در هر کار صعب که شروع کند بدست او آسان بر آید و در
جمع باویها و محنتها این باشد در برکتی در عطر و نیکوای وی بسزا شود و در نوشت
لمات و طالعون و دیبا این باشد و در حقایق مشکوم و قافیه و حجت که در وضع
از تنقید و بیخ نماید و یک روت در او یعنی بر تفرگشتند که دقایق از او بیخ قیس
مستجاب شده و بر سطرانکه هم غظم عاونه قیاس متغی نام بنده اند که آید اسم
اعظم از دست و در قیاس برانی او به سیرا قناد بر کله کله و حرف حرف بر گندم
"ما ریندم" هم می گویم دیدم اسم اعظم است و بر سطرانکه دعا مستجاب شده
و توفیق یک در و یا بر سطرانکه نفس امارتی داد و در هر که چند روز نگاه^م
بماند و دنیا را در جیب داشته و بجهت بطرف و شکاف و غم و بیباید و در کله
و بیابان گشت و به تیر انداختن مشغول شد و در جیب حرف بنجاده اطمینان
در جیب گندم سوراخ شده بود و آن امانت افشاده بنهایت پریشانی و اضطراب
گشت که آیا جواب هر گندم جاوه قرآن ندیدم که بهرگاه حضرت حق بایند و جنت

در علی حسرت رستم بر روی خاک سجده کردم زمانی طولانی و بسیاری بگریستم
 و منتظرانم که با خود لیا تردانها و پشای و قادیان با نکه آن امانت را بمن
 و معانی دین هم را شایع آوردم چون سرز سجده برداشتم دیدم کلوجی بزرگ
 پیشی قمری باده و آن مات بر بالای و قیت و آفتاب روی افتاده و در
 و این قمری نه سمانه خصوصاً این دو اسم بسیار دیدن قبل چهره مشاهده
 و خوارق عادات واقع شده که این کتاب قمری شایع آفتاب بدین
 اختصار گردید و الله اعلم و احکم

صلوات

۹۱۱

چی	قوم	تو	نام	موا
نام	موا	چی	قوم	تو
قوم	تو	نام	موا	چی
موا	چی	قوم	تو	نام
تو	نام	موا	چی	قوم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 دیکر این لوح

و غرض از این است
 نعمت و رحمت و پادشاهی
 ابراهیم و عیسی و محمد

شاه است باید کرد

درنگ کردن ملاحظه حال

سید باید بیاستد و جود حال و تقاضای پادشاهی کرد و خواص در

درنگ قانع باسط و اسب مغنی

۷۵ ۱۳۵ ۱۰۹ ۳۱۱ ۳۱۱

۱۱۰۱ ۳۰۹ ۴۹۰ ۷۳ ۳۲

۳۱۱ ۱۳۶ ۱۹۹ ۳۰۲

۱۳۴ ۱۱۰۲ ۳۱ ۷۴

و یک کر که یی روح با خود را در بی مردم و حیات و عیش بود و غایت
 و عفت و بزم در رک کرفت و بنا جس منه و اوردی کردند در و یی
 رسید که فریاد شود باشد متصل است که غدا و سستی و در نیت پانصد
 توبه من نویسم من سب است بشود که مستی بر حوش صالت باشد بعد از
 در جیت و اگر حفظ حال مرغ ناید شاید چرا که بعضی از حکما بر ند که روح
 مسلوب روح پس برین صید بر حفظ حال فرین تم باشد و هر حال حروف
 حال و یی مطلوبت و علم

۹۲ ۲۸۱ ۲۳۲
 علم و دفع عظیم علی بکر
 و احکم

۱۱۲۲ ۱۰۹ ۳۳۵ ۹۲
 روح شریف و سده یار کی
 ۳۳۲ ۶ ۳۵۲ ۱۰۲۱ ۱۱۱
 ۳۵۰ ۱۰۴ ۱۰۹ ۲۳۰ ۹۳
 ۲۳۴ ۹۱ ۳۵۳ ۱۰۲۲
 بنظر و شریح حروف

حال بر یی روح بنویسد و با خود دارد از شرف حقایق این باشد و هر
 اوزار و سده و روح یی در دل مردم از که و هیچ کس روی بدن خود
 کرد و هیچ کس از این سده و روحی در روی روح خود و از حقایق

و غیره صدف و عسل

یسی که چون روح در روح نرسد با تمام در کی جانها و فرستاده شود هر یک
معه دوستی هر یکی از روح رسیده و با خود دایره دلخواه را کرده و جهت دل

۵۸

درد از حقیقتی اثر کند
تدو دو الفوق قاهر مشور
و هر یکی از او با نرسد
قاهر مشور شد بدو و الفوق
مشور گردد و از مشور
حالاتی می باشد
مشور شد بدو و الفوق و هر
و الله اعلم
الفوق قاهر مشور شد بدو

و غیره

یسی که چون روح در روح نرسد با تمام در کی جانها و فرستاده شود هر یک

ب روح بنویسند و با خود دایره را بعد مظهر کرده و با هر یک می دانند قاهر می

۳۳ ۵۱ ۳۳ ۴۲ ۳۱

در میان و مشور

الا ن نصر الله و نرب

نرسد و در پی

۳۳ ۴۲ ۳۱ ۳۵ ۳۹

روح نرسد

۳۳ ۴۲ ۳۱ ۳۵ ۳۹

و الله اعلم

۳۳ ۴۲ ۳۱ ۳۵ ۳۹

و حکم

۳۳ ۴۲ ۳۱ ۳۵ ۳۹

من قدام الله سبحانه و تعالی
 ان شاء الله العظیم
 علیکم السلام و علی آله
 و علی من تبعهم
 و علی من تبعهم
 و علی من تبعهم

الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی من فی
 الطیبین
 و السلام
 علیکم السلام و علی آله
 و علی من تبعهم
 و علی من تبعهم
 و علی من تبعهم

ای مورتا...
 اینست ما جمیع اعظم انکشی
 علیکم السلام و علی آله
 و علی من تبعهم
 و علی من تبعهم
 و علی من تبعهم

ای عظیم...
 اینست ما جمیع اعظم انکشی
 علیکم السلام و علی آله
 و علی من تبعهم
 و علی من تبعهم
 و علی من تبعهم

ای عظیم...
 اینست ما جمیع اعظم انکشی
 علیکم السلام و علی آله
 و علی من تبعهم
 و علی من تبعهم
 و علی من تبعهم

ای عظیم...
 اینست ما جمیع اعظم انکشی
 علیکم السلام و علی آله
 و علی من تبعهم
 و علی من تبعهم
 و علی من تبعهم

چون که در قوت اخلاقی باشد این نوع نویسته در زمان که خوش خلق است
 از فضل مد نظر بودت ، مدخله حال سیرش و ما خود در صحن حروف
 و سینه و حجت و هم طرف سوره و ورقه ما حواله دور بار گذراند محمود و گو

در هر خط و در هر دو لکت خود در این قریب باز کسر اعظم و اندک علم
 ۸۳۴ ۱۳۱ ۳۱۹ ۳۹۴
 و در هر خط و در هر دو لکت خود در این قریب باز کسر اعظم و اندک علم
 ۸۳۴ ۱۳۱ ۳۱۹ ۳۹۴

۸۳۴ ۱۳۱ ۳۱۹ ۳۹۴

۸۳۴ ۱۳۱ ۳۱۹ ۳۹۴

۸۳۴ ۱۳۱ ۳۱۹ ۳۹۴

۸۳۴ ۱۳۱ ۳۱۹ ۳۹۴

۸۳۴ ۱۳۱ ۳۱۹ ۳۹۴

و در هر خط و در هر دو لکت خود در این قریب باز کسر اعظم و اندک علم
 و در هر خط و در هر دو لکت خود در این قریب باز کسر اعظم و اندک علم
 و در هر خط و در هر دو لکت خود در این قریب باز کسر اعظم و اندک علم

دستور نامه این لوح در روزی مسعود را خرد و ارج از دروغ و نقل خلاص شد

و در آن صورت و سر به بند و لکت حوله آقا جاهد حق در حق ابطال

دیکر حور و نضر	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰
حرب و علاء به بند	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰
و در مسعود	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰
نویس و ملامت	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰
این لوح و سید	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰
و در حدود و در	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰

و در دست و در در سا، چمن کرد و کرد و حقیقت و در ماست و در دست

الله دخی و جیم و درده علی گبر

۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵
۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵
۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵
۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵
۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵

دست که جود رحمت حال باشد و در مسعود و سحر و بربط و شش آن روح سر
 و با خود دارد بر جمع مکرر است این گردد و در آنم ادا و نیت در بام صبر حق باشد
 و در الاحوال دور کار گردد و بجهت حفظ اراحد و دزد و حرامی و سایر مودعات
 زواج مست باید که بر حوشید به مکرر می جویند که در غایب کسر عظم است
 ۱۳۰ ۱۱۰ ۹۸۹ ۲۰۹

ناتق خبر حافظ و هو رحم بر جیب

۹۸۵ ۳۴۰ ۱۳۰ ۲۲ ۲۵۴

۳۴۳ ۱۵۱ ۲۰ ۹۸۱ ۱۰۷

۳۴۳ ۱۰۶ ۲۵۰ ۱۴۵ ۲۱

۱۹ ۳۴۲ ۲۵۴ ۱۹ ۳۴۳ ۹۸۷

۲۵۳ ۱۱ ۳۴۳ ۳۴۳ ۹۸۷ ۱۱

عصب
مكة

و سكر تان عشق ارباب البعارة من وضع احموت النورانية في سدس مدرك
و دوع في طائفة اهل حق على صرحه و توفيقية اوتى شرف و هوشيار
بالسراة اتصاله و موطا من البدن و شرب بعد صوم سنة م جمعه و سده طبع
و حسن حاله و بخور ماهه و هر كدر شاهه عالمه امور اعز و سر را عيشت و انقاد
ابر حوم املوت و سبقت و سرب طه في لاشاب و اسدي سر و جهور في الترت
رايوس هر دشت و لاسع طه نظرافه الا اصبحت منه بعد زينة وصاله
قد اشكر الله جل جلاله على انكسر و لا با رجلبه اشان و لا يه ملك انام
ملكه و منه في ريشه و به و يكون احاسنورا ساد كاسصورا و رده و م
جده و انطب على ذكر همانه السرية حد خصوصاني الساعة الا يقى من يوم الجمعة
و سرحل جهرة و جهور قلب مستنسل اشد كز زوره و بسوقه و انهي قد
و دب كره و طاب و منه و شرح جوده و حسن حاله و ساعله و جبه كل
من دوع طه نظره و زاد و مع في سرتس طركوب اعقل ما جبه في فزه ذلك
لكو و رسي ان يك على سطحه من اربع حبات كت انه لا غلبه اما و سكر
ان نه هو ما زير و هده صده و جبه متدبره جوس الامر البيرة لرت
لا بعل نه و تاحاد قنا بين و سله على حمد الله

تحت اسم راعی و دوسری آن را نورد می‌نویسند

ن کسب و جم طس لر

ن جم صر الر ن کسب

ار " ب کسب ق جم طس

کسب و جم طس ار ن

طس ار ن کسب ق جم

این صفت در راه و جاده در طایع خود و قری
در و می‌نویسند در صفت لغوی یعنی کرد و در
که ط سابع که در نزع و جمع و در
ان صفتی که با ط سابع و کسب و در
خود می‌نویسند - این صفت و صواب است و در
نویسند و خود را که در کسب و کسب و در
در این صفت و در این صفت و در این صفت

۱۹۸	۶۹	۴۳۶
طس	طس	الر کسب
۴۵۹	۴۴۱	۳
۴۶	۴۹۴	۴۶۴
۶۵۴	۶۹۴	۶۹۴

کسب
طس
الر
ن

۳۰	۲۳	۳	۴۰	۲۵	۱۸	
۳۲	۱	۵	۵	۲۷	۱۰	۳۹
۲۴	۱۱	۳۶	۲۹	۱۹	۲	۳۱
۱۶	۶	۳۸	۲۱	۱۱	۳	۳۳
	۳۷	۳	۴۰	۳	۳۳	۲۵
۱۷	۳۹	۲۲	۱۲	۳۴	۳۳	۱۷
۳۱	۲۱	۳	۲۶	۹		

چون غلطی در خروج شریک است و در یکی رخا تا بپیدا از احراق و رجعت
 و در مشهور و معلوم است این لوح بنویسد حامل آن نه تم و غلط سلامی و
 و کار آن دشوار بود و آسان کرد و در هر علم که خروج کند زود یا عود و عود
 و آنکه سر آمد و در دور و دور و در باب بیست و ششمی است
 یا در مورد احوال و در حد و مال و در کار گذراند محسوس و محسوس
 از جمیع مکرر است واحد علم

تقریر
مجلسات
۱۴۰۱
۲۰۰۵
۹۰۸
۴۲۵
۴۶۱
در دعوت
از عا
نکرم
قرانه
وس کل
از رو
در حق
معه
الکلیت
یکم
رب

22. 4. 32 39 44 9-0 11.9

$\frac{1}{2} \pi$ 9.9 10.4 14.22 28.44 37.4

1939/100 244 4.4 220

1000 200 1975 200 200 200

204 276 9.2 1.4 227 192

م ۹ ۳۳۱ ۶۱۵ ۳۵۲ ۳۵۳ ۱۹ م ۲۷ ۱۰۱

[illegible]

شود و بـ سعاد - شمع گردد و در حلقه های این - شمع و بارش
 در میان رقیبها و دوستی و استقامت کل این موردی بود و بقیه
 ۶۲۳ ۶۲۶ ۱۳۳ ۱۷ ۱۰ ۳۶ ۳۰
 بزرگ - اندکی پیر و ملوک و هو علی - طریقی پذیر

۱۲ ۱۷ ۳۹۵ ۳ ۶۲۶ ۶۳۸ ۱۳۹

۳۵ ۶۲۳ ۶۳۲ ۱۳۶ ۱۸ ۱۱ ۳۶۲

۱۴ ۱۵ ۱۰۱ ۳۶۶ ۳۱۲ ۶۲۸ ۶۲۹

۳۶۳ ۳۱۶ ۶۲۵ ۳۶۶ ۱۳۶ ۱۹ ۱۰۵

۶۳۸ ۱۳۱ ۱۲ ۱۰۹ ۳۶۰ ۳۱۲ ۶۲۹

۱۰۶ ۳۶۳ ۳۰ ۶۲۶ ۶۳۸ ۳۸ ۲۰

دبک چون عطارد در مرتب باد یکی از حاکمان است و قمری است نورش
 روی موردی است و حورت حال مقدور این نوع خویش هرگز نخورد و از
 کتاب روی و دردی بنده و بواب سعادت بر روی شمع گردد و در

برخی دینی مسلمات، سنی و درستی و معراره نیک و خیر بی و بیایه

ازان نظردرسته و احد اعلم

۱۴۲

۱۴۳

سلام ۱۰ ۱۲۹ ۱۱ ۹۵ ۱۱۴ تولا

۲۲ ۳۶ ۱۱۰ ۲۱۱ ۲۹۳ ۱۱۷ ۱۹

۱۳۵ ۱۵۵ ۲۰ ۱۰۹ ۹ ۱۳۵

۱۳۶ ۲۲۱ ۲۰۳ ۱۴۰

۱۲۶ ۹۶ ۲۳۰ ۱۱۱ ۱۱۶ ۱۶

۱۷۱ ۱۴۱ ۱۳۱ ۱۳۱ ۱۱ ۳۶ ۱۶۹

۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۶ ۳۵ ۱۲۰ رب

مهر علی احمد

در سکر حرم عارف و عارفان به دست ابراهیم و همدان و همدان

در متصل بری سوزدوستی مع جود و حال روح و لوح خرمینه حامل آت

راحد، معطر کرده و بچسبیده و بی بایه و بی بایه و بی بایه

کند فخر کرده و در پی پادشاه میشت

۱۳۳ ۱۳۲						
ان	بشر	کم	اعد	فدا	غالب	کم
۳۳	۶۱	۱۰۶	۵۶	۹۵	۳۱۷	۱۰۴
۱۰۱	۶۲	۳۶۱	۶۱	۶۷	۴۵	۱۰۴
۱۵	۳۴	۱۹	۱۰۱۱	۶۱	۱۰۶	۳۲۱
۱۰۵۵	۳۵	۷۳	۳۶۲	۸۲	۱۱۱	۵۲
۳۳۹	۱۲۶	۵۵	۱۰۰	۱۰۲۲	۶۹	۴۰
۶۷	۱۰۶۶	۳۶	۸۴	۳۰۶	۹۳	۹۹

و بس که حرف عطار در حق حال باشد در تصورین پیوسته است
 حال نیر و معنی هر کس بدین معنی کرده ماحره دارد و ذوق و روزگ
 بر روی طرح کرده و هر که ملک مستی و در وقت نشسته و در هر کار که سرخ
 سعادت نماید و در هر وقت و در طلب ذوق و در روزی بنشیند

در مقام سید خدا و پسر او جبرئیل

نعم هو الرزاق ذو القدر

۹

۳۲۷ ۶۹۵ ۵۵۳ ۵۱۹ ۶۷ ۵۴ ۲۷

۵۳۵ ۵۵ ۷۰ ۱۵ ۳۳۳ ۶۸۳ ۵۳۱

۳۱ ۳۳۱ ۶۹۹ ۵۲۹ ۵۲۳ ۷۱ ۵۸

۵۴۵ ۵۱۱ ۵۹ ۷۳ ۱۹ ۳۲۷ ۶۸۷

۶۲ ۳۵ ۳۳۵ ۷۰۳ ۵۳۳ ۵۲۷ ۳۷

۶۹۱ ۵۴۹ ۵۱۵ ۶۳ ۵۰ ۲۳ ۳۵۱

التفلسف في حاجته المبيع ويقل ان مشرب لاهنا وهو الرزاق العصف و
وهو من بمرت يا حرميه قد اعلم وهو لسترا لاسود ووسع ليمشية ارقب
وقد قبل ان السعة بعد رزق ذلك البعل رات في فحة بلع الورد وهو لطف
فكرت في ذلك فخر بان ان ذلك هو حاله وذاك لمع سبقه وابعثه

في خمسة عشر دجود حرف بدج ١١ عدد حرف هو وقد ذكرنا لطيف
في وضع السبع في حرف ر ثم في يوم الجمعة لا تقع عليه لصراة الا
حسنة واستمع ما يستهيب النساء للرجال والرجال للرجال
واستدلف نفوسهم بعضهم على بعض والمبتغى مخصوص بالنساء وكذلك
من قد معه لا يصعب عليه طلب الرزق ويقون الله عليه لا عسر وكذا لك
ادراكك ما حدث في سيدة خديجة وامها بامام واستحق الحمد من نك
ما سار بقدره الله تعالى ومن كتب هذه الحروف لم يزل في دو سر
وقد سبعا في ذهب يوم عمره اذ في حرف اسمي وليس له رقة الله المولى
والله في قلوب اناس وروثة سحر لا محتب ومن عظم اذ انما
وذلك على لزم من من اهل هذه العلم ومن حاصره اذ جعل نصر
تمام المكتوب فيه هذه الحروف الى ما هو كذا وكل على مدوح ٢ رة ونيل
في حرم واليت عليك تحته في و بصري مدح على حد من يرد فانه يح
جاء شديدا ودا جبري ومن وضع الحروف طائفة وقاسبا
لطف الحروف وساعة الحروف وكب حوله قوله الحق والله اعلم وبكتب
مع ارمي ملكه بصري ومن يكتب الحروف في سبع من يث اسعيات

راه نسخ احد اشبهان فی الذوق و نقل الملوخ براده لوقه و ان احد نسخ لخر
 کما رة او اعلى علی صاحبها راحة علم فصول و در طریق ابرو بر پهل نظر و دوست

۱۶	۵۱	۳۶	.	۳۲	۳۵	۶۲	
۶۱	۲	۳۱	۳۶	۳۵	۱۸	۱۵	۵۳
۱۹	۳۸	.	۱۳	۳	۶۳	.	۳.
۳۳	۲۹	۴	۶۳	۵۰	۱۳	۲.	۳۶
۵	۵۸	۳۹	۲۸	۲۱	۳۲	۵۵	۱۲
۵۶	۱۱	۲۲	.	۳	۲۶	۶	
۲۶	۳۶	۶۰	۶	۱۰	۵۳	۳۳	۲۳
۳۳	۲۳		۵۳	۵۹	۸		۳۰

جود مستراده شرف باشد یاد یکی دهانه جید از اقراق و رجبت و قمر ایست
 متصل برین بطر سوت هر که این نوع دهم کرده با خود دارد و در نزد واکا بر
 و اثر سحر و محرم کرده و هر که که شود کند خود سر غام سرد و دام آتش
 جمع و ساد و است و ابواب رزق و روزی و در کشاده کرد و از به غیر

دانی و حسن این باشد و از کید تراد غنویلا در عودی واحد اعلم ۱۷۹
 ۵۴۹ ۳۴۹ ۵۴۹ ۳۴۹ ۵۴۹ ۳۴۹ ۵۴۹ ۳۴۹
 رب شرحی صدوی وک و حلا عده سانی یعقوب
 قوی

۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹
۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹
۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹
۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹
۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹
۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹
۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹
۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹
۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹
۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹	۵۴۹	۳۴۹

و دیگرین لوح در زانی که مسترله در سطران باشد یاد یکی ازها با بد متوالیه
 یا ترجیح کن از غنوی و متصل بسعدی غنوی شود و سیمای که قرعوش ساک و سمود
 باشد ردق آهوما کاغذ سیند یا کین دقم کند و فی کمال علی کرده در موم
 عودی کردند بعد از آنکه در کوباس سیند پاک و دوخته باشند و در زنی

ملا و به حدی از رسوایی و تعیین و رکعت در ذوق حاصل شود
و جهات را از او منشاء و کایر و ترقی و دو برابر و رطابعت
و دو بار و رکعت و اراضی سایر یعنی باشد و در بنی الا بر ملا
و رحمت و رحمت باشد و در ایا بطاعت و عبادت واجب کرده و ارجع
آیات و احکام است و بیانات و در وقت محفوظ و محدود می باشد
و چون در شرف سترای و قوم شده باشد و در آن زمان سال و عبادت
سوره است و در آخر می مذکور بی غلطی باید که با یک ملا و از آن
که هم غنیمت در دست و از احکام و احکام

۴۲۹ ۳۹۱ ۷۱۱ ۲۰۰ ۳۶۱ ۱۲۹ ۶۲۳ ۲
 اسم الله بزرگ جنت استغنا کشف غم کشف غم کشف غم
 یا ایا یا ایا یا ایا یا ایا یا ایا یا ایا

۶۲۲ ۲۲۵ ۳۶۰ ۱۳۱ ۷۱۱ ۷۵۱ ۴۲۱ ۳۹۲
 ۷۵۹ ۷۹۰ ۴۲۲ ۲۲۶ ۶۲۵ ۳۶۱ ۷۱۱ ۷۵۹
 ۱۲۱ ۳۵۱ ۲۲۷ ۶۲۳ ۳۹۰ ۴۲۶ ۷۱۱ ۷۵۹
 ۲۲۱ ۶۱۶ ۱۳۳ ۳۵۷ ۷۱۱ ۷۵۹ ۳۹۵ ۴۲۵
 ۳۹۶ ۴۲۳ ۷۶۳ ۱۳۴ ۳۵۶ ۲۲۹
 ۳۵۵ ۱۳۱ ۶۲۱ ۲۲۱ ۴۲۳ ۳۹۳ ۷۱۱ ۷۶۳
 ۷۱۵ ۷۶۳ ۴۲۲ ۳۹۳ ۶۲۰ ۲۳۱ ۳۵۴ ۱۳۲

دیگر حرفه مستر مسعود باشد و حقایق در جنت و قریه بود
 در طرف پادشاه با سعید سون قوی و متعلق و نظر بودت این
 مع و رقم کردنی احوال می کشد و در مردم پاک عروسی کرد و در قریه

حاملی مد مضی و با بر و اشراف معبد و محترم گردد و مهابت این صایقه
 زود براید و نوذنی بسیار باید و برکنی و سستی در روزی وی پس از سوره و ابرار
 چهره سادات بر وی گشاده کرده و از همه غنی و رخی و ای خلاصه عیادت غنی باشد
 از جمع مکروهات و عیش و شادی و لذت دایمی روزگار گردد و مرده اما حواله
 و خارج باشد محفوظ و موردی از جمع مایهها و نبات و از همه و بلا در روز
 در زمانه روز و یاد در حصص حصص باشد و خواص این لوح بی نهایت بود ^{مکرم}

و الله اعلم

هر که حاجت ایمنه اول و رسد او قوی از قوی ایمنه روحی او قوی تر شود
 در مقام ایمنه اول سوره الفلقه و سوره الفلقه سوره الفلقه سوره الفلقه

دیگر بقدر الحاجة

سوره الفلقه الشریفة همه قرائها احدی از این سوره با لبسته و التماس
 قرائی و رفتن سوره فقیه الله تعالی صلی الله علیه و آله و سلم

٩٥٩ ٣٢٣ ١٠٠ ١٣٦ ١٢٠ ٥١٢
 بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي هدانا لهذا
 الذي كنا في الضلال عنه فاستجبتم الدعاء فاعلموا ان الله
 هو السميع العليم

٥١ ٧٨٧ ١٣٥ ١٢١ ١٠٠ ٩٥١ ٣٢٣

١٠٧ ١٠٠ ٩٥ ٥١٣ ٧٨٧ ٩٥

١٥٩ ١٣٣ ٧٨٩ ٥١٣ ٣٢٣ ٩٥٢ ١٠٠ ١٠٠

٧٩ ٥٧٨ ١٢٣ ١٣٣ ١٠٠ ١٠٠ ٣٢٣ ٩٥

٣٢٣ ٩٥٣ ١٠٧ ١٢٥ ١٣١ ٧٩١

١٣٠ ١٢٣ ٥١٠ ٧٩٢ ٩٥٣ ٣٢٣ ١٠٠ ١٠٠

١٠٣ ١٠٠ ٣٢٣ ٥٧٩ ٧٩٣ ١٢٣

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا في الضلال عنه
 فاعلموا ان الله هو السميع العليم

از دلا امیرین و کانت فی چینه عونی ادبکت و صبح با ما علی جمع بدنه مرده
 و حده و علی الوجع ملاش وراثت و قاله اشف وراثت. شانی. بلم گفت
 وراثت الخانیة برده سرفیض با دانه الله با ما لم یفرض حیدر و از ادبکت فی ماد
 طاهر و محبت با طاهر و غنیر اریض با وجه عونی با دانه الله تو و از امیر
 هذا ما محمد تنبا و سکا و زخما و اختنا یا مسکن با دانه الله تو و یزول عند
 و از ادبکت بسک و در غنیر بی تا و جاح تم محبت با و رد و ترتیب ذلک امیلید
 الذهبی الدین لا یخلف بسم ایام و رد و بلاه و محط کلایمیع و از ادبکت بوم البعیه
 بی اساعدا اولی فی ایا اذهب بسک و کا غره و محی با و رد و جلا تا فی
 تا دوره و صبح و وجه می به فضل علی سلطان او عهد و نیافت نه لا یزید استیلا
 و مسکت بسک و در غنیر فی جاح و جاح و محی با و صبح و محی به کل اصحاب
 و التقدیر فانه یترک النعل و یجوز الی من و من و از دانه الله تو و از ادبکت
 و از ادبکت بسک و از ادبکت و جمع آفات النسی و از ادبکت فی اضعیف
 طاهر و محبت برده و رد و تفریق من ذلک الذهبی بی تا و از ادبکت ابرام و
 بوم و از محبت برده بلان خالی و قرینت علی الذهبی سبعین مره و برکت
 الذهبی الخوف الحاجة فانه برده و جاح و الذی طع و التلق و عرق النسی

در روز و جهت و حضور باشد و شش و نشاط و نشاط و کای در کار گذرانند
و در وقت و در روز و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
ساعتی که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

مکاتب و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

۳۲	۲۵۹	۲۲۵۵	۲۰۶	۵۵۰	۲۳۶	۱۸۲	۱۷
سیدم پروین	دکتر عظیم	دکتر محمد	دکتر محمد	دکتر محمد	دکتر محمد	دکتر محمد	دکتر محمد
عزیز	عزیز	عزیز	عزیز	عزیز	عزیز	عزیز	عزیز
عزیز	عزیز	عزیز	عزیز	عزیز	عزیز	عزیز	عزیز
عزیز	عزیز	عزیز	عزیز	عزیز	عزیز	عزیز	عزیز

۲۵۹ ۳۲۳ ۲۰۶ ۲۲۵۵ ۱۲۳ ۵۳۹ ۱۷۱ ۳۲۳

۲۰۶ ۳۲۳ ۱۲۳ ۱۷۱ ۲۲۵۵ ۲۵۹ ۲۲۵۵ ۲۰۶

۲۲۵۵ ۲۰۶ ۳۲۳ ۲۵۹ ۱۷۱ ۳۲۳ ۵۳۹ ۱۷۱

۳۲۳ ۲۰۶ ۲۲۵۵ ۲۵۹ ۱۷۱ ۳۲۳ ۵۳۹ ۱۷۱

۱۷۱ ۳۲۳ ۵۳۹ ۱۷۱ ۲۲۵۵ ۲۵۹ ۳۲۳ ۲۰۶

۲۰۶ ۳۲۳ ۲۵۹ ۲۲۵۵ ۳۲۳ ۲۵۹ ۱۷۱ ۳۲۳

۲۲۵۵ ۲۰۶ ۳۲۳ ۲۵۹ ۱۷۱ ۳۲۳ ۵۳۹ ۱۷۱

و سبب حرمی شریف و در سلطان باشد یا در یکی از حاکمان یا در اوج حیدر از احکام
 در جنت و فی ریه انبوز و در شرف یا در خانه یا در خانه سعیدین سواد تو سر
 بیدار تحت السعاج مع تعداد منها با طوبی این نوع رقم کرده طلی کنند و در
 چوب سینند دوخته در سوم عروسی کردند حامل آن از همه دین و دین خلاص
 شود و در هر کار که خردید باید ابواب سعادت برین مفتوح گردد و در رزق
 در دین و دنیا و رکت پسر و زن و خلاقیتها و نساء و کار و سراف
 سوز و محرم گردد و زش جمع حقایق جن و انس حصول و محرمی باشد
 و هرگز نادر و بی نرسد و درم الاوقات و فقه الاحوال و فرائع ابالی
 باشد و در اذهار النوع انش می ان طبعی و حقیقت بزرگ و اسم علم

و بسبب جزا سنه حرمه حاسب باشد بجهت از خرف و درجست و قز را بر نوز
 شصت و نه بفرمودت مع جودت حاله بزی این روح رقم گشته حامل آفت
 صاحب حاء و عقلت و سوکت کرده و زده سلاطین سرقر و محرم و ابواب
 درق برید گشته ده کرده و برکت در سحر و زنده گانی و بیاید سوز و آتش و آید
 و محنها خلاص می‌دهد و از شر جمع خلافتی و انانی می‌کند و از شر جمع موزد است
 و عقاب و حیات در بنیاد حضرت حق باشد و راه اعلم

فزهر آینه حسد آینه تصدق لم یلید و لم یزلد و لم یکن رکعتی احد

سر ۴ - ۳، ۵

۳۶ ۱۵۲ ۱۲۶ ۳۱ ۳۳ ۱۳ ۱۰۹ ۱۵۳

۹۱ ۱۵۹ ۱۳۵ ۳۹ ۱۶۳ ۱۲۵ ۹۵ ۹۳

۱۰۸ ۱۶۳ ۳۹ ۱۳۵ ۱۵۰ ۹۷ ۹۸ ۹۲

۳۳ ۱۶۷ ۵۷ ۱۹۹ ۱۷۹ ۵۲ ۱۷۷ ۳۳

۱۲ ۱۸۵ ۳۹ ۱۳۳ ۱۲۲ ۳۱۲ ۱۹۵ ۱۳

۵۵ ۸۹ ۱۵۵ ۵۰ ۱۷ ۱۱۰ ۱۳۶ ۸۷

وسمى النور في خراسي آية الكرسي هي آية حيدرة الت و غبطة ابرهاني
وبها اسم الله العظيم وقال النبي صلى الله عليه وسلم آية الكرسي اعظم آية
في كتاب الله وقال الله ان من خلق دابة يقصا وخلق فيها العنبر الازلي
وذلك العنبر الذي كتب آية الكرسي واقسم بغيره وجلاله ان من تراك
خلت لخلق كسرة تحت الابواب انما هي فيدخل من تحتها
وس قرا عند وجه من منزله فيستحيى به وعرفت قومه وذهبت
سبب بينه وبين الله طليعة يحرمه من كل آية وعنه وعن والسر
وسمى بآية الكرسي في سورة البقرة آية الساعة العالمة من بيته
در صاحب مد وصوره على وذكر اسم ظلم خرب الله دباره وعلم دباره
وله وضعت آية الكرسي في روع ثمانية التي هي خاتمة ابواب
الجن وصور في جهنم من وضعت آية الساعة لا ولي من يدم الجنة
وترتفع من انوارها في لوح قصه وهو حاضر له وانسب
للمصوم وخلق وصوره ثلث ويخرجه بالعود والعنبر وخدمه راي من اجل
منع الله من ان يفسد من وصفه ولا تقع عليه نصراحه الا الله وحده
و نداء اي ظلم ولا تملكت اما اس ولا تفسد لا استحي ولا ايسر خلق

ورسوا الاسرى وصاحبهم يكون انما من تراجيح ومانس ومن تطلو وبلش
والهبار ومن دادم على حمله كثر فقه وسروره وزالكه من دغدغه وحفظ في نفسه
واهدى دماله وحده وامن من لا تضل اب يجمع احواله وسلم من جمع العالم
بادن الله تعالى ويدخله ملكك من ملوك الارض الا ارفع ذكره وعلا قدره والتمنا
ملكه الى كلفه وذن العز والبهت بين البصائر وادامه ادم على حمله وتبع
ملكه وكثر رغبته ونشد في القلوب ميثقه ويانسع لعله على جبار لا رابع
من هيته ومن قشيه في روح من ذهب او فقه واستر الى سره في طالع سعيد
محمود وعلمه على غنه ودخل الحرب كان منصوصا مؤثرا مسرورا ليعبر كيه
حاسد ولا ترمعه صوب لكلمة مقسولة الصرة عنه الملوك والاكابر
ويشقى ان يحل بالعهود والبصائر في كل قبض وبه تزلزل اسكان وترحم لودها
ولا يحل بجانها ما كثر في فيه اغترت وتطورت على اهل الايام وتروى
الله من ذلك اسكان كل ملأ وقة وقته ومن علمه على معرفه فاق
من ساعته ومن وضعه في ماء وسقنيه ووطا اغترت وقته ونساء
تربس ذلك اما محموم برى من حينه بادن الله ويه شان عجب علاله
ملكه واهبات والا قطار وينسج من القصوص والسادق والاحسن

والطارق والنجمة والشمس والرياح والسموات والارض ومن كل ما يجمع
من الارض ونزل من السماء ومن حجاب يعلم وسركم وحاطة لا يسأل الله
شيئا الا اعطاه ما سأل فتدبره فهو من الاسرار المخزونة وبالله اسم العذب
فيه نجي الله ابراهيم عبد من نادر الخزوة وبني ابي يوسف من بطن الكوفة
وبني خزيمة الانس والجن واليطير والوحش والرجل والسمكة وبني نصر الله محمد
عبد على الكفاد والمساكين ومن عزب قدوة اسمي به عن كثير من المؤمنين
فانه من الكمال فاني لا أقبل بها العبادة قاطبة بحد لا يحكم الوضع
وهذه سرته وضعه ولا يفهم ذلك الا ارباب البعائر والله يقول
الحق وهو بيدي السبل

سنة ١٢٠٠

ديكر القول يا هو من المنى اننا من احد حزين من عروق نهر
من ام من بيد واهاف الهم ووزن جيب الادبته ليعر الجذائيد روف
ليصم وقتا ضا اذا كان عطف قباير الزهر او سادتها فاذ الذك
اروة بجك جاشد بولادوم الرنق منك وهذا القول خواصه ليل
الجهت مثالا ام امط احمد ثاخذ من عود الاول واما جبر وهو اد
وم الطالب سلمان ماخذ اول روده و آخره و هو من ن يكون
بحرمة رب الحق و تقدم امط على الطالب و فوهم و ضيف اليهم
جيب و هذه صورة وضعه

د	س	ن	ا	ب	ي	ب
د	س	ن	ا	ب	ي	ب
س	ن	ب	ي	د	ا	ب
ا	د	ب	ي	س	ن	ب
ن	ا	د	ي	س	ب	ب
ب	ن	ا	د	ي	س	ب
ب	ن	ا	د	ي	س	ب
ب	ن	ا	د	ي	س	ب

نصل ۲ در طرف ۹ و در ۹ در سبیل ذوالکفاه و روش دیدار نیست

۲۲	۶۲	۲۲	۲۲	۱۲	۲۵	۴۹	۳۹	۱
۳۹	۲۳		۹	۵		۲۳	۷۵	
۳۱	۷	۵	۶۵	۶۱	۷۱	۱۱	۳۳	۲۴
۶۷	۵۷	۱۰	۱۳	۳۰	۲۶	۳	۳	۵۳
۲۷	۱۳		۵۳	۳۱		۱۱	۶۱	
۲	۵۲	۳۲	۵۲	۷۹	۶۹	۲۹	۲۵	۱۵
۵۱	۷۵	۷۱	۳۱	۲۱	۶۷	۳	۳۱	۴۳
۱۱	۳۲		۳۵	۵		۷۲	۵۹	
۴۷	۳۳	۶	۷۳	۷۰	۶۰	۲۰	۶	۳۳

چند میخ در شرف باشد باد در خانه یاد و اوج و در زائده انور متصل باد و با آن
 سوخت مع صلاحیت حال نیزین ایف و ولوع دم کشته حاصل آن نموده و آب بزرگ
 و اهل سلاح معر و مکرم کرده و ازین طایفه برادرش باید و ذوق و ذوق
 بر روی رخ کرده و از شکستی و درویشی و فقر این باشد و ابر ب سعادت

٢٦ ١٢٩ ٣٨ ٣٧ ٩٠ ٣١ ١٧ ١٣٤ ٢٥
 الله لطيف بعباده يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

١٣ ١٢٧ ٨١ ٩٧ ١٩١ ١٩٧ ١٥ ١٣٥ ١٣٤
 ٩٥ ٣١ ١٣ ٣ ١٩٣ ١٩٣ ١٦٧ ٦٥ ٢٢٢ ١٣٢
 ٩٩ ١٧١ ٦ ٢ ١٠١ ١٥٣ ٢٢٢ ٢٥ ٢٢٥
 ١٧٢ ٣٦ ٩٢ ٢٠ ١٠١ ١٥١ ١٥١ ٥٥ ١٣٢
 ٢٧٢ ١١ ١٣٦ ٢٠ ٢ ١٧٣ ١٦٢ ١١ ٢٩
 ٢٩ ١٩٥ ٢٣ ٣ ٩ ١١ ٣١٢ ٢٠٤ ١٠
 ٢٧ ٦٣ ٢٢٩ ١٠ ٢٢٨ ٩١ ١٠ ١٠ ٢١
 ٦٣ ٢٥٥ ١٦٦ ١٠ ٢٢٣ ٩ ٢٢٢ ١٢٧ ٣

دیگر هنر و رخ خوش حال باشند و قی مسرود منظر باو بخورد و ستر
ایم لوح نویسد حد آن از زبان بدگویان و حسد حاسدان این باشد
و در جمع آفات و ملمات مصون و محروس و هر کس با وی دشمنی کند رافقه
و نکو نماند گردد و درین لوح ۱۳ ام اذا آتاهم عظام دبح شده و هر چند
الله علی عظیم همی مومن میل و ب بر یکریختن می قدم بدیع و بی جون
در اوقات مسدیده نویسد مثل آنکه در شرف کی از علویات مع جودت
حد قرق و انفال پنهان مانده بر این آثار و نایج این است عظام بر روزگار
حد عاید گردد و صاحب جاه و منصب و حکومت شود و بر آباء جنس
قربانی روا و پیش و فساد و فخری روزگار گذرانند باید که بعد از ستر
در بر با بکر دوزخ و اگر در شرف مع فوت باشد در و آتای دوزخ
و در وقت سرکاه دوزخ که همراه آثار و نایج بشمار آید ان بطلود رسند

۱۰۲

در کد الیاد و هو در کد الیاد و هو در کد الیاد و هو در کد الیاد و هو

۱۲۳۶ | ۴ ۵
۲۴۹ | ۵۳۳ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۶۰ ۶۷۸ ۷۰ ۶۷۸ ۷۰ ۶۷۸ ۷۰ ۶۷۸

۱۹ | ۳۹۹ ۳۹۹ ۳۹۹ ۳۹۹ ۳۹۹ ۳۹۹ ۳۹۹ ۳۹۹

۲۹۹ ۲۹۹ ۲۹۹ ۲۹۹ ۲۹۹ ۲۹۹ ۲۹۹ ۲۹۹

۳۶ ۳۶ ۳۶ ۳۶ ۳۶ ۳۶ ۳۶ ۳۶

۶۹ ۶۹ ۶۹ ۶۹ ۶۹ ۶۹ ۶۹ ۶۹

۲۵۲ ۲۵۲ ۲۵۲ ۲۵۲ ۲۵۲ ۲۵۲ ۲۵۲ ۲۵۲

۳۶۷ ۳۶۷ ۳۶۷ ۳۶۷ ۳۶۷ ۳۶۷ ۳۶۷ ۳۶۷

و یک جزئی رخ در شرف باشد یا در بوج یا در یکی از خانه های صید است
و رجعت این لوح نوشته هر کس؛ فرد دارد ارشعین و افشعین و افشعین
و در سر و جهر و مواله از دره و جزیری مصون و محروس و هر کس را در یک
بماده کند مقنوب گردد و حامل این لوح دایم در حصن حصین باشد

دانه من دریم محبط برهو در آن محبت فیج محط

۱۰۸	۲۳۳	۹۱	۲۵۷	۲۵۴	۲۱۹	۳۵۶	۲۳۶	۳۵
۱۹۳	۲۳۱	۲۹۵	۲۵۹	۲۵۵	۲۳۳	۲۵۱	۲۳۹	۱۳۶
۱۳۲	۲۳۲	۲۳۳	۲۶۱	۲۹۶	۱۹۱	۲۶۰	۲۵۰	۱۳۰
۳۶۳	۲۳۳	۲۳۵	۲۶۳	احد	۲۲۲	۲۶۴	۲۳۶	۱۳۰
۲۱۰	۲۳۱	۲۳۹	۶۵	۲۹۹	۲۳۰	۲۶۶	۲۵۳	۱۰
۳۲۳	۲۳۴	۹۱	۲۶۷	۲۹۲	۲۲۵	۲۹۱	۲۵۲	۱۳۰
۲۰۱	۵۶	۳۰۰	۲۶۹	۲۹۷	۲۲۱	۲۷۰	۲۵	۱۳۹
۱۰۰	۲۱۲	۳۵۷	۲۰۲	۲۲۱	۲۲۰	۱۱	۲۳۱	۱۳۱

۱۰۳

دیکر جوف و غ در شرف باشد یا در افق یا در یکی از اقسامها باشد
 از خرق و ریخت و تر و در شرف یا در خانه یا در محل یا در حوت بر
 باید که در طریقه و مبروط و وبال باشد لید از دین و تحت الشعاع

در شرف و منزلت این روح رزم گشته و فی الحال طایفه کرده در و آلا سرخ دوز
 و در فرق سرخ را نه حاصل آرایه بر اینها دولتی تازه و مساعدتی اندازد
 و در این پایه و اگر از بعضی معزول شده باشد بروی صاحب منصب شود
 و این بسا که تجربه بگویم و از بنده مکلف است که صاحب منصب شده حاصل
 کند با هر کس محاربه و مجادله کند غالب آید و صاحب جاه و حکومت و خدم
 و حشم گردد و از جمیع آفات و علالت و بلیات و بیماری و موت و بخت
 و طاعون و وبا محفوظ و محروس باشد و آنرا جنس مستقام ابرو کردند
 و بجهت سلاطین و ارباب و رکن و قضاة عالی جاه بنی این روح نیت و بر علم
 چیست که این روح پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان
 آن علم در پایه آلا که بر نیت رود و بعد از مرگ و مرگ و مرگ و مرگ و مرگ
 و این صاحب بعضی احوالی خوار است و این صاحب بعضی احوالی خوار است و این صاحب بعضی احوالی خوار است

اردون يرى به ما به ثبائره به هل يحصل بلمرة سورة والهي والين

والقدرة والزلزال سبع رات ونضع الوقت تحت رات ويقول يا مالك

التراجيني ويا ميا - فان الذي بطله يراه في النوم تلك الليلة والس

بعاض تلك الليلة يعود الى العمل تلك رات اغنى بك لاني قد

و يحصل وبنيه وهذا الوقت لصح حله من غلبت عليه البرودة فانه

ولا يستبدل حله بفتح لاء بارد فيبع البرودة على حله وان تنقوم الدرس

تلك منه اكل من الماء الذي يبع فيه براد من حينه ويكفي العطش وب

يدخلون اهل الحق خلقتهم ولا شربون فيها ماء وقال النبي رحمه

ككبت سلا ٩٤٩ والقرابا سهران اربا خوت وكبت في كرات منه

اسمته الباسط بلا الف ولام وحده انسان معه سمل الله عليه كل ليس

وكرز زنه وخنر وانسظت على لار وراق س كل كان حق لا يعلم

من ابي سب الاس بركة الاسم والسكل وهدا صح محبته واهل اعلم

الملك الثاني في حرام المتع الهنا دككت هذه لار في السعة

كك بياد م ت ع اله وبعوها كبر متعال من حرام ذلك

وذا صفت وتناستعا في سرفق ويكون الطالع النور فان حله

والقول ما علمت انقول
في صا حرام في كل
تكره مع الاستاذ

القول
يا مالك
والقول
والقول

القول
والقول
والقول

القول
والقول
والقول

القول
والقول
والقول

القول
والقول
والقول

القول
والقول
والقول

القول
والقول
والقول

القول
والقول
والقول

بک تحت ملکه و غفلت سقوطه و ملا قدوه علی بن سواد من سیرک لکر
 ملکه بالهذه ذلک من الحق لکنوا انفسهم ذلک و يكون وضعه فی
 و ذهب من زهد من لصد اربعة حاس من الذهب خمس و من وضع
 منسج و کت فی تسع طائت وان وضع يد عده الاسما لک فی تکرر
 علی تسع طائت و من لطيف ط من ذو العولک معتد باسطا لک
 ط طسب ط فی سرف الترو لانی سامة و اطالع اسرطن من
 اسکه عده تشرت عید لاشباب و من باب الکشف او بعض
 الاسان و جمله کانی من هذا الکشف لان اول عالم نظره ما هو الکشف
 عالم الطاء و هذا صحح والله موثق والمعين **ص** **ص**
 در طریق ۱۰ در ۱۰ ر سبیل دو الکتاب و روتن و ابیست

۲۰	۲۹	۶۱	۵۵	۹۳	۱۶	۴۳	۷۷	۳۲	
۲۲	۷۲	۵۱	۱۷	۱۰		۹۱	۴۲	۶۶	۳۹
۷۷	۴۴	۱۳	۷	۳۱	۴۰	۱۲	۹۶	۵۹	۷۶
۴۹		۲	۳۴	۶۵	۷۵	۲۱	۱۴	۱۰۰	۵۴
۱۴	۹	۳۳	۷۰	۵۶	۳۶		۲۶	۱۵	۹۵
۷	۳۷	۱۰	۴۵	۱۲	۹۹	۵۷		۲۵	۱۳
۹۷	۱۷	۴۱	۳۵	۴۱	۵۳	۶۵	۶۱	۱۱	۱۱
	۹۲	۱۸	۴۴	۷۱	۶۳	۳۶	۱	۱۵	۵۰
۷۴	۶	۹۴	۱۹	۲۳	۳۱	۵	۱۹		۶۲
۳۵	۶۳	۴۷		۱۶	۴۰	۹۰	۵۲	۷۹	۲۷

چون سرها دریا ندیم درجه سرطان باشد و قوزاید انور و برج شود
یا سرطان یا یکی از خانه سعدین تقارن با و یا متصل بنیل و دستری
این نوع که آیه لکری و دودی بر قوم شده یعنی نوع رتم کند و فی المال
مطرح کرده در عموم مردمی گردید بعد از آنکه در جوبر پییدد و وقت باشد

صاحب المصنف

در میان طباقه رزق سرچشمه و رزق حلال آن از باطن طاعت و ترک
 فجائت و تلبس و سایر اراض ساریه معمول و محروس باشد و اگر نیز امثل
 در شود باشد که نه آنکه تلبس طاعتی هلاک شوند امکن است بسلامت
 باشد و هیچ گزیده و زخنی با و نرسند و از فضا و بلاء روز و شب در امان
 باشد و هر روز او را دلتی و سعادتی دهد و در دنیا باید و همه کنی او را دوست
 دارد و هواخواه او گردد و نصیاته عالی جهاد و ایثار و اسراف مستحجاب و
 ۶ کرده و از محن و فراق او تجاوز نماید و از شرف و انسی و مار و عریب
 و شر و پیک و کر که و سایر مزیات و خیرات و جمع نقد و طلا و زر
 و سعادتی در محض حصی باشد و در دوازده سال جهاد و در دنیا کالست
 باید که حد اول آنرا بطلا کنند و در وقت نرسنی بخور کنند
 و طاعتی که من قبیل مذکور و مکتوب شده بر حواله آن بنویسند
 ح سوره فاقه و بایست که در خواص مذکوره بحریب و آبروده است
 و منظر و نظیر دارد و الله اعلم

د فومر

و عروس ساقط از طالع و عاشر این سه لوح بر تم کشد و بی ای ای ای ای ای کرده و در هر بر
سینصد و دوازده موم غروی گیرند حلال آن از رویا و طالع و در کف دست و جمع
روی سایر مایه مخلوط و عروس با سوسن و سما که بر محل نکاسته گردد و مرکب را ذهب
و قصه و نحاس و دود هر که که شروع نماید سرای تمام است و ابواب سعادت باز گردد
مستقیم گردد و از نضام عالی جباه و وزراء بگشاید و از طرف خست و بی رغبتی با بد و زور
و طایفه صبر و حکم باشد و هر روز در او را دلی تازه و قوتی مجدد و روی نماید
و رزق و روی روی فراخ گردد و روزگار و پیش و قضا و مناد کایم
گردد و از جمع غنما و بوی و عسکه خلاصی باید و از ترخ و انی و دود و دام
و از رغب و جمع خشرات لا حق موقوف و عروس باشد و در صبر و خیر از
درد و حیرانی پس گردد و هر کس با وید عداوت کند زود برافتد و چنانکه
بر او دلی خواند و باید و این لوحی است سارک و میمون و مسعود است
باید که با کس که داند و در وقت نوشتی بخورد و در محل غنوت
که هر یک تمام از حد ارقان بنظر رسد و الله اعلم

روايت احمد بن حنبل

معالم

۱۲۰۰ ۲۳۰۰ ۲۴۰۰ ۲۵۰۰ ۲۶۰۰ ۲۷۰۰ ۲۸۰۰ ۲۹۰۰ ۳۰۰۰ ۳۱۰۰ ۳۲۰۰ ۳۳۰۰ ۳۴۰۰ ۳۵۰۰ ۳۶۰۰ ۳۷۰۰ ۳۸۰۰ ۳۹۰۰ ۴۰۰۰
 ویدیه لایحه و تعلیم و تربیت و اقتصاد و اجتماع و ادب و تاریخ و جغرافیه و فقه و فلسفه و طب و هنر و صنایع و معادن و کتب و اسناد و سکه و ضرب و غیره

۴۱۰۰ ۴۲۰۰ ۴۳۰۰ ۴۴۰۰ ۴۵۰۰ ۴۶۰۰ ۴۷۰۰ ۴۸۰۰ ۴۹۰۰ ۵۰۰۰ ۵۱۰۰ ۵۲۰۰ ۵۳۰۰ ۵۴۰۰ ۵۵۰۰ ۵۶۰۰ ۵۷۰۰ ۵۸۰۰ ۵۹۰۰ ۶۰۰۰
 ۶۱۰۰ ۶۲۰۰ ۶۳۰۰ ۶۴۰۰ ۶۵۰۰ ۶۶۰۰ ۶۷۰۰ ۶۸۰۰ ۶۹۰۰ ۷۰۰۰ ۷۱۰۰ ۷۲۰۰ ۷۳۰۰ ۷۴۰۰ ۷۵۰۰ ۷۶۰۰ ۷۷۰۰ ۷۸۰۰ ۷۹۰۰ ۸۰۰۰
 ۸۱۰۰ ۸۲۰۰ ۸۳۰۰ ۸۴۰۰ ۸۵۰۰ ۸۶۰۰ ۸۷۰۰ ۸۸۰۰ ۸۹۰۰ ۹۰۰۰ ۹۱۰۰ ۹۲۰۰ ۹۳۰۰ ۹۴۰۰ ۹۵۰۰ ۹۶۰۰ ۹۷۰۰ ۹۸۰۰ ۹۹۰۰ ۱۰۰۰۰
 ۱۰۱۰۰ ۱۰۲۰۰ ۱۰۳۰۰ ۱۰۴۰۰ ۱۰۵۰۰ ۱۰۶۰۰ ۱۰۷۰۰ ۱۰۸۰۰ ۱۰۹۰۰ ۱۱۰۰۰ ۱۱۱۰۰ ۱۱۲۰۰ ۱۱۳۰۰ ۱۱۴۰۰ ۱۱۵۰۰ ۱۱۶۰۰ ۱۱۷۰۰ ۱۱۸۰۰ ۱۱۹۰۰ ۱۲۰۰۰
 ۱۲۱۰۰ ۱۲۲۰۰ ۱۲۳۰۰ ۱۲۴۰۰ ۱۲۵۰۰ ۱۲۶۰۰ ۱۲۷۰۰ ۱۲۸۰۰ ۱۲۹۰۰ ۱۳۰۰۰ ۱۳۱۰۰ ۱۳۲۰۰ ۱۳۳۰۰ ۱۳۴۰۰ ۱۳۵۰۰ ۱۳۶۰۰ ۱۳۷۰۰ ۱۳۸۰۰ ۱۳۹۰۰ ۱۴۰۰۰
 ۱۴۱۰۰ ۱۴۲۰۰ ۱۴۳۰۰ ۱۴۴۰۰ ۱۴۵۰۰ ۱۴۶۰۰ ۱۴۷۰۰ ۱۴۸۰۰ ۱۴۹۰۰ ۱۵۰۰۰ ۱۵۱۰۰ ۱۵۲۰۰ ۱۵۳۰۰ ۱۵۴۰۰ ۱۵۵۰۰ ۱۵۶۰۰ ۱۵۷۰۰ ۱۵۸۰۰ ۱۵۹۰۰ ۱۶۰۰۰
 ۱۶۱۰۰ ۱۶۲۰۰ ۱۶۳۰۰ ۱۶۴۰۰ ۱۶۵۰۰ ۱۶۶۰۰ ۱۶۷۰۰ ۱۶۸۰۰ ۱۶۹۰۰ ۱۷۰۰۰ ۱۷۱۰۰ ۱۷۲۰۰ ۱۷۳۰۰ ۱۷۴۰۰ ۱۷۵۰۰ ۱۷۶۰۰ ۱۷۷۰۰ ۱۷۸۰۰ ۱۷۹۰۰ ۱۸۰۰۰
 ۱۸۱۰۰ ۱۸۲۰۰ ۱۸۳۰۰ ۱۸۴۰۰ ۱۸۵۰۰ ۱۸۶۰۰ ۱۸۷۰۰ ۱۸۸۰۰ ۱۸۹۰۰ ۱۹۰۰۰ ۱۹۱۰۰ ۱۹۲۰۰ ۱۹۳۰۰ ۱۹۴۰۰ ۱۹۵۰۰ ۱۹۶۰۰ ۱۹۷۰۰ ۱۹۸۰۰ ۱۹۹۰۰ ۲۰۰۰۰

مع دهم

دست بهر تلاشت ^{والت} میرا شک بجز تو علی کلان فیر

۱-۹ ۱۰-۶ ۷ ۶ ۱۷ ۳ ۲۴ ۱۸ ۱ ۹ ۷-۳ ۳۵۳

۱۱ ۵ ۹ ۵ ۱ ۳ ۶ ۳۶ ۱ ۱ ۲۵۴ ۳۸ ۱ ۷ ۱۸

۹۰ ۱۱۴ ۱۳ ۳۶ ۱۰ ۱-۹ ۱۰۳ ۳۵۳ ۱۸ ۳

۱۳۹ ۳۹ ۳۵۳ ۴ ۵ ۱۰ ۹۲ ۱ ۱۰۳ ۲۶ ۳۸

۳۴ ۳۵۳ ۲ ۹۳ ۱۸ ۱۸ ۱۸ ۱۸ ۱۰-۷ ۳۵۳

۱۸۱ ۳۵۳ ۱۰ ۱۰ ۱۱ ۱۹ ۱۸ ۱۸ ۱۸ ۳ ۱۱۴

۳۸ ۱۸۲ ۲۶ ۱۰۴ ۳۵۳ ۳۵۳ ۳۵۳ ۳۵۳ ۱۸

۱۳ ۷ ۹ ۳۵۳ ۱۰۱ ۳۵۳ ۳۵۳ ۳۵۳ ۹۲ ۱۰۹

۳۵۳ ۳۵۳ ۱۸ ۹ ۳۵۳ ۳۵۳ ۳۵۳ ۳۵۳ ۳۵۳

١٠٩
 ١٠٩
 ١٠٩

المولى في حرم من المشرق المنسوب لذلك المولى وهو اعظم الاشكال
 و قد ورد في ذلك انما هو بالملك وهو يوضع لثمن النفس في ذهب خالص
 ويعد الدين حجة ان يتوصل بالملك ويقر على كل المبدأ و انما دار
 سورة نوسعة واذ فرغ من ذلك فقول انتم نحن هذه السورة معطرة
 فروع هذه الملك و في اسم ملك الدين يطلب لثمنه و يترك ملك
 المولى في هذه المسئلة و يواجب على ذلك عشر ليل من اياه ثم يكتب
 سورة يوسف على رده طهر و يحصل ارق المصير فيها دليلا و يقر
 رقة ما فيها خارج ما به موضع من زمانه لا يشترط الملك ان يسل
 وراء وقره عدد لا حق لا يكون احد اخفى من عند و هذا على
 و مع هذه و من كتب المولى العديدي و كتب حول الادان جميعه و لا تعال
 ولا اهدر دينا من بقاء و لا ادم يكن و تركب في ملك و يديكي راي
 ان لا تكره بكر في صنفه من فولاد و حملها من المولى بها و السباع و
 اخذ بها السبع لم يرد و يذوقه حتى يركب عليه و يكون مع هذه يتولد
 الله انك تبت مرات الله انكر بكر المولى في حرم المولى و هو فوق
 الله و انما اذا كتب في عشر عشرين ايات و الترتيبا بركت ملك على

النظر ويكون كتابه على لوح واحد ثم فقهه وعلله الخ وهو يقول لا ما به
 من روحه الخ الحرف بحبه في همام وعلوه احواله في عمار وسموه يوم تروى له
 وحرف اليه من حروف الاسماء الاعظم وتلك مواضع المتحرك واذا حركت
 ياب في نفسه كما هو ذلك حرف القاف وهو حرف احدى حلي ثمان وضعت
 في كل بيت من الهمز المعشرفات حتى يحرف ياء القاف في ذهب فان ذلك
 يكمل ليكل ولا يلزم اذا من رجع شيئا تيسلا وهو في سورة علقه راسخ
 هذه خضع له كل شيطان من الجن وكل متكبر عبيد وقد اخترع مع والله يك
 اتقاد على ايشاء وفي المعشر حيث عليه عظيمه وموار من خد لوح من فولد
 ويعم عبد دارة سركا حيث اهاه اتم ادمج ويشتر في الدارة سركا عشرة
 في عشرة ويكتب عشرة اسماء او يدق كندة الاسما بموم تمام فديس
 ما در تبار فاسر فويل فديس فديس قلب وكسرم حتى تلي بوسه
 اذ انق وكتب على حواء الاربع اسم الله رخصا رخص واخل دارة ويكتب
 على اركان لا ملاك الاربعه حرسيل بكابيل اسرافل عن سيل ويكتب
 على خادج سر رة ادمج آيات قل اهدم مالك الملك التي قد بر وتل احمد
 به الدين لم تجدد ولما الى آخر السورة وهو انما هو فوق عبادة الله

ملفوظات که در این موضع نقل تمام اول و اشعار و بی دخل و ایترا ابرین
 بیافان باستانی لغت و الفبل و قیو الاعدآ و ری کیدم یا نریم و نه
 الموقی للمصواب

۱۱۰

قدم قدم دور دور قدر قدر قدم قدم قدم قدم
 تمام قدر دور تمام قدر تمام تمام تمام تمام تمام
 تمام دور تمام قدر تمام تمام تمام تمام تمام تمام
 تمام تمام قدر تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام
 تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام
 تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام
 تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام
 تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام تمام

و دیگر این سه لوح عددی که عدد فانی کتاب و سوره خلاص
 و سه اند جونی در کتاب نرین مسترک با نرین کتاب با صلاحیت حال قدم کد هر نیر

ضلع

مقاطعة سرحد

۱۴۷۰ ۹۲ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹

۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹

۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹

۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹

۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹

۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹

۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹

۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹

۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹

۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹ ۱۳۹

در طرف ادرای علی سیرانطور و روتی و دینیت

$\frac{1}{2} \frac{1}{2} \frac{1}{2}$

٢٢ ١٥ ١٣ ٩٩ ١٤ ٢٥ ٢٤ ١٢ ٩ ١

5 2 10 100 - 100 100 100 100

1. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840. 84

7 2 40 2 51 14 12 90 4.13.13

[illegible]

۱۳ ۶۳ ۳۹ ۱۲ ۹۶ ۸۱ ۶۳ ۳۲ ۱۲

9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 1039 1040 1041 1042 1043 10

x_1, x_2, \dots, x_n

- 21 2 10 4 5 4 1 1 -

$\frac{1}{2} \cdot \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$

حواجز به برج ترف رسند در اوج و در هر مقام و در هر صعود و پند
سور ناظر بین تلیت یا تندیس بر لوح زخم کند حاصل آرا قوت و سر و
و تختت پیر و در نظر خلاق مهیب باید و هیچکس با وی سر و هیچ دله
شواد کرد و جمع عداوتی متهم و محموله کرده و در هر کار و دستوار که شروع
ناید بر دست و پا صحرای آسان گردد و به بوب سعادت مستوح نفس و عمر
در کار گذر نه محمول و محرومی از جمع سکاده و چون در ترف زحل و قمر
شده است و نامی سال تباع و چند روزه ظهور یابد و آن علم

و کرد و در حدیث آمده است که با آنکه این شکل را بگوید
 و اگر روزی چهار ماه یا یک سال باشد بر چهار یا بیست و نه روز بگوید و اگر بگوید
 شکل بی سر را که گفته شد بر لب کتابها و صندوق رحمت و امانت و در
 دیوار خانه خشت کند اهل آن خانه روزی یک بار باشد و چون آن شب
 در خواب برسد و قرین بر آید بکعبه بپوشد و سجد کند و بگوید
 و بخوابد و فقط این نام را در سر این شکل را که گفته شد بر حلقه غایت شود
 و در مصحف و مخطوط و مکتوب و اگر آداب باشد تا نوزده درجه
 یا نوزده یا بیست و هفت درجه خوب باشد و قمر در سرطان
 مری سر خط که کنیم این شکل را بکسی نرقه نشود که خون بخورد و به
 در بنیاد شاه و در راه و قضا و محرم و عوام مکرم و مغرب باشد
 و در راه و مال و خزینه و شکم نراند و اگر آداب در حیات باشد
 و قمر در میزان و در ایشان اتفاق بود بر شکل را گذاشتند
 و بکسی نراند و بکسی بگوید که در شکم نراند و در شکم
 بگوید که دو ساله زندگانی است یا یکی تم و در شکم در جمع و نه
 کسری و دو ساله نرقه و اگر بکسی عقیق باشد تا به اگر —

| | | | | |
|--------|---------------------------------|-------|------|-------------------|
| ۷۴۱ | ۱۸۱ | ۲۳۸ | ۱۱۳۲ | الادعوات والسيحان |
| والباق | بيننا وبين قوسا بالحق خبرها غير | اوانت | | منسوب به آقاب |
| ۲۲۹ | ۱۳۶ | ۶۴۳ | ۱۰ | وفلك وي امنت |
| | | | | ماجد كدور و لست |
| ۱۱۴۵ | ۲۲۶ | ۱۱۳ | ۶۴۳ | نوسى سرب يك |
| ۱۱۲ | ۶۴۳ | ۱۱۳۴ | ۳۳۶ | نوبت يا بعد نوبت |
| | | | | اين دعوات بخوابد |

دروى بطريق آقاب كند ملك سمس اندى لعظيم الله النور انعام
شديد اسما خلد اتقى صاحب الالهة الغنى والقرى الكرى سرف
ميتا سمى الملكوت زيه العالم ربى صميم هو رخش سمس
تايدى هو رخش الحكيم لما خلد سراج العلم ملك الكواكب واسطة
سما و بسى السماء الشفق الانوار والكوكب الازهر قاهر اسحق
تايدى النهار كابد التوى خازن الجباب سيد الهة المستقى
نور به عنده جميع الكواكب يعطيه ولا با حذونه وبكسوه الضم والبهاء
والحياء وار شراق واتى على شخصه البير ونفسه الشرفه واد

سُبْحَانَكَ يَا اَمْنَدُوسَ الْكَرِيمِ يَا اَمْنَدُوسَ الْكَرِيمِ وَلَكَ الْفَضْلُ عَلَيْهَا وَهِيَ بِكَ
 قَسَدٌ وَنَافِعَةٌ اِذَا نَظَرْتُ وَبِحُسُونِ اِذَا جِئْتُ يَا اَمْنَدُوسَ الْكَرِيمِ
 فَضْلُكَ وَنَافِعَةٌ اِذَا نَظَرْتُ وَبِحُسُونِ اِذَا جِئْتُ يَا اَمْنَدُوسَ الْكَرِيمِ
 وَيَا شَدِيدَ الْبُشْبُشِ اَسْأَلُكَ اَنْ تَنْصُرَ رَاوِي وَمُسَوِّدِي حَقْل ۳
 در شرف زهری به انکه ۵ در ۵ منسوب بود چون در هر ۵
 در جهات و سند و فر مسعود ناظر بودی بر هر مروت بر دخی قلمی این
 شکل رتبه کند و اگر کاغذ باشد بر یک بنزد و سینه یا به الوان تمیز
 باید نوشتن و بعد از کتابت در دیان سینه و حتی و خود و است
 الا خواص دیدنت که در نظر حقایق و نما و اماره و اهل اهل و طریب
 سفر و کرم باشد و حاجات و تمنا من این طایفه براید ناز هم و غم
 و امراض یعنی در آن خدا باشد و بشر و است شادمان و خوشحال باشد
 و اگر کسی از اسماء الله در وی درج کند خواص و بزرگتر باشد اما
 اسی باید که متابعت به مروت و معاطفت داشته باشد و آیت
 کلام بر همین و عدد طبعی وی است ۶۵ مطابق دیان

و الله اعلم

٦٣ ١٢٩٣ ٣٠١ ٧٥٢ ٣٣١ المادعوت
 من قريش جمع مكنوز بنصرته أمير شام وهو العزيز والرجيم ويا ايست

٣١١ ٧٥٠ ٣٢٩ ٧٣٣ ١٢٩١ تقدس لشعبي
 ٣٣٢ ٧٣٢ ١٢٩٣ ٣٠٩ ٧٣١ غير العزيز

١٢٩٢ ٣٠٧ ٧٥١ ٣٣٠ ٧٣٥ قمار السيد
 ٧٤٩ ٣٣٣ ٧٣٣ ١٢٩ ٣١٠ لقي ابي

٧٤٩ ٣٣٣ ٧٣٣ ١٢٩ ٣١٠ البيع صاحب

الحسن والجنة كافر العشق المدي استر في المعنى ريت لا هرق
 فاني وضعت واقفة من عند الله الطائفة رهرة لفرأ
 الصيقة لشرقة الهبة ذات الملاحة والعلف والنظ في العنق
 والهم والقطر لا غدا والوردية والمثلح الحسن والنب والاش
 طرب والهجرة دائمي على شجوه ونسبها الشرفية واقدمي مسكن
 لباي المقدمي الكريم آتيا السيدة ام دكة الرطبة المعتدلة البضة
 لبطر احسن نقيته الفحكة حاجته محلي والزينة والهم

و لعلب و ارنه و النقمه حاجب لعلب و المراح و لتاهه و لعلب
استدراج المادله الحبه خراشك حاجبه الرود اسالك
ان تمصل في برادي و تصودي فصل ۳ در عرف و حل و در ۶ و در ۲
منربت بون جود و حل ۱۱ درجه میزان رسد این سکل بر آئین یا لود
نقش کند و نشان یابد که میام و طاهر باشد و دعام جنب و اگر و کاه
نویسد در اطلی میام و دره حالت برستی باید که فرسود باشد
ماطر بود و شلیت یا تندیس حاصل یی شرب او به یقیت و اراض
نمونه و نذات و عانات حادی و ارضی مخفف باشد و بر او دقیقه علوم
خینه و حیات و حیات و حیات اطلاع باید و دخیع و عباد
برسد شود و در چاره که ماده او زهر است و برودت باشد و حجب نه
و نه او را مخفف دارد و اگر کسی زحل طالع باشد و عرف او خود را
چون زحل به حال گردد انکی او را و این باشد و حسی متع و دیگر
و اصل طالع و حیات و حیات و حیات تقدیر عرف و قبول القول باشد
و از و سواس جن و شیاطین مجوس ماند و کرکی رختی باشد از جنیان
بن سکل با خود دارد یا در آب شویید و یا تابه ارن زحمت خلدی شود

و در شمار گذرد و در این مرتبه از حتم رقم و اصحاب واحداً این باشد
 و در هر یک از حقیق که شروع کند بر دست او تا بر آید یک مرتبه این اسم و چون
 در حالت مرتبه و رقم شده باشد تا می ماند تمام شده باشد باشد

و در طبیعت اینست ۱۱ مطابق کای و الله اعلم

| | | | | | |
|-------------|-------------|-------------|-------------|-------------|-------------|
| ۳۶۹ | ۲۳۴ | ۱۱۰ | ۶۱۱ | ۱۶۶ | ۳۶۹ |
| و الله اعلم | و الله اعلم | و الله اعلم | و الله اعلم | و الله اعلم | و الله اعلم |
| و الله اعلم | و الله اعلم | و الله اعلم | و الله اعلم | و الله اعلم | و الله اعلم |

۱۶۱ ۷۰۷ ۳۶۹ ۳۶۹ ۱۶۱

۳۶۹ ۲۳۶ ۱۱۳ ۶۱۱ ۱۶۳ ۳۶۹

۷۰۲ ۳۶۹ ۱۶۲ ۲۳۵ ۳۶۹ ۱۶۳

۱۱۲ ۳۶۹ ۲۳۶ ۱۶۳ ۳۶۹ ۷۰۹

۳۶۹ ۱۱ ۳۶۹ ۳۶۹ ۷۰۲ ۱۶۳

و دعوات و اینست در هر حال و قد تقی شقیم بیه نور الله

الشهد الحق صاحب النور والنور رب العالمين
 محمد الله الطاهر كبرياء الاله الرفع اليه امر عظمى
 كبر العشق الله في كبر الشان عظم الاتقان في
 صيد المتقرب من الرقة واليس صاحب الشيخ والتميم
 والنجاد والتم والتم والتم والتم والتم والتم والتم
 ثمخه امير نفسه الشريفه والتم في ملكها العاني المتمدن بكرم
 البيت العظم ثمك انكر شامك الرفع قدرك العاية درجك
 العاية انت الرحمن اليه البارة العظيم الحق العاقل في التوكل
 النصب النصب البعده بالتم والتم والتم والتم والتم
 العلام الشيخ برب التوكل والتم والتم والتم والتم
 آية ربك لربي آية لابيك العظم واخلا بك الكرام ان تفضل
 باريك ومنه في **مسلم** م در شرف عطارد ودر لا نصرت
 با ورجون عطارد با زده درجه سبده رهند ودر مسعوده عرب وركب
 بنفردوستي وسموذاطر وشمس قطار طالع ودر اين سلك وركب
 عش كند و در كاهه نوسه نوسه وركب نوسه كه متوج باشد حاكم

سرحد و هم دوی و فوسا و طبرستان و در علوم غریبه و عجمه چون یکپیا
وسیم و منبده و یخیم و قیخیز و انواع علوم بیاضی چون شروع باید به آسانی
پاسرید و ادراک کنی زیاده کرد و در پیش و زرا و در بران و اهل دیوان و صحاب
علم و ادب و حبیب قریب گردد و حریم غیب مدلت شکست گردد و اگر گیر
ار اجماع آید و کلام و در وضع کنه که فستق علم و حکمت باشد
اتم و اگر خواهد بود و هر کس چنین شرف داشته باشد همه دشمنان
و دوست کرده و زاکا بر شرفت و رحمت یابد و همچنان بی غماحت
شود کرد و اگر کسی بای و دمنی که شکوب و تمدد کرد و عدد پلسر
وین ایست و ۱۷ معانی واحد قسم

| | | | | | | |
|-----------|-------------|-----------|------------|-------------|-----------|---------|
| ٢٠٣٢ | ١٧٨٨ | ٢١٣٣ | ١٢٧٤ | ٢٠٧٠ | ٥١٨ | ١٨٩٩ |
| أركان ذلك | خالد بن قيس | الوليدات | وكان الله | ٢٠٧٠ | ٥١٨ | ١٨٩٩ |
| عند الله | ويكفر منهم | حاشية برك | عليك صليكم | وعد حنود | الموسمين | سرخس بن |
| وزاعته | مينا بتم | من عتبا | ليصل حريته | السوت واليس | يرفد اورد | الكتب |

| | | | | | | |
|------|------|------|------|------|------|------|
| ٢٤٩٧ | ٥١٥ | ١٨٩٨ | ٢١٢٩ | ١٧٩٣ | ٢١٣١ | ١٢٧٤ |
| ٢١٣٣ | ١٨٩٥ | ٥١٩ | ٢٤٩٣ | ١٢٧٥ | ٢١٣٣ | ١٧٨٩ |
| ٢٤٩١ | ١٢٧٢ | ٢١٣١ | ٧٩٣ | ٢١٣١ | ١٨٩٩ | ٥١٦ |
| ١٧٩٠ | ٢١٣٣ | ١٨٩٦ | ٥٢٠ | ٢٤٩٥ | ١٢٧٦ | ٢١٢٨ |
| ١٩٠٠ | ٢١٣١ | ١٧٨٧ | ٢١٣٢ | ١٢٧٣ | ٢٤٩٩ | ٥١٧ |
| ٢١٢٩ | ١٧٩١ | ٢١٣٨ | ١٨٩٧ | ٥٢١ | ٢٤٩٦ | ١٢٧٧ |

مَلْعَطَةٌ تَدْعِي لِعَظِيمِ اللَّهِ تَزْرَعُ الْقَابِضَ الشَّيْخَ النَّاجِلَ الْمَشْرِقِ
 الْمُبْتَغِيَّ الْخَيْرِ وَالْمُؤَدِّيَّ رِبِّ عَطَاةٍ آتِيٍّ مَوْلًى عَطَاةٍ
 مَرَاتِدِيَّ حُبِّهِ الطَّبَعُ عَطَاةٍ آتِيٍّ السَّامِ النَّاجِلَ الْمَبْرُورِ

سبط لقبی در حیات آنجه و اسطر و البصیر و الهادی و الذکر
 و السید المود و الحباب ریضی السطی و الناصبی سلطان
 الزوار جبر السما مساعد لکوکب المصور و انی علی شمس البر
 و شمس الترمیه و اقدس سکه العبدی المقتدر الکرم **اص** **ح** **ع**
 در حرف سر به در در مشروبات با درون سیریه بازده درجه سطر
 و سه در سحر با درون سطر مود و سحر با درون سطر مود
 و عاشق این شکل بر دو نشی کند و اگر بر کاعه بریند بر تک بود نویسد
 و در دیای بود یحیی در فرق نریجا و اود علی این شرف را جمع تمام
 باید و صاحب دهن و جبه و شنب گرد و ورد فضا و اکابر و سر
 و صاحب صاحب و علی و سادات نغایات معلوم و قمر کرد و علوم سر
 و نویی دی کرد و زهاب صلاح و درج کرد و جبه تو انکر و مقول
 باشد و مطلوب کسی شود و از سر حق و عرف شدن و زیر دهر و ساد بستا
 اند و سر حق و عرف شدن و طایک و اوداج و برادر و یارین مدد گست
 و اسای غلام و یاس ترجید باید که در وی وضع کند و نشی و کتاب
 باید که از اصلاح باشد و در نشی و عرف که خواهد ریای و نشی که باید از عمل

دریم باشد و نمود بکار که و چنین در اعداد وفق جمع کواکب باید که بگردند
و در صورت بر خوانند و اسباب و حروف آن کوکب گردد بر کرد و وفق نویسد

وعدد طبع این کتاب ۳۹۰ معانی علی علم

[illegible]

والموت ونسبت وی ایست . . . بَدَسْ تَعْلَمُ اللَّهُ تَعَالَى
الْبِرَّ الشَّدِيدُ ذ . رَوِيَا الْآلَيْنِ تَأَمُّ الْعِشْقِ دَاعِي وَلَدِ الْمُرَا
تَبِيعِ الْخَيْرِ وَالْعَدْلِ وَالْمَجْدِ وَلَا يَمْلَأُ بَوْبَ الْمَسْرُوعِ إِلَّا بِرُوحِ طَلْعِ
سَرْمَدٍ . قَدْ سَمِعْنَا اللَّهَ طَالِعَ الْآفَةِ الْفَاوِزِ الْعَبْدُ لَزِمَهُ
الْمِنْهَ التَّمَنُّ الْآلُوهُ الْحَيْكُمُ بِحَبِّ الْعِلْمِ وَالْعَدْلِ وَالْعِدْقِ وَابْدَةِ
وَالْحَمْدِ وَالْعَمْرِ وَالْمَكْرَمِ وَالرَّهْبِ وَالرَّوَادِ عَظِيمُ اللَّهِ وَالثَّقَلَيْنِ
أَيْتَرُ وَنُسَبُهُ الشَّرِيفِ . قَدْ سَمِعْنَا الْعَالِي الْمَقْدِسِ الْكَرِيمِ أَيُّهَا
السَّيِّدُ الْمَارُكُ الْحَيْكُمُ حَاجِبُ الدِّينِ وَالرَّهْبِ الْدَاعِ عَظِيمُ الْبَشَرِ
الصَّالِحُ الْكَرِيمُ الْبَنُّ الْمَعِينُ الْوَقْفُ . لَعَنَهُ أَسَاكُ أَيُّهَا . لَا تَبْ
يَحْتَقِرْ حُدُوكَ الْحَمْدُ وَأَهْلَاكَ الْقِيَمَةُ أَذْ تَعْلَمُ بِرَاوِدٍ وَتَقْصُرُ
لَعَنَهُ . وَدَرْزُفُ بَوخِ وَ ۹ د ۹ مَسْنُوفُ . وَجَزْ بَوخِ بَسْتِ
هَنْتِ دَرْزُ حُدُودِ رَسَدِ دَرْزُ مَسْعُودِ . طَلْعُ بَوخِ بَوخِ وَ مَسْعُودِ نَافِ
وَعَمْرٍ سَامِدِ . طَالِعِ دَعَايَ اَيْنِ شَكْلِ بَرَسَاتِ لَعَنَ تَسْلَمُ . وَكَرْمِ رَغْبَةِ
نُوسِهِ . بَدَسْ تَعْلَمُ رَوِيَا وَ مَسْجِدِ دَرْزُ بَوخِ وَ لَافِ رَغْبَةِ دَوْخِ
رَوَقِ سَرْمَدِ . دَرْزُ حُدُودِ اَيْنِ شَكْلِ بَوخِ وَ دَرْزُ دَعَايَ مَسْنُوفِ وَ جَمِيعِ

و حصص عجب بد و زود بلکه ترکاف و هلاک نجات غرض و محبوب باشد
و از ترس و انس و دمار و غریب و خشرات الارض و سباع عنقرض و محروس
باشد و محکمی باین محاربه و محاصره خواند کرد و هر کس از او ترسند و از پناز
و هلاک و تزلزل و بی بود و از مواضع خطرناک به سلامت و تسکین گردد و صاحب
مال و خدم و حشم و دولت و عظمت گردد و بر اقوام خود سرور گردد و اگر کسی
با خود داده غفلت و تسویر باشد و از علت قیام و سرسام و طاعت
و دوا و دردی و حجب و جمع ارض سادیم این باشد و چون مصافی واقع
شود یا میدان و شهر هر خصومت واقع شود این سکر در میان
بکشیانه محاذی بمحاذی انجامد و صاحب این سکر نزد مادران مبتول
القول باشد و او را عظیم حمت و زهد و مهربانیت که از ایشان خواهد در
و چون خرم و عوام ارادته دارند و ملک و گران کسانی مطلع او شوند
و بر یک خاتون و زنان عزیز و کرام باشند و با هر یک که سخن گوید هر حق
او شود و از وی فتنه بکشد و در هر علم که شروع کند زود پاموزد و بر او قریبا
و دولت بسیار که همچون باشد و اقبال و دولت او پاینده شود و در
نهایت قدم و در شرف را با کرد و خوشتر و سعادت و عزت را اندر

جمع آید یعنی باشد و جمع که بود اور نرسد و همگامی بر رفتی مراد آید
دنام یک در میان و مان مشهور گردد و هر روز و وقتی و سعادت و جسد یک
رسد و هر مشه و آن سبب و لشکر که بنوا شود او را در تسکی آن یا شرک
غیظ باشد و هر کسی این سکه بخورد او را در زراعت و تجارت یابد تمام
باشد و هر چه بدست خرد بخارد و غلات و اشجار و دود بر آید و در بسیار
دهد و در آب او را محض شود و اگر در آبی غیظ در آید عرق نشود و سم آید
باید که بود که و عدد طبعی دفع وی است ۱۳۹ مطابق مستدیک

۱۳۱۰ ۱۳۰۰ ۱۲۹۰ ۱۲۸۰ ۱۲۷۰ ۱۲۶۰ ۱۲۵۰ ۱۲۴۰ ۱۲۳۰
 و راجع به و راجع به و راجع به و راجع به و راجع به و راجع به و راجع به و راجع به
 و راجع به و راجع به و راجع به و راجع به و راجع به و راجع به و راجع به و راجع به

۱۱۹۰ ۱۱۸۰ ۱۱۷۰ ۱۱۶۰ ۱۱۵۰ ۱۱۴۰ ۱۱۳۰ ۱۱۲۰ ۱۱۱۰

۱۱۰۰ ۱۰۹۰ ۱۰۸۰ ۱۰۷۰ ۱۰۶۰ ۱۰۵۰ ۱۰۴۰ ۱۰۳۰ ۱۰۲۰

۱۰۱۰ ۱۰۰۰ ۹۹۰ ۹۸۰ ۹۷۰ ۹۶۰ ۹۵۰ ۹۴۰ ۹۳۰

۹۲۰ ۹۱۰ ۹۰۰ ۸۹۰ ۸۸۰ ۸۷۰ ۸۶۰ ۸۵۰ ۸۴۰

۸۳۰ ۸۲۰ ۸۱۰ ۸۰۰ ۷۹۰ ۷۸۰ ۷۷۰ ۷۶۰ ۷۵۰

۷۴۰ ۷۳۰ ۷۲۰ ۷۱۰ ۷۰۰ ۶۹۰ ۶۸۰ ۶۷۰ ۶۶۰

۶۵۰ ۶۴۰ ۶۳۰ ۶۲۰ ۶۱۰ ۶۰۰ ۵۹۰ ۵۸۰ ۵۷۰

۵۶۰ ۵۵۰ ۵۴۰ ۵۳۰ ۵۲۰ ۵۱۰ ۵۰۰ ۴۹۰ ۴۸۰

اوجوات و تيجات و ي بنيت **م** ابدى لتقطيع به سوز
 انما هو السديد ذ. النور الموقد واليد المظلمة والبصير لانه
 رت ابرخ ايدى موطنة المرح و قدنى عبد الله لطايح مريح
 انما ضل السحاح صاحب الطرح حاج النور والسقوطه و حاج السد به
 و انباء المودة و الصواب سيب ذ النور و اليمن و النور و السد حنة
 و اننى على نعت البر و نفسه لشرفه و اننى مسكن ليدى اعدوس بكرم
 بها لبيته انما صر الخار ليا بلى السحاح اسلب ايق في الدم انما هو لسان
 بطاش صاحب الشرو لعداب و اسبى و الكذب و مينه ايليل اسبالا

١٢٢

الثالث الرحمة انزل حائل السحاح كثر السحاح مالك و نفعه و رايك
 و متصورين اسير و در حشر و درم صنوت با و جون زورده
 درخ نور ماشه زينه اسود منهل لبيدين و نيت تدبير و شرف
 رعى با تده و مع عس و ا نصال و انزع ناسته اين سكر بر صفة لست
 كنه و در اسما عظام على يدى ديج كنه و در و با لاسر حنيد و ما خود و در
 عوم الحاس و وضع و تريب به اورداد و من داره و در سحر اذ حشر
 به تده و اكره كنى و تده كنى و در غرق محو طمانه و در و ي بوي فراخ

من شطش
 ٩ ٢ ٦
 ١٠ ١١ ١٢
 ١٣ ١٤ ١٥
 ١٦ ١٧ ١٨
 ١٩ ٢٠ ٢١
 ٢٢ ٢٣ ٢٤
 ٢٥ ٢٦ ٢٧
 ٢٨ ٢٩ ٣٠
 ٣١ ٣٢ ٣٣
 ٣٤ ٣٥ ٣٦
 ٣٧ ٣٨ ٣٩
 ٤٠ ٤١ ٤٢
 ٤٣ ٤٤ ٤٥
 ٤٦ ٤٧ ٤٨
 ٤٩ ٥٠ ٥١
 ٥٢ ٥٣ ٥٤
 ٥٥ ٥٦ ٥٧
 ٥٨ ٥٩ ٦٠
 ٦١ ٦٢ ٦٣
 ٦٤ ٦٥ ٦٦
 ٦٧ ٦٨ ٦٩
 ٧٠ ٧١ ٧٢
 ٧٣ ٧٤ ٧٥
 ٧٦ ٧٧ ٧٨
 ٧٩ ٨٠ ٨١
 ٨٢ ٨٣ ٨٤
 ٨٥ ٨٦ ٨٧
 ٨٨ ٨٩ ٩٠
 ٩١ ٩٢ ٩٣
 ٩٤ ٩٥ ٩٦
 ٩٧ ٩٨ ٩٩
 ١٠٠ ١٠١ ١٠٢

من شطش
 ٩ ٢ ٦
 ١٠ ١١ ١٢
 ١٣ ١٤ ١٥
 ١٦ ١٧ ١٨
 ١٩ ٢٠ ٢١
 ٢٢ ٢٣ ٢٤
 ٢٥ ٢٦ ٢٧
 ٢٨ ٢٩ ٣٠
 ٣١ ٣٢ ٣٣
 ٣٤ ٣٥ ٣٦
 ٣٧ ٣٨ ٣٩
 ٤٠ ٤١ ٤٢
 ٤٣ ٤٤ ٤٥
 ٤٦ ٤٧ ٤٨
 ٤٩ ٥٠ ٥١
 ٥٢ ٥٣ ٥٤
 ٥٥ ٥٦ ٥٧
 ٥٨ ٥٩ ٦٠
 ٦١ ٦٢ ٦٣
 ٦٤ ٦٥ ٦٦
 ٦٧ ٦٨ ٦٩
 ٧٠ ٧١ ٧٢
 ٧٣ ٧٤ ٧٥
 ٧٦ ٧٧ ٧٨
 ٧٩ ٨٠ ٨١
 ٨٢ ٨٣ ٨٤
 ٨٥ ٨٦ ٨٧
 ٨٨ ٨٩ ٩٠
 ٩١ ٩٢ ٩٣
 ٩٤ ٩٥ ٩٦
 ٩٧ ٩٨ ٩٩
 ١٠٠ ١٠١ ١٠٢

| ارکیمبی | طوسی | مغربی |
|---------|------|-------|
| ۳ | ۲۳۱ | ۴۵۹ |
| ۲۶۴ | ۲۹۳ | ۴۶ |

کردند و بالنیاد و دی جمع شود و در هر کایه که شروع کند برودت او آسان تر بود
 باید که احتیاد و وقت بغایت خوب باشد و هیچ نوعی قصودی نداشته باشد
 و الا عمد و بردن بهتر و ایلی نیست که این سکارا ما خردنگاه ندانند و دعوت

و تپتی تپتی نیست **در** اقدس تعظیم الله البیوت القاموس
 الشدید البیوت الشدید الملاحق ذالجلال والمضایر ذی البرکات
 برزخه **در** اقدس خدایه الطایع البیوت الشدید لعاصل متاع الخیر
 فارسی النیک و ذی محمودین و خلیفه صاحب الرطوبات مد الجلال
 و هب **در** خبغ صاحب السموات و صریح **در** واثق علی محمد البیوت
 الشریفه و مد و مسکنه العالی المتقدس المکرم یا السید السعید

نصفه برزخ در بره باب الیه
 و رقم ریح نکر خدایه بخت
 و فی موهبت سالی **در**
 خدایه و رقم بخار برکت
 دیمع بعد از تقوی **در**
 بالسیبه نهفته گردید و رفتند
 در بر و رقم ارفق بر اشیاء
 و رقم **در** سید
 کبریا **در**
 خدایه **در**
 محمد **در**
 محمد **در**
 محمد **در**
 محمد **در**

در هر وقت

| لا اله الا الله | لا اله الا الله | لا اله الا الله |
|-----------------|-----------------|-----------------|
| ۵۴ | ۵۵ | ۵۶ |
| ۲۲ | ۶۱ | ۷۳ |
| ۱۶۹ | ۱۶۵ | ۱۶۵ |

بارزه الرطب البیوت **در** اقدس خدایه البیوت الشدید لعاصل متاع الخیر انت المکرم
 اقربهم یت فکما و عدم فضا و انت لخالقین المکرم انت المکرم
 و صلح بین عصا بعضی صلا حک صلح کل شی و بسا دکیسه کل کرد

و لا اله الا الله
 انی خیر و جاد و عاقل
 غانی کما فی قوله لا اله الا الله
 الا الله عظمی قوی و عاقل
 اعد من علی الخ

است که ان بعضی برزخی و مقصودی **در** و محمود کریم و سحر
 و زود یثی **در** عزرا و زود و زود و زود و زود و زود و زود
 سحر **در** سحر و زود و زود و زود و زود و زود و زود و زود

جبرایع و او غنای خود را در سر خود و عریان می نماید بن جلد
 ۱۰۰ عود و عریان مسک قند سکر لاف و شرابهای عذبه
 زنده کرانی شراب و مصطکی در کعبه جاده ابناء و و طلق حد الزمان
 یزید را طریز مسادت جمع آید و بکوبند و در وقت حاجت بخورند آن کو کعب
 بکار دهد ۱۰۰ در آن کو آب که بر حوله اسکانه نریزند و تا مس
 "سکوننا یحکم خذ الاما السبقه او المهره و السبقه القوم فانها یؤثر فی
 ابناء و تربی فی اعیان النساء و الملوک و الاغنیاء و البیضاء حبه مخطوطا
 من النساء و مدرک مصر و یحیی اباء احدی من الاغنیاء و النساء
 ۱۰۰ سعد رحله انراقت است یثلا شلاش ماها تو را ش
 کلاطاباش در عا طاباش در عا هولش کنایا بر شا
 ۱۰۰ طاباشد کشار کاش و دواتیا شنود ماهاش
 شورکث یا تو در هلا و خطامو ۱۰۰ مع و زما و دی
 کعب سات کبش طوبی شاتاهو ادیتی کیو کرار عینه و تو ش
 ۱۰۰ سمریه کاسر قویاتی شاتو ایلو طیر و قشای تو یرو
 و جیاخیا کمالا کیکی مشا شود دات اهو هیر و رحیلی

از آن رو، در او را سزاوارتر بود و نیشا باه و یاه هیثا
 ده طوطو سیم پیچوا قاعو طیبای سعاد و خفا
 مالا قالا شیاه بزرگبسط، عطا طوطوش مهلیثا
 ما طیلو طیلو اسما نر هیایرا طو کرکزا هاوشا
 فایتی نور وینو محط مشایشو لکامطات

از آن رو، طوطو بشتا اما و وف کواکب که در حواله اشکال نویسه
 ایت رحل اوج آب سرب مذود و روح پاک و سحر
 در سبب خط مرا م ت دفع عطار دعات جوی
 عا ح ط ق عا عیبه و دوز که بعضی اسما الله و عداد آنرا اگر کسر
 خواهد که بام تمام اعداد اسما الله نویسه از پنج استخراج باید و آن بدو
 قسم است مزدات و زونات اگر عده مطلوب عدد مزدات باشد از کواکب
 طلب کند اما قسم اولی که، مزدات است و چهار زونات است آحاد
 عزرات مات لوقت با حاضره آن باقی و عیبه اما انصرت
 هزار آحادی و هات بی ریختی و آحاد بخشنده و آحاد تو نکر
 در آن کشته جواد بخشنده جواد بخشنده و تر طه طاهر با و یک

وینو سار سرب
 حرا کس پنج با سار سرب
 هر چند خط در او
 بدو خط ضیق دارد و در

۱۳ ۱۳ ۱۳

بادی پیدا کنند و بی زنده و آید یکان و هوب بیاد کنش و زود دوش

۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲

تا بدو و پاینده جیب و دست بلیب شاد خنده و مید خا و یکان

۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵

درای و آتش اهل بد کو آله خدی بی سرب حش و کی پاک و دست

۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶

آله تخت و دست و دست جلی پند و میخا آله خدادی و بی دست

۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱

و آله خدادی حاکم دالک احمد مد کو از تر جاد مد کو و دست

۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶

و دست بجه و نو کنند و محمد نیاد کنند و موده و دست کنند

۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱

دیم میز عیب حاب کنند و می آویزند تخت بجه و نو کرد

۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶

و نو خرد و دست آله نو کنند و موده و دست داشته و بخون بجا دین و دست

۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱

را حیدر اوجده ثابت و معنی حیدر شده با حق با بدد و با باد باد انشوده

۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵

ان خدا ای برای پرستی و کثرت کاروان نامی بنده از حد و حاجت الهی عبور نموده

۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹

حیاط و حد کننده اشیا می زنده کننده حکم حکم کننده با نر نام حکم کننده

۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳

طس طیب و سلام پس با سر و سلطان الم اما الله انعم و ادب حاجت حیات کننده

۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷

با خط فرخ کننده حبیب بزرگ و یلور و نایند حیدر منیر بزرگ و دل کننده

۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲

بتوح پاک و منیر و مکی پاک کننده اعز و عزیز حکیم و نام و نام کاد حسیب

۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷

برسد و نخواهد گشته علی هدایت پس بیکو الهیای نامی عیون گرداننده احوال

۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲

دای خراشته و حیاط خند (دو) و پنج فرستنده خزان و مطلوب مقصود طریق

۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷

آنها خداوند بخشد بزرگ و رحمت بدارد حق الوعد ملک دادند

۱۷ ۱۷ ۱۱ ۹۰ ۹۰

ملک خداوند بخشد بزرگ و رحمت بدارد حق الوعد ملک دادند

۹۱ ۹۱ ۹۱ ۹۱ ۹۲

اولی بنده از عربی حالت و ارجحید خلیفک هلاک کشته و یقینا داد

۹۳ ۹۵ ۹۶

و آتی نام کار حق برین محمود منورده مانع عیب و خنده سراج بسیار عطا

۹۷ ۹۸ ۹۱ ۹۱ ۹۹

ملک خداوند بخشد بزرگ و رحمت بدارد حق الوعد ملک دادند

۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۱

مهرن مراد کشته و بتی روشن کشته و جی پندار و مودل متر ملک دادند

۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۲ ۱۰۳

مهرن مراد کشته و بتی روشن کشته و جی پندار و مودل متر ملک دادند

۱۰۳ ۱۰۳ ۱۰۴

جی پندار و مودل متر ملک دادند

۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۶

وین آرایه کشته بهمان رزمین سینه رات کشته و نویسنده

۱۰۸

۱۰۷

حق درسته و نر لار آید آلا به خدا وند خدا وند ان طم یلب و سحر

۱۰۹

۱۰۸

۱۰۸

ساح آسان کشته مشکلا حاج عشته خانه مریب لار و لایوت مدی

۱۱۰

۱۰۹

۱۰۹

۱۰۹

علی بزکوار سنج کوه سنده اعی بزکوار تر علی بلند بلند کوار کای

۱۱۱

۱۱۱

۱۱۱

۱۱۰

۱۱۰

بسته و کایت کشته محل بکوی کشته مانی پاینده و جنت سجود کشته

۱۱۳

۱۱۳

۱۱۳

سندینه حاج جم کیده بیا کیده و بی اولاد و دت دارد و متات

۱۱۳

۱۱۳

۱۱۳

هم اهام کشته نوی ترا ما کون هست کیده واتی کامه زده مهر کشته

۱۱۷

۱۱۷

۱۱۷

۱۱۷

۱۱۷

کمی استوار من هد عهد کیده و عهدت زده سی روشن و جسد

۱۲۰

۱۲۰

۱۲۰

الحق لعینه مطاع فرما روا سجانی پاک و متر صریح برستده شده

۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲

حسب الا و این دو حد در بنام گیرند کاف صیغه آخر میثقه ذکر بار

۱۲۳ ۱۲۴

میثقه نامترا عودا یاری کشته و اصل پیونده هندی عودا بخداوند

۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷

لطیف کرم کشته معنی نمیشده مکرر نام کشته سدای عیب

۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰

سایم بی آفت قابو بود کشته صمد بنام یا بنامان میثقه منع شده

۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳

مسند آسان کشته و شوری و عودا این کشته عودا و ما کشته و بنام

۱۳۴ ۱۳۵

دعای آسان کشته و شوری این کشته همان شده عالم و اما اعلم و نام

۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸

عده بنیاد و فنی ساسنست نموده و فنی معرکه و است معنی حساب

۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱

مصلح آگاه بنمایریم دانا سلطان جنت روشن قیام آیت ذی بجزا

۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۰ ۱۵۱

بسیار تبادله ندم بخت پیاپیده سی هوا کبیب اکد و نوازنده اول

۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴

دافع بازو رنده بلاق میوم پیاپیده عمو فو کتده آگاه موشی آرم و دهده

۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۶ ۱۵۶

متوی قرت دهنده خفا محسن احسان کتده عظم رزق دهنده

۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸

مطلب یگویی کتده فنی پاک و ضرر مانع منع کتده آفت عاقی عاقبت

۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۱

دهنده بسلام الحسن اما الله المومنین العادق محیب الدعا عا جاب کده و کده

۱۶۱ ۱۶۱ ۱۶۱

بی همه کوی تده بعد از تده جیب المحبوت دوت داد و ست

۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴

سابق بمراد اول لا اله الا الله جنت خلدی ابره باره

۱۶۵ ۱۶۵ ۱۶۵

سهم آید. کند. بطرف مری، قسط را بدهد در نزد ستم و پاک شمع

۱۶۵ ۱۶۵ ۱۶۵ ۱۶۵ ۱۶۵

لوه او بره و زنگ میانی تا بی دهند و بعد کنند و ساع تنوید و آواز

۱۶۵ ۱۶۱

عقل
منت کرد او را و با جبه من کرمه و ستر از مری و سنی عریضه بدک

۱۶۳ ۱۶۳ ۱۶۵

روح کشاده دهند که نفس خود از مردمان مطلق آرد کشته

۱۶۶ ۱۶۸ ۱۶۹

صنی پاک و سزا از عیب سم تنوید و دعا صاکه سم رکند کار

۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۱

نقد من از ص بستی و لایستی اگر نماید و راه نود بشود

۱۶۸ ۱۶۵

دام آینه همیشه موجود معلقه شکار کنند و جیب کتوب دوستها

۱۶۹ ۱۶۰ ۱۶۱

چند امضا یک بخش کسب کانی و بی سر علم صبور صادق را نشکری

۱۶۳ ۱۶۵ ۱۶۵

ماتلق

جیب من لاجیب که دوستی باشد و راستم گفت و هدیه نام گشته

۲۰۰ ۲۰۰ ۲۰۰

ناتج سوزد ستمه معافی عیانت همدست سبب لا شایب سارقه کار

۲۰۱ ۲۰۱ ۲۰۱

طیّب من لا طیب که طیب انکه طیب باشد اورا دیت برود کار نیکو کار

۲۰۲ ۲۰۲ ۲۰۲

نار نیکو کردار مقدس سرم دیا که رجاء امید ایندوران دام الطیف میگوید

۲۰۳ ۲۰۳ ۲۰۳

و فی القمّه وفا گشته و محمد چادر برکت نسکند و ناها جابر جگر نهضای

۲۰۴ ۲۰۴ ۲۰۴

و هر چه او ند روزگار و مشق راحت بخش بحر لرزه راحت گشته و وعد

۲۰۵ ۲۰۵ ۲۰۵

ناتج نکند و ناها صانع آفریننده و ناها مالک ملک پادشاه جهان

۲۰۶ ۲۰۶ ۲۰۶

نارید آفرید که لطیف بپا دیکو کار بند کار نم الطیف نیکو شاد

۲۰۷ ۲۰۷ ۲۰۷

طاهرا کشته و شتر دینار یوم الدین بخرا دهند و روز جزا می قتل و کرب

۲۱۸

۲۱۹

۲۱۵

رند و حق از هر زنده مالک الملک و دشا بهادشنان و ام بلا غنا میسپی

۲۱۹

۲۱۸

ملق آگاه کشته و ده ادا کشته صاحب کراچی معاص و یار هرگز و از

۲۲۰

۲۲۱

موصوفت صفت کرده شد و اگر بزرگوار از هر دحای ایمن و پیور جدا و

۲۲۵

۲۲۴

۲۲۳

۲۲۲

موتق توبق هند و قیام ملا و الله یمن و بی زوال احکامی که حکم

۲۲۹

۲۲۸

۲۲۷

حکم کشته کان آرا نا الله و قیام سکند و کا با کبر و کشته قدم و

۲۳۳

۲۳۲

۲۳۱

۲۳۰

یمنی زوال و بدع الله و بدع الله و بدع الله و بدع الله و بدع الله و

۲۳۷

۲۳۶

و فرمان دهند فرمان دهند کان مالک یوم الدین بهادش و ذر خ

۲۳۴

۲۳۳

و از تنگدستی بانی تم. بحسب نیک اجابت کننده دعا موفی الهه و ما کنه عجب

۲۴۵

۲۴۶

۲۴۷

مذبحه بزرگ شده امور واسع لطفاً ببیند بمن رام رحم کند هم لک و جزه

۲۴۶

۲۴۷

۲۴۸

۲۴۹

ناتان عجب شکا قدمه نیا بجز اراد کننده بر ما روزگار ما چه اراده کند

۲۵۲

۲۵۳

۲۵۴

۲۵۵

روح راحت دهنده مطهر پاک کننده نور روشنی هر چه نور روشنی و نور

۲۵۵

۲۵۶

۲۵۷

۲۵۸

نیکو کار دان صاحب کمال شوق خواستهایم هر چه بماند عجب شک

۲۵۷

۲۵۸

۲۵۹

ما که مکر کننده اگر که برتر بکشد بزرگ کننده هر که دیدار بنده تم لیکر

۲۶۱

۲۶۲

۲۶۳

۲۶۴

۲۶۵

حسب من لا عجب که احببت کننده اگر است جواب دهنده گرم غفلت کننده

۲۶۶

۲۶۷

هر نامه ای که روی تم بحسب بیک حساب کننده و لایق است و خوشه

۲۶۱

۲۶۲

۲۶۳

منه بجای الاله نگذارد، نیکو نگذارد، نیکو نگذارد، نیکو نگذارد

۲۶۶

۲۶۶

۲۶۶

رایه دلها مالک کرامت که خداوند همه بندگان را از او ملک را بدو

۲۶۷

۲۶۷

یک دین شود، نه ای ادب که نمی آید، یکی خداوند محقق می بود علام

۲۶۸

۲۶۸

من سوا علم که است و از آن و بیکان و بیکان و بیکان و بیکان و بیکان

۲۶۹

۲۶۹

۲۶۹

۲۶۹

بر سینه شد، بر جای جمع دعا خوانده و خواندن و خواندن و خواندن و خواندن

۲۷۰

۲۷۰

۲۷۰

با بدنه که غافل شود، غافل از اینکه و شکسته و شکسته و شکسته و شکسته

۲۷۱

۲۷۱

صدا بیدار شکسته، قی لایق با بیدار که نیست، بیدار بیدار

۲۷۲

۲۷۲

۲۷۲

یکان و نه، هر که یک کرداد، هر که روشن کرده، هر که روشن کرده

۲۷۳

۲۷۳

۲۷۳

یکونفها و یب غلامان فریب بر یک نم المیود یکو بر سبده قید بر یک

۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴

رب المرحم خداوند عزت و قدر شهید گواه راست خدا می یستم انکه او سبب

۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷

ممنوع دای دهنه حاج کلا کوع جمع کتفه مربع کوزه بر یعلی و بر یعلی انکه

۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲

عطا دهه و عطا غواهد من ملک یار دکه انکه در است ملک و داله

۳۲۳

مصر بسیار کتفه خنجره حبیب روم و کینه کان مقصود کارنده صورتها

۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶

مر ملک یتم مدح است بادشاه و او در دله حق انکه راست است کساره

۳۲۷ ۳۲۸

کافر پوشنده گناهها ملک القلوب گردانده دله با حیرانی کتفه

۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱

مقرب نزد یک گردانده بر موی حلیم انکه او در حکم خرد و ناست

۳۳۲ ۳۳۳

مَنْ تَقَرَّرَ كَسْتُهُ فِي حَرْفٍ عَالِي الْأَجْحَادِ سَكَتَهُ نَبِ اَوْ زَوْرٍ مِنَ الْمَلِكِ الْاَبْلَا

ع ۳۳

ع ۳۴

ع ۳۵

اَكْ وَرَدَاتِ غَطَّتْ دِيَا نَسَائِي حَبِّ الشَّيْطَانِ وَرَدَتْ دَارِزْدَه دَاكْتِ كَارَانِ

۳۵۰

نَيْسَارِيَا دَهْنْدَه دَاغَمِ بَرْدَارِزْدَه دَرَجَاتِ تَهْنَقِ اَلَا مَالِه دَاكْتَه اَيْدِه

۳۵۰

۳۵۱

۳۵۱

يَا لَمْ يَالَسْتَ يَا مِ بَرَا سَتِي عَالِي اَبِ وَالْتَوِي سَكَتَهُ دَاكْتَه اَسْتَا خَرَا

۳۵۳

۳۵۵

مَنْ مَرِي دَعَا بِحَبِّ اَكْ اَوْفَ وَخَرَا تَهْدَه خُودِه اَجَابَتْ كَسْتَه مَنِ نَيْسَارِيَا

۳۵۶

۳۵۹

اَكْ نَيْسَارِيَا اَوْفَا دَرَالِه نَابِجِ اَلَمْ دَلِي وَهْنْدَه اَرْفَا رِيْفَعِ

۳۶۰

۳۶۱

بَرْدَارِزْدَه وَهْنْدَه نَهْمِ اَلْبَعَثِي يَكْ يَا دِيَا دَهْنْدَه حِينِ مَنِ دَلِطِيسِ

۳۶۲

۳۶۱

مَنْ نَيْسَارِيَا اَكْ نَيْسَارِيَا نَيْسَارِيَا اَوْفَا مَنِ اَحَا - يَدَمِ اَكْ يَكْرِي دَمِي

۳۶۱

من وعد صدق که وعده و رات سایه بود در جمله آنکه عادت
۳۶۹

در حکم خود لطیف السمع بسندیده کرد در ملک لایم بادشاهی که قصد کرده ^{سود}

مانگ لایم عند و ندید که قصد کرد و سود اقرب می کل قوی نو ما تهر اگر

می لا صد لما که عز سود لقها در حب الطوب آرایش و لما

د بل ای بر راه نای ماه کسکان من هو سلی الاعلی انکه اوست

بند که و بمکن من جس اللبی باجا انکه که دید ب پوشن انگاه

کافی الامر بسنده کار و الط می کل لطیف ینکوتر ز سکوی

ریق پار و و من مرا برجم انکه او مربان شای شنا هنده

من موی شکسته لعینت ای که در حکم خود نیکوست پس مولا ای قلم آرام دهنده

ای که نیت آرام دهنده او را کاشب آسکار کشته نهاد من موی ایگرم

ای که زندگست من موی علم کعبه ای که در علم خود محیط است بر اشیا

من اوه حکم ای که فرای وحکم و قاطع است ترا بپذیرنده توبه ^{بدون} واسطه

فراخ کشته روزی تنه در آلا جان تنه کشته بدنه من رقتی هدیه

ای که ترفیق داده و راه نود می تو را ملاعول تو کشته و سمنی من ^{الحسن} در راه

ای که در دست نامها پیکر نام مرا و بیا یارید کشته و دست است

اسم است معین تنه تر نشوید کانی و بت العایین پروردگار ^{عظیم} عظیم

حَبَّ الْعَابِقِ دَوَسْتِه رَمَكِنْدَ كَانِ جِيبِ السَّيِّدِ دَوَسْتِ دَرِوِشِ نَ

سَ لَا مَقْبَلِ لَکَ اَکِ نِیَّتِ قِیَمِ کُتَبِ وَ حُکْمِ اَوَّلِ دَرِیَابِ حُدُودِ حُدُودِ

بَادِیِ الشَّوْشِ آفَرِیْتَدِه اَنَدِ سَ تَامِ کَا طَرِ سَرِیْعِ اَکْسابِ زَوِجِ حَسَبِ کُتَبِ
۴۴۱

مَنْ دَرِیَابِ اَکِ تَدِیْرِ کُتَبِ اَشِ خُودِ جَبَارِ اَکِ بَرِهْ بَرِهْ کَرِیْمِ کُتَبِ نَ

نَکَاکِ اَرِیَابِ اَرَادِ کُتَبِ بَدِ کَانِ مَرُوحِ اَلْمُرِیْقِی رَا حِ دَهْنِدِه وَ دَرِ
۱۴۲۰ خُودِ کُتَبِ

بَدِ اَرِیَابِ وَاَلَا حَوَالِکِ بَدِیْرِ کُتَبِ حَالِهَا وَاَمَّا بَدِیْرِ رَا نَ کُتَبِ

بَدِیْرِ خُرَاصِدِ بَدِیْرِ رَا حِ عَسَا اَکِی مَدِیَانِ بَدِیْرِ کَانِ سَ مَرُوحِ سَلْطَانِ
۴۴۲

کَ اَوَسِ دَوَقِ خُودِ مَدِیَانِ بَدِیْرِ کَانِ رَا حِ کُتَبِ دَهْنِدِه وَ دَرِ
۴۴۳

تاریخ لا محرم رومی دهنده بر یک کس شود لغتوب و دوش کتده و با شید
۲۶۵ ۲۶۵ ۲۶۵

شید و قوت یسی و دس دام دهنده و در خولند کانه من جوی حساب یق

اکه احسن او با چیده است و لا تب که ایکیت ما تیدی بوی سلا

اصوب لا حق ایک کرد اند دلی را که و حاله تا برید کتده و بجه

کا شب ایینه رنج کتده بلام کوم الصبح شب و عو کا شب ایله

با دوز ارنده بلند شدت الصباح بقی رات که تر رات که بان مطلق

لغاد کتده ایسرند نیلی که کفو و لا عدیل ایک نیست و و ریندر

و دم و مردم همیشه یگیری نیشا عالم آسان کتده کارها

۴۱۲

رنگ سبزه بردارند آملان فاعل کشایند و در فاعل بسیار کشایند

۳۸۳

کمر استرخد و در پیش تنیق هوا با سرج اها سبب زود حساب بکند

تیمی من در معین لریان کند که بخت یاری کند او را کاستن و در

بردارند از زود و در لیا من حوی سلطان قدم کند او در نزدیکی

۱۳۸

مطلق کرایس آرا دکنده برای سبب تیمی حکم و استوار منی حساب

روان کند ابرتم اقرب نیک نزدیک معنی بر میسد که در میان

بند او بی نایوت زنده که هرگز نبرد معد بود و الکیم کار

نشن بایات چند حاشر جمع کند نایک و نایک کبد و پسر دهنده

لطیف مابین کشته و آزار که خواهد رسید رات بید و روزگار

سختی اجابت کشته دعای قمع ندارد لایک آنکه نشود آور و حرکت

منق مهربانی تمام کشته ساکن برادران شکر شید المصاب سخت

باشد دهنده جیب التوایین دوست دارد توبه کشته گانی بدو الا سرور

ند پر کشته کا و لم شکر و خوا و به پاس خانی ابو مسدود که در دنیا ^{راه آید}

تسخیر کشانند و در غایتی لایق و ای خانی زنده که اغیار ندارد برعه ضلک

خن کوبی من قمع ارغند مجده آنکه تسخیر بعد پاس اوت ^{شد صیده} خانی لطیف

آنکه نیکوت و دلا خود عالم کس ابقی و انبیا مرد در از رحمت ^{از مهر امان} آری

ثم انصر بک یاری کند، متشرقیات و هند و هند را با بند و بخت

۱۴۱

فرات را در روشن و روشن جابو کلا کسر کرده و حالا حرکت و با کلام

خداوند نور و انعم جمعی را موات زنده کرده و در کان حشر جمع کرده و هر

حق موعود به رحیم انکه او بر بندگان خود مهر است و عدت نو کرده

۴

رقت ابریا و وزیری و هند و بندگان من جمیع اربابا که کرده است

مربع لیلیه اظهار و بر بنده شب بدو طرح نهادن و ایللد و بر بنده و نور

عالم من لا عالم که یکسان انکه نیست یکسانی او را فرد کلا نور و روشن و روشن

در یک دنیا پند که یکسانی جارس و جاوره اما هر که انانی نیست و در

حبيب را بايد دوست داشت بر پير کاهان شکر رنده و شکر کرد. سده

حسب آنچه در نيك در گذارند و در جوار اسب متنا آنکه که اين اسب را بالا

من يريد ولا يزيه آنکه پسند و نه پسند او را حبيب الدعواست

ايجابت کند دعا من هر کس که لا وجه آنکه هر چه زينت آن

من هر کس که بخواهد در نيك در گذارند و در جوار اسب متنا آنکه که اين اسب را بالا

سيد ال د. مستتر من من البريه و واق آنکه بزرگي ردا است

شيخ در باب كفايه و در باب قابيل التوب قبول كند و توبه بديگان

با عت بر انكر زده حلايق مبدل اليات بدل كند بديهي بديهي بديهي

خداوند بخت و دوزخ ترسناک فرستاده باد تا نزد کتاب فرستاده گدازد

خاتون کشاید مشکلا دایم لایموت چینه کوفت نبرد جز حلاوت کرد

بناه اکیست مایه را یسرا مود آسان گشته کادد ارم از اچایت

رحیم نیرم گشته کافه جیلا الواب بیاد عطا بر خزان دال الله الیک

اگر دور است تو بای دلال مونس کل اقیار آرام دهند بهر دیش بی

دوستد اینکویما قریب الرحم نزد یک بخشش ریت ایستد و الهار خداوند

روز و شب قانع کاکرود و بوی دهند بهر پنج و سینه که من هر عالم ^{بکلاشی}

او که دانست بهر خیر و تریکانه و شهاب و قریب العیون العبدی روشت با هم ^{فانان دهان}

نشهرت دارد بلا سببی آنکه تو با ت پی یاری کنده منیحب القرایین آنکه

دوستند او تو به کنده گان ست من احاط بکل شی علی آنکه تو گرفت ^{علم او} مایه ما

من فضلی جیده آنکه بزرگت بزرگی او اکرم الاکرمین کریم و کریم تر از است

سینه کل شی دلایکه آنکه دو هم خرمه و لیل و حدایت اوست مستعان بار خرمه

شده او تو بدع السموات بند کنده و فریتده آسمانها من قلبی لیل ^{و انهار}

آنکه بکره اند شب در روز کافی الماهات پسند کاد و داع البلیات

بردارنده بدای مستقم کینه کشی من یفسد ما یشاء آنکه آنچه خواهد کند

شریف بجز بزرگ بجز محب المتوکلین دوست و ازنده تو کل کنده گان

نور بنده کلا و در روشن برادر و دشمنی و توبه و حبه او را در حق

مهربان تر از هر روزی که می بودم حریفی ساق آنکه هر روز بخار دیگر است

و از قافه لایق دهنده و زیاده بندگان مطلع السرایه آگاه به سرایها

و برقی امیند که ایند و از آن را هم من لا و ام لرحم کسته که نیست کس

معلی السولات دهنده خزانها ست و بسیار پوشیده است بر تو

چنگیز سرا و بنده کی اگر من کلا گیم که تیر از هر کوی نزد علی کلا نور

دو شن برادر و دشمنی من بجز ایما و تامل آنکه کرده ایند که هر راجع

و بی امینی و دوستی او برین کاران من لا شریک که نیست باین

رت آسار و ببلاد مملو از حور و شهرهای خنجران خان با طنات

ببهارت نهند به نیکو بها نور قلای تو در دوشن چش هر دیشتر

تأمل و جبار عیند تو کسده هر کردن کسی کای فی المستطایب ^{کند کلاه} بنده کلا

ساح اصوات شنونده اندام حشر پوشنده اندران دیو و تران ^{نورانیان}

لا..

و آفتاب کسده آنچه هزاره اندام آتش و لعل و نوا و پاش

مخمس الآفات و مملو از بلای و دشت اندام باریک و دوست

و از قلی و رزق و روزی و دهنده هر روزی خورنده من لا یضرع الی الله

انکه بکره اند و بها مکر و مملو ام الکتاب انکه تزدادت اصل ک

کاشک کل مکروب مرد رنده اندوه از هر اندوه بهیخته شایق انبساط و در

تساده دهه دله تنگد لها و یکانه سه لاسی که اکیست مانتی مورو

حاشا آرزینده خدای خدای آینه بد کاو خدای بی لیس کوی رنده که

نیست مشر او نهاده باد تم بختند و سه لاسی که اکیست مانتی مورو

بصری که لیس پشته از هر پستی خیر مع الا و کوالیه که باز کرده کار و بند و

زرد غن کور تر زردشی باله و دشی و توب من کور و بیک تر و بیک

مخلص خدای کشته نه کان من بده السهم والسما اکیست مانتی مورو

از مع کور مع بلند تر از هر معنی من قدس اسما و اکیست مانتی مورو

چند اتمه آسمان و تو خیم خد و نه به باری مباد که همه که بزرگت ناماد

تا عت الا و آج آفریننده روحها معادی بناء دهنده من من جبر الی و رزق

ای که کرد اینده ماه داروشی دیل بجزای ده بای که سکان نعم الله علیهم ^{النعم}

نیک خداوند و یک یار که کشته وقت الحیث والسلام خداوند در دست

۱۳۰

ذو الان خداوند امان بر میم براد المهدی که بی داند طلب خواننده

منه الا یاات الی که دور است فضا با بزرگ ماحرر لا ما هر که

یاری دهنده ای که نیست یاری کننده و را سائر که میبوت بترسند و عجب

خود
اورا ستر حکایت
ذو انبیا خداوند هستی کفر العطا بیاد بخش من یقین کلما که در سوره

تو از همه بزرگتر خواهی بود و عطا کنی و از همه بزرگتر خواهی بود و عطا کنی
۴۳۶

العلی
خداوند بزرگوار من را به مثل اعلیٰ انکه بر درخت مشرب کنی من را به نصیحت

بطلانی
انکه بر درخت مشرب کنی من را به نصیحت

انکه توانا است و همه چیزها را می‌داند و می‌خواهد که بر حجت خود مقبول الاوقات

تقدیر
تقدیر کند و به آنها مقبول الاوقات تقدیر کند و قوتها را بر می‌گزیند

انکه بر همه چیزها توانا است و همه چیزها را می‌داند و می‌خواهد که بر حجت خود مقبول الاوقات

حاجت
منش کل شکری نهایت همه شکی آنها را به نصیحت انکه کرد انکه

دو اهل و اهل خود او را قوت و عذاب منشی آرام دهنده چیز

تا ب نیت کند و حکم کند و این نیت کند و در این نیت کند

۹۰۵

۹۰۳

۹۰۴

آخر از او تا به نیت چشمت و انوار و بلا حاشی خداوند بخشن و بگری و در این نیت

خداوندیم بر یک سر از انوار نیت شود و سانه کانی من لایزال

اگر او را و در نیت عقلها و در نیت و العقل خداوند بخشن و عقل

۱۳۹

و در نیت و نیت خداوند و این نیت و در نیت و در نیت و در نیت

ما من حکم کند و بحق من هو نیت الشری که او سب در و یا رساله و در نیت

نیاید آفرینش رحمتی که نیت و در نیت بخشنیده من حری و بخشنیده آلت

من فی اقباله خیراته که در کلمات کبی او و در نیت و در نیت و در نیت

کثر لقمه نپ درخت و عطف مونس بندگ بر پی آرام دهنده من نزد ایزد و من سرانجام

آنکه در سنت نبوت است ذوالکبر و ذوالنور خداوند کردش و توانای دو اهدا

خداوند بزرگ و راستی تا پیش ابد و ثبات بخش و عطا من و پندار استعانت

آنکه او است بزرگ و بلند کرد ابد را حق من لا یرقی که یار آنکه نیست یاری

۹۳۶

و التوا اینه خداوند فریادی هست ذوالنور و توانا خداوند پناه دودا

۹۳۷

حسن الخلقی یکی را آفریننده آن قیامت نبات کند و حکم کند

۹۳۸

در العطف و اسرار خداوند بخشش عطف معنی القاب آراء کند و بندگ

دو من و عطف خداوند بخشش است من و اسرار و توانا و پندار است و پند

۹۳۹

۹۴۰

دو اورد و آنگاه خداوند بنحسب آنچه آنها منتظر احسانی گشته اند تیراج باز آید

۹۴۸

اگر کسی بیادماند ما را و نشد ذوالاسم و الامان خداوند این را پیش می آید و هر که

نمک و کوزه کرده و در آن بایند و رب الارباب و التی که خداوند نیکو کاران و بر کاران

ذوالعرش را پیش خداوند عزت و بختی بدو کند و هدیه و آگاه گشته

نفسه هم گشته خالق لافان آید و کار آید و در این لا توفی الا

۹۴۸

اگر نیست تو بر حق آید و آلا ترده و ذوالجهم خداوند بخت تابست

۹۴۸

ما هر آنکه در آن آید بخت آید و هر که بدو چیز آید بختی حکم گشته

خانی الارواح قریبتر روح معزای این عزیز شده خورد شده

خداوند انصاف و عدل را در همه احوال و احوال خود و در حقیقت بسیار حاکم نگاه دارد

۹۸۹

۹۸۱

قدم ایمن منتهی یکویی من لا یجانب افعیاد انکه خلاف و عدل کند خطا نماید

۹۹۱

۹۹۵

ربیع در حقیقت برده ایزد در حقیقت است و در حقیقت خداوند دانسته

۱۰۰۱

۹۹۹

رضی خشنود گفته و آسمانی خشنود و خشنود و خشنود و خشنود و خشنود و خشنود

قدم انصاف منتهی همان خالق نوره فرشته و روشنایی و در حقیقت و در حقیقت

عظم برزگوار این است و خشنود و خشنود و خشنود و خشنود و خشنود و خشنود

۱۰۲۰

و الا انما
بهرین نزد آری کان رب اکبر و انما و خداوند و انما و غیره و رب الا انما و

خداوند و در حقیقت من اسم کائن است و انکه کردن نموده و در حقیقت و در حقیقت

۱۰۳۳

بر روی که ضعیف نشود عروق نقصان یابی کند و بهی رکان در جم المذنبی در جم لوده نشود

عظم امن بر رکشت تا طریسته معنی الصغنا یابی کند و مسکینان در کوه بجز

یاد کرده شده بهر زبان میز الما کریس بهنری مگر گشتگان و ذوالرحه الواسعه حد اوله

مشق شیب الشاک دانده بر تمام کران عام القیب و باید نهاد عظام لیسوب

و این به اینها عظم العنوز بر رکش و بخش خیر الرزاقیت متفرق و در دهنی گشت

تعمود قهار و غیر ما که خیر انما عیون بهنری یابی گشت کاه یقیم (رجبا) امید و در گشت

عظام الحفقت و باید به اینها عظم عظم لیسوب اجابت گشت و دعا بهی در گشت

عظام الحفقت و باید به اینها عظم عظم لیسوب اجابت گشت و دعا بهی در گشت

و احد لم
من اطرا حیدر اکبر که نیکو بها معشر بودند و بسیار قوی الطیحات بر روزه

الحمد
ذو القوی المیق خدایه تو بی ثبات خیر النای حق بتزیه کفاید کان و العز

در تفت
خدایه عز و بزرگ ذو القوی المیق خدایه که قوی نجفی عظیم اسان بزرگ

کتاب الصواب و زیاده بختها تا سر المطمینی یابید دهنده ستم رسید کانت ۱۳۲

ما رج کل الموم و لم تدها مریم رسید و موثق یحزانت تویق دهنده نیکو بها

کانت الموم برده اند و بها حاضری فرود آرند و تحت هر که خرد دهند

واسع الموم بسیار آموزی و حق الینا و رحم الآخرة محبانه و در دنیا و دیگران آفر

کانت الصواب الموم دفع کنند بختها و بلام عوت فرید و می چو کانت

چنانچه فریاد من در ده کاف عالم الیق و الشهاده و بی بی جهان در شکار

میست زیاد من بملکه عالم المکیات و بی بی پوشیده و بی بی عظیم ^{الصدور} دای

دانا بر سینا عظیم الشان که جانی میزارد و بی بی بر سر برات کرد کار

عظیم ابرکات بود که احسان و از حق بیانش که عظم زیاد من ^{سید} در

دب الرش لیعلم پور که در حق بند که ذوالفضل و الکرم نه اوه احسان

عازد لب آورده کناه به کان خمار الله تعالی نیا آورده کناه

فاطر السموات و الارضین آفریننده آسمانها و زمینها یخر العاقلین بر سر او ^{سید} در

مرغ المستقرین زیاد من زیاد من غایه رغبه و غایت طلب جان

یک مطرب قول در حاربات قوای مطربان نوکی طاع

قرنی یک مانع بدلت سلم حتی علی قلا آل الامر بادى قسم ^{الدها} عزیمت

جهنم در دود در سلطه حکم نوری اول مانع طاب قاسم طاب

در در دود دام الطت قد می خورد لستط جیلده جا اوم هاکل لک

باز در دنی عهد طیب واسع لعل حکم ختم طاب نام جامع اصغر

زکی مانع حار ختم سلطه علم کینونان قنار علم محسن لطیف

مقدم عادل ملک سبب الاسباب صریب اول بلا یای بار ^{الطی} شیخ

قیام مرضی سلطان سلم مانع منوب عسائی حسن سلم مطلق مانع

محمود اعدا العاديين سادتي شدي وفي الهدىم بارها متدي بها

وفي الهدىم جديده دهره ام اللطف يتسود جايه رجاء كن ملكه مستطاع

وفي الهدىم بايديه منسوخه طيب سجدكم طيب هم الله تعالى بايديها

مالك الملك لطيف في عباده ساقط كل من مستطاع مالك العاديه دهره مستطاع

جنانا اكبر ديان يوالدين هم الطيب بايديها قبولا جي ضم كبر ستره

دلا شيد ساق واليه لطيف بها يديه جي هم من اكبر موصوف بها

الله كاشف اكبر موصوف ولد مقدس دام ربه بها ورحم العبد لوطك

صاحب كبري سوع ابراهيم قام بلا زوال احكم اكله هم دهره مستطاع

بري ناصر الادب اجرت العالين وحيد باري النور من موكرم كمي

۴۶۶ - ۴۶۷ ۴۶۸ - ۴۶۹

يس كاشف شش ايسط شينع جواد حب العالين جني موسع بعين

موسع البديع ثم الموجه وادشم مسم ثم الحبيب نوراني العهد

۱۴۵ ملك يرم الدين حيدر وشم الموجه فائق لخب ششم طلب من لاشه له

واحد نهاد ملاید لاسط البديع باري جيترا لا عازمه قاسط ادر

میرد با ثم موجوده ثم دیکل وید ودم انور مطر نور ساح سدا

ريج جلدن ملك ملوك يمين ثم الحبيب ولي المؤمنين وشم بخلا حرد

دوام ودام داتكيب فزده عدد مطلوب استوحايد وانه اعلم

و ۲۰ دفعه خاص و قیامت و اسکا که به منورید که حکما ستاخری نصیح
 نموده در کتب این مسطور است ۴۰ ۳۰ مجتهد تیسر و وضع عمل مشهوره
 مونی بود و قطعه ستال آب نمیکشید که کارند و در زیر بر مرغ و قدم حالت نمند
 و اگر سه قطعه باشد و یکی را محالین چیشش بر زبانی نماده در آن می پیستند
 اسرع بود در نایب و برای جوی غرض آورده اند که بر مضمی چینی کاغذ ایا از اد
 پی از دواج که اولش یک بود و آخر شصت و شش باشد یا شصت و شش باشد و گفته اند
 که بر کل نویسنده و آنرا در آب حل کرده به شکم چهار بابی که بنویسند و آنرا طلا
 کنند بکشد و اگر ایز برای سجون روز دوشنبه و قوم کرده یاد ساعت سیم
 از روز و سجون با جمعه و ارج یاد و زیر آستانه دندان دق کند یا بکشد
 رت او نکارد و زوی خلاص یابد و اگر بخت کریمت بکشد زمان او
 بر او محدود نویسنده و اما بخاک که مخلوق از موی و دوزیر مشک که با نمند
 میخیزد و شواذ رفق و اگر بر چهار یاده کاغذ کشیده و در عهد کوزه نمند
 و در چهار گوش گشت زانو دق کنند طبع از آن دهد شود و گفته اند ایام و نم
 با خود باید داشت که نهد آوج و چون قریبه درجه نور باشد و در تکی الشجاع
 و سعود و غری مایه آنرا بر چوشت و مو غارند حاصل آه نماده که در صوم

[illegible]

و اگر برتر نگاشته در بیع و برتری نبیند باید از بی آب مجرد ازان و این هم
دوین و اند که چون زجبت قبول و حجت نزد ملک را می کنند و بیست و یک
باید و زرد و زرا و اصحاب قلم و بیست و یک و از هر سلاطین حاصل شود و سر
باید و ساد و از خوش و جبهه غله و غیره می رود و بیست و یک یا بیست و یک
زهی موافق آید و اگر در سرفه می نماید بطالع اسد و فرزند از هر ملک
میروند و سفید و مایل و غنیمت و قلم و طالع و عاشر تا نهم و بیست و یک
ظفر و نعلین آفرین است و زحمت و مشورت و مروج خط است و بیست و یک
از قریب عاقلان و حایران حکمت اند چون نین هر دو در نین است و از
در مین عاقلان هر چه را می هر کنند محروم است از بدان و اگر در نین
و دیان به نین سامانند و نین و نین و برای بیعی عرف و حکام شریف
آفتاب بر صدف و نعلین است و طریقت کاستی معارف است و محبت
و وضع آن در میان حکام برخاسته و نین از بیست و یک یا بیست و یک
و حصول و بیست و یک در نین است و در طریقت و اگر بر بیست و یک
روی بنده کنند و بیست و یک در نین است و در نین است و در نین است
از بیست و یک است و بیست و یک در نین است و بیست و یک در نین است

مجموع در دو راه رسیده است تحقیق حدیث و توفیق زکاء اتصال به روح بود
 و مسود افشانی گشتن اگر زمانه طالع زنجوی خالی باشد متوقف است
 و عظمی در اندر آورد و هفت پنج این از کمال و توفیق و رای تالیف قلب و صلح
 پس از دین هم موافق افتد و از خرمی اوقاف غیر طبعی درین مراح گفته اند
 اگر زوج از زوج باشد کاه اجتماع نزد شرف یا در مقام با بر صنف یا خانی ارض
 کند حاکم آن بسطاف داند و بهر وقت فراغ یا بد بخت الله و اگر وقت نزد اله
 بود توفیق کاه اتصال توفیق در حال استیصال یا بدیده و در باب مولا
 شورا اجود با خود دارند و از اوقاف غیر طبعی که وضع آن درین مراح متوقف
 است و مردم که از عدله متحاب اند که در اوقاف تالیف می کنند
 روح دگر که صورت کثرت و بعضی رأیه طالب کاه دارد و امان رفت
 که ممکن است بطریق بسیار و گفته اند حرف هر دو راه آب شسته باشد
 محبت داشت افزاید و هیچ تحقیق هر دو حق شایب در آب خورده
 نکارند و مشروبات از آن آسانند و الله اعلم و اگر بدقت بود است
 در هر دو طرف و قد در سطح مشک و در طرف مذاب بجای و بهر دو که
 با قرصان نکارند هر یک از آن بهر یکی پاک و اگر با دلی بود تحقیق نیست فی

ایلی بشنید و بعضی گفته اند در شرف زهر بکشند و نهام و صولت قریب
 شوند تا آب که بطولیش خورده دهند که شراب شوری ستاند بعد از آن
 به آفتاب آساید و خوش خورده گردد و در بزرگی مبتلای و تفرقه باشد و آن آب
 هر که را پاشد مذهب و ضلالت گردد و چون در شرف زهر بطالع حوت که
 سیم باشد از غریب و قمر صعود نماید بر اجزای کائنات گردد و در باب
 مروت و انجمن ب نفوس تاثیر عظیم باشد و را و اگر نوع غریب شود نفوس باشد
 یا محرم مستحب تر است آفریننده و الله اعلم ۶۷۶ - بعضی بستر شباده
 و بعضی روح و به گفته اند که چون حکام شرق سترای بشک و نهام بر آورده
 بیند کارهای حاکمان از قدرت و شجاعت بهره ور گردد و در نظر مهابت
 میباید و شکوه و کاه اتعالم فرستادن ب نظر مروت بطالع حوت
 و تم و ذوق از برای سودن و صلح و انجمن ب نفوس موافق آید و حاصلش منوط
 ماند از کائنات صفیات چون تقارب و حیات و در شرف زهر بزرگی
 سیاه را آفریند کائنات و کاه بودن در حدیعی یا در اسرار
 عارفی گذرانی طول مدت آبادی پیش از رانی افتد و در شرف تمسک
 بر روی زده ب گذر از برای قبول و فله غایت آگاه میباشند

و اگر در مان خلافت کند بر اسواله محض ماند و در چنین وصول نفس به وجه آخر
 خایست آن نفس اما از دره ای بود و فتنش برسی از جمله دوستی و رشت
 نه مرغ نم زد که است و مانا ملاحظه دیگر او خایع باید نمود و از برین سرعت
 و خروج غایب از سر برشی باره می گفت و در ساعت آفتاب و در شش جای
 در رفتن و آفتاب آورده اند و بعضی گفته اند هر یک از قطع می رانش بار
 بطور آب می دهد و نام غایب برده بریت او نیز بر آفتاب می نهد و اندک علم
 بعضی مرغ منسوب دانسته اند و در خایستی گفته که در حال غیبت
 عطارد بمسک و زعفران بر حقده سینه و نیک سینه بنفشه استی آن اطفال را
 میدهد حدت و حق و وقت غیبت باشد و بعضی گفته اند که کاه بود و آفرین طاعت
 و خدا و تاد طالع و قف از غریب دیدن خات و شش و چون عطارد بر وجه
 نرفه رسد بگوید که عاون و مانا علما بنکام بودند و در سر طاعت
 شرط کردند و خایست ایت کرده اند و این هم که حامل آفرین است آب
 بهریت دست دهند بمحیی علم و باقی و شعر و حوائج به آسانی بریدند شمس
 از ادب باقی و این مرغ و در شرف و حیثی آورده اند و برای تعالی حوائج
 و این حرکت که بر وجه در شرف مرغ فصاح حلقه جوش در عاشر روز بود و در ماه جمادی

من کتد بر روی زنجیر یا بر چوبی مسریه و بخ حاملش در روز سه بار از جهت
 جمع بحیدر محفوظ ماند و نظیر و بود در رفع درد شود عدا ناسیبتی که سمود
 به نیت یا نرس منحل باشد و بخ ۱۰۰ بعضی بستره نیت کرده اند و ذکر
 کرده که چون در حالت طرف ستری و تدانند قریب به آب است یا تبارالت
 چنین کنند اگر باره زان را نه کام طلوع آفتاب که غروب است
 به چهار بار دهند که دود خود دانی بود در خلا می شود و چون حکام شریف
 ستری روح ناطق و سقر دوستی و قوی روح هم جان اگر آب کت شکاری یا آب
 جگر او بران کند که باریک و بی نوران سکار کتد و خواهد صل ماز و نور و ظاهر
 تا در وقت طلوع آفتاب زخم آلودنی از ایشان رفع شود و بعضی که نه
 آزار روح بایده کت بی نزد و چون حکام بود قریب به طرف و غیر
 اخم روح نریب بر خنده شیده رقم زنده حامل آن قادر کرده و در مس و نصب
 باید اوان بر چون تریش زخم بود ستری در سرفه یا در قوس برید زخم بله
 یا تیر سحر کی از غیبتی دست دهند حاملش را در سحر و تدوین و برکتی در وقت
 حامل شود و جهات از مر و اشرف بود و آفات و عدا ناسیبتی
 و ۹۰ ۱۰ بعضی نیت بر محل کرده اند و در حاجت او کند که چون تریخ

در نهان باشد و در اوج و زهرم بطور دوستی مشغول و عینک و زهره و رنگ
بر کاغذ کشند یا بر کرباس و جامه زان و بر بخت و اگر در مصافی بنی الصغیر
باز کند بمصطفی است و الله باید و اگر پستی دو کی یا جاعنی که میان ایشان
خسوس بود بجهت بعضی شرم و زدن بکشی نه تراغ و رفع کرد و بجا دارد نماید
و مشاء بر خایت که بقرین نهاده اند و بخت و نموده حایت قضا شمس است
که در بخت بود بنیاد هم اقاد و گفته اند که اگر ایس و رفع را کسی با خود دارد
و در شرمی صورت او نشود و مشورت که این سلا را حکما تا بلیف نقیص
خواهد اند و این هم آورده اند که بجز وقت بودی و جلد و شرف بر لری از
اگر بیا آتی کارند و بعضی در این اندر ای استحکام و دوام نیک است
و جلد از برای هم امور را اطلاق و حضور بر و قیاس میند افند و اگر کا
ر و در جلد و قریب اطلاق قریب مشغول شده مان یا نه بخت و در شرم
آفتاب از برای جدوت و شطارت و دفع کسالت و بطلالت هم گفته اند
و در جمع اوضاع بسبب بود و بلکه جهت نه صدی که آنرا نزد وی باید مرچیت
از حیوان در در شتاب آید و قیاس را مطلق و حیات را مطلق
و برای مطالبی که مرچیت از مطلق میبندد و در ماضی افند و اگر آنرا

۲۵
 اود بعضی در تریب زحل باشد قیاس بر آنست که اگر شخصی نیمی در بعضی
 برسم خلیق رقم زند آنگاه در چند زمان ظهور رفته و باید که نه در دو صفت مختلف
 الا وفاق با نفاق ستراق یا قه باشد و احد اعلم در ... حرفی سترگ
 در بار مردم در چند سرطان باشد و قیاس بر آنست که او یا متصل با و بطل دوستی
 اگر نه طریقه ربی کنند یا بر غیر آن همه آبی صافی شسته و بر خورده چنانچه
 سام باشد با دنیای او و از مدتی این باشد و اگر در همان حالت بر حقی از فضیله
 نفس گشته و چون قیاس بر آنست که قیاس که میانی بخت به آیه تمام میزنند
 فایده آیه مذکور از دین حاصل شود و اگر آن بود بر مردم داده و مردم شنوند
 را آیه انداخته چنانچه در این حاجت دهند و جمع اوضاع را حقیقی
 سر به برد و حاصل آن نوع از دین و طاعتی تسلط باشد و بر اعدای متغیر
 و بعضی را و طاعت دوزخ گاه گذرانند بخود و از هر خط و خورده تا که بر محلی بمانند
 کرد و مرکب را نهیب و فتنه و میس و قصید و احد اعلم در ... بجهت قدرت
 قلب و یرمید و غیر بر معارض و دفع اوضاعی تخصیصی قریح و دینا قه و در کمال
 حوله سکام برود و فصل در میزان برده سترگ با و وحدت خیر و منفی و منفی
 اگر برود و گشته حال را قدرت و شجاعت میراند و امر صعب و آسانی

اوست او بر سرده و قفل خلق صیبت نماید و اگر بر باد و بنزد زنگار رسد یا در نیکو
 و اگر در ساقیت بود و رفتنی نصیب نیابد و اگر صانع با خود در یکی و در آنرا به خشت
 و اگر در حارای آورند اگر گشت بر سر خود نماند و اگر بر بادش کرد و است و بعضی
 گفته اند که این بر این حواس مذکور در شرف و ضلالت است که چون قیام رسد
 و در بعضی و اگر در صفت صیبت و این با آن هم گفته فضلات باشد و در ۱۲ و ۱۳ و ۱۴
 هنگام شرف و غایت صیبت یکایک و در وقت مذکور یکی که رکنه خوف بود غالب
 گشته بگوید و اگر در حقیقت کثیر باشد و جمل کاه شرف و غایت که ما میرد و شرف
 باشد یا در حیات کماست گردد و در شرف زهر طبعی که است آوازها طبعی بود و سلاطین
 موافق و تقوی باشد و بعضی انواع و مبسوط و محبوب نسبت با این و دانی و کوب
 لوبی و صفت با غیب فسر که این بود و یا بر ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷

١٠٠ الفيلسوف

شرط داشته اند و شک نیست که فاصلع معلوم هر چند جبر بود بهتر باشد و بعضی گفته اند
 این نوع را جهت عرض مذکور و اطلاع بر حدود مستود کاف باشد حکایت که در محل
 در جهت یکم در جهت شمال و در جهت ثانی باشد و اینم آوردند که چون در جهت
 ثانی که قریب مسعود باشد و در جهت اول که در جهت شمالی که اولی در جهت شمالی بود
 از محوری در جهات قطعه نولاد نگاه دارند و یکی صورتی و یکی کشیده و یکی از آن آفتاب
 و یکی صورتی و یکی بر یکی از آن که در کاه محاسبه آفتاب بر علم قلب آورند
 و از آن بر خطی بر علم میهند و از آنکه به خطی بر علم میسر و از آن که در علم ساقه لک حالت
 الله انوار یا مید و گفته اند که نوع صورتی آفتاب دارد بود و از آن قرار قمر
 و از آن بر خطی از قمر و در میان نوع از ثانی ایلی باشد و الله اعلم و در مساحت
 مذکور آنست کرده اند و گفته اند که چون در جهات و جهات محاسبه و اول در جهت اول
 از جهت اول در جهت اول در جهت اول و اگر نکام و بیند او به جهت شرق
 بر لویجی از دست نگاه دارند و ما حوش در جهت اول و حکام مشرق و مغرب باشند
 و اگر لا بد قیاس آفتاب و بیستم در جهت اول و اگر نکام و بیند او به جهت شرق
 و در راه اول قیاس باشد و الله اعلم و در جهت اول و اگر نکام و بیند او به جهت شرق
 و حکام در جهت اول و بیستم در جهت اول و اگر نکام و بیند او به جهت شرق

گفته اند و بعضی گفته اند که در حلقه شرف مرغ و بودی فرزند انور اگر بزرگ نشد
 بشیر یا گاه و حوله آفتاب بر ۳۳ و در جبهه جزا و در هر مویه و در جبهه این برادر
 یا ۱۹ اذی ۱۹ کاسین و با خود و اسفندی شکر گشایش باشد و در مورد وصیت در
 در فصل و باب غنوه و ۱۹ اذی ۱۹ کاسین و با خود و با خود باید داشت که کسالت آورد
 و در پی محبوب و اگر حکام و مصلحت زحل به حجت و ختم در جبهه بی بر لوی از
 اسب نفس کرده و در خانه دخی گفته سکا نشی سالم باشند از آسب مار و کرم
 و دیگر خست و تریش بجای نرند از مری تسکین زن سلطه ام آورده اند
 و ۲۰ و ۲۱ حون کاه بودی و اسب و حوت و در هر مع از مری بر جری رگست و
 و مصلحت را در جبهه شرف و در جبهه اگر بر مصلحت بندند سفید باد و اگر در موی
 از پس حیات چیزی بیانی کرده باشد و مرغ نکود را بگردن خودی نشیند
 آوند و در اینجا گفته برود تا آن محل که مدقوف باشد و نشیند
 چون حکام رسیدن و در دین بر بهاسک راجع بر لوی و سخن منی کد خوبی که
 بجای آن و مصلحت و در مگاه کارگر باشد و اگر آن نوع خود را در مگاه جان
 خورنده تا در مویه و در مگاه کارگر باشد و اگر آن نوع خود را در مگاه جان
 بستر یا مرغ بستر و در مویه و در مگاه کارگر باشد و اگر آن نوع خود را در مگاه جان

مانده و خضه کنه ۲۳۰ ۲۴۰ گاه بردن قرد و شرف یا براس و دستم درجه
 جزو از افزای اوج رخ به در وقت مرصه عطارد در حد حائل آن در کتاب
 بار و گره هم مصرف باشد و اگر آنرا شسته آبش را در کینه یا شامه سالم یا در ^{۲۴} در
 جود کاه بردن عطارد و در شرف و قرد و جزو یا شامه یا در خوش ادره و ساقط بر باد
 اطلالند یا کاهادی و واره نام بخارند و با خویشتی و ادره از رای قلم علوم و سبب است
 آن و زبانی و حته با نظایند افند و اگر کاهی کاشند که در کز بر و عطارد و قرد
 با هم شسته با آن فیاده دهند به خصوص آنرا حق علم موسیقی و ساقط فانی و ادره
 در ^{۲۵} جزو کاهی که همسایه احوال باشد و قرد مسعود بنیله شریفین بشک غیر است
 را که خد گشته اگر چه جب صولع بر سر بنویسند فی الحال فیکسی یا بن و اگر حکام بدست
 در ^{۲۶} در جزو جزو و بعد از ادره بنویسند و خضه طلوع خشم درجه جزو را بر سر
 قرد بخارند که در سر کوهی باشد که هواش سرد و در حیرت که خوش بخوابد و در
 در ^{۲۷} در جزو ۲۶۰ در ۲۶۰ جود و ای جه و یا با باشد و حته در آن تو سئل
 در ^{۲۸} در حته پنج آید از برای آب حرق مریه یا بر حته درجه قوس بود و قرد مسعود
 و مصلوح است و هفت و حته درجه شنبه خالی از مریه و در بربوت است
 این حکمت و در کوه ایسی باشد و میان کاه کرد و برای شرکاهی در ترکیب

۱۰۰

بودسته باشد بر موت شتر به کسب و جنت کاه جونی نهادن و زدن برود و در چهارم
 درجه بود خالی اردیت و زحل در برج و فطوح آن درجه بر موت کاه درم
 باید زد و بر این که بسند جرف آفتاب در شرف باشد کاه طلوع و مسعود برست
 کو بسند باید نکاشت و جنت خود استر هکام بودی زحل در شرف با در ۲۵ درجه
 قوس یا در ۱۵ درجه و در قوس مسعود بر موت ایشان و در ۳۰ سکول را علی کرده
 و در سوم که بشد بر کردن کی آویختن و بیانی کاه در کد که جوی زمریت و با در
 محفوظ است و بدی (مستور) در ۲۰ درجه و وقت بودن آفتاب در نمودم
 درجه حل یا یوچ باشد ۴۰ درجه اسد یا ۲۸ درجه جدی و قوس یا ۲۹
 حل یا ۶۰ یا ۵۰ یا ۴۰ یا ۳۰ اسد یا ۶۰ یا ۱۸ قوس بر جوی سرنگاریه و کاه و جوی
 زمریت یا ۱۷۰ قوس و در جنت و در سوم غریبی کوه و اطلسم برقی لای نه ساخته
 بد و زید حاصل آید برکت جوارفت خود کرده و ضعیف و بد ازان این
 شکار مستندان ستوده داشته اند و کزانی حد نموده و خورجی و جند یاد کرده
 زجه انکی جونی در حال شرف مریخ و سعد و شکر و شکر طلوع و زحل کاسه کردند
 حاصل آن نزد نصایق و شرافت موقوف و محترم باشد و جریبی کرده و زینت مردم بیست
 و صلاح و زکاء و قناع بقصد استیلا با خود دارند و تر به هوش مراد آید

عدد و طهرت جمع

در وقت روز اصالج
 و طهرت

مرده و رتبه باشد و پاک و امن و مبارک و روایه و ایضا و تطایع فصل و جود
 بنکام ترف قیاب و بودن تو و دم و وجه حل یا جایدن تو یا و در دم صیان
 یا معتم جنب یا و از دم توین توفط طمع آفتاب دم رتبه خاک ۱۶ هفت هفت
 یا سه هفت از سنخ و از ادای ارواح و هفت و یک بر یکی آن بقوله قوله صلی
 علیه و آله که سلاطین اربعین ادبکار نمایند و علم مردم تحقیق صلاح اخراج
 و بیعت او را واجب خود و اگر کار خود را عطا دهد و در از جهت دید او مرخص
 و جواز یا سبب و در صیران بطریق مذکور و رقم کرده حواری متصدیه و مسالت
 بین الملوک و الهکام را موافق آید و خوف کار بودن در هر یک یا در ۲۱
 در جود حواری و جود کاید در هم تلیق باشد که هم علم مردم محکم و در وقایع باشد
 حواری در امانت قبول و ضعیف و ضعیف کتاب حاصل و این یاد بخت ایستاد
 با او است اما در و فساد آتی و انسته اند و اگر وضع آن در حاله سر مستقر یا بر
 از شعاع و استیلا و دو غناد و با هم از اوقات حواری و جود یا جود
 اقامت نهامت و در راه محوطه باشد و معاطف است و سر و اجرت بسیار است
 رود و وطنی بکان و پیاده و در از سر رسید قدر از کثرت سیر کلا یا بد و فیکر
 ایشان استیلا یا بد ۲۹ در ۲۹ را جان یابند و بود فست یا تار که در حاله

شرف قریب از انبرد تا طریقیست در تم پند و اگر هنگام بدنی و فعل و در شرف یا ۳۵
در حق تو و قریب غنای السحاب و یریب و طالع ماضی و اگر تحت الامنی باشد بتیرو
بر تحت اذن لاد مکاره حوز ناگنجی یا دقت که استیم کند محفوظ باشد و کس را در آن
یابد و حمل آن که یزید اود تحت راسته آید هر جا که رود او را راه دهند
و بنیان داریه حاجی سلامت باشد ۳۰ در ۳۰ آورده اند که دو عهد دولت
نوی آرا ضایت جبارک دانستند و هر سال دو وقت یحیی و قیس بخارا نو رقم
و بدی و بی افکاح بختی بوم که مشی و نای حلال از خود حذا مکر بدیست
و حق با مکر و زردی اذ ناره و سعادت بی اندازد روی باید و موجی بخت
ریخت رسد و اوجوت طغات و در و طاعون و سیاه آفات و عذاب و طیات
و در آن باشد و این م گفته اند که خون شری را مرضی مانعی باشد اگر بی ترنج را
هنگام وصول آفات ناول جزا نماند که بیوقوف بود یک بود و ملوخی اورد
برخ رود یا رحمت بر رخ شری کنند و در آب اندازد و آن معلول آب او سر آت
اشاید و سه روز بخان آب غسل کند و او را یزید آن مرضی و خود مکر و سر را
تصنیع معصارت دارد با ملاحظه حال دین بویستد هر کس بخورد دارد هر کس دق
خداوند هر کس در و برن و در حال وصول زحل بقدره راس و یزید نه در و حمل

یا در وقت و خشم دوش غریب بر او می نماند و برود که می کند نزد او که
 نزدیک باو باشد می بقیه تحقیق از آن بر او بد و چون آن شب چهارم دوش بود
 رستم دوش طلوعی آلود و در نیدی سیاه چرخه بر آفتاب می نماند و چهار
 بر بالای آن تیره طغیان برای خود نماند و اگر آید شمس هیچ نشود و میل بسوی
 ناقص بایست ساعت تا شمس یک بود و بقیه بر آن نماند بایست و اگر زمان نماند
 مربع بر آن نماند و در تحت آلودی بود آن شب از ۲۲ ر ۲۳ هجری بر هم دارد
 و روزی نویسد که در هر خوش طالع باشد مع تعلیق او بوقت هر یک با خود دارد
 و عزت شدن در دنیا این باشد و سزاوارک آن ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱
 طالعون و دیا و غیره و او ای دین حیات قرب و مشهور است و حکما شمس
 بکشد دفع طالعون و دیا برین شکل و در ده نوبت جبهه ی چون در شوی بود
 طالعون و دیا تمام واقع شود که اگر یک بسیار که چهل و نه نوبت باشد بسیار
 و حدیث و دفع در شرف کی ریش ن نویسد ملاحظه حال و واقعه بسیار
 و لا اله الا الله و در شرف ملاحظه حال و نوبت بطالع که آفتاب و شمس
 آفتاب و شمس از طلوع و شمس تا طلوع تمام در حواله آن یزد
 که در دفع طالعون و دیا تیره و غنیمت و در سوسه و فی الحال می کند و بنده از انکه در ۲۸

[illegible]

[illegible]

يا من هو فوقه ابر عدوك يا من هو حجاب حق حجبك من الربا يا الله الابن الابن
 يا من هو في الاسماء تدور يا من هو في البؤر ضاوة يا من هو في البؤر حجبك يا من
 هو في القلوب حجبك يا من هو في القلوب عدوك يا من هو في الارض ابر عدوك
 هو في الله وحده حجبك من الربا يا الله الابن الابن الابن اللهم يا وليه
 ويا آو يا خفي يا رب العالمين اسالك بحق هذه الاسماء السبعة المكررة ان
 تصلي على جنك وصبيك سيد الانبياء والمسلمين محمد ع وعلى آله وصحبه
 اجمعين وعلى جميع الانبياء والمسلمين وعلى ملائكة مقربين وان تصلي على من
 يا الله يا من في اجابات يا من هو انت الذي تحت ارجلكم اقبل على من اسألك
 عليه برؤوسه وسلا يا من هو انت الذي كسبت الغنى عن يرب علم ووجهك له
 اهد وسلمهم معهم برؤوسه من عندنا وذكرى لمبايد يا من هو انت الذي تحت
 يونس علم من بين الحوب وسددة البحر والظلم اذ نادى في الظلمات الابن
 الابن سبحك اني كنت من الظالمين يا من هو انت الذي سمعت من اركب
 علم ووجهك له علما زكيا يا من هو انت الذي شئت على سوي وهو علم
 وقتنا ما وتوهمنا من الكبر العظيم يا من هو تحت يوسف علم من الجب
 يا من هو انت الذي ردت على صيوت علم بصراعه ما شئت بما

از برای دانه های سبب و ترشیم در ۳۱ و ۳۲ مسودت ترش
با خود دارد آموختن هر دو رویه آن را در ۳۳ مسودت بعضی
هر یکی با خود دارد صاحب جاه و متولد تولد کرده است ۳۴ مسودت
بزرگ چون در هر دو طرف یاد یکی از آنها باشد و در هر حال مقصود
بنظر بدست این سکه نویسد هر یکی از خود در ۳۵ دائم در خان مقنن مقصود
باشد و هر معلوم هیچ احدی نکرده و خاصیت بی نهایت دارد ۳۶
مسودت بعضی در طرف آفتاب نویسد یا ملاحظه حال تو و انعام شما بموده
هر یکی با خود دارد در بی و زمان محبوب و معشوق باشد ۳۷ مسودت
بعضی در هر دو طرف یاد یکی از آنها باشد و در مسعود متصل باو بنظر بدست
این سکه نویسد هر یکی با خود دارد جنبه با بعضی و طریب دفع باشد ۳۸
مسودت شتر از برای گشایش دارد و دفع در وی سبب ۳۹ و ۴۰ مسودت
بعضی در هر دو طرف یاد یکی از آنها باشد و در مسعود متصل باو بنظر بدست
این سکه نویسد هر یکی با خود دارد در دفع در وی معنی گشوده کرده و آب
فتوحات فتوح و محبت بسیار پاید و در احوال و نماز ابدال و در کار
در راه محمود و گوی او هر خط و حروف ۴۱ مسودت هر یک از برای

و نسبت در علوم و احوال سلطی و عبادت تحویب ۵۲ در ۵۲ منسوب
 برای هر کسی با حود دارد چنانچه از شمس تا این باشد و منسوب کسی کرده و اولی
 وجود ظلمات این باشد ۵۰ در ۵۰ منسوب نیز برای هر کسی با حود دارد از برای
 طلب عزت و جاه و قول عند الهام نصیحت مژگان و تحویب ۵۱ در ۵۱
 منسوب بمطالع هر کسی با حود دارد بر یک مرکز و سلاطین محکم و منسوب
 القول باشد و سلاطین از غن و بی تجاوز نکند ۵۱ در ۵۱ منسوب برای
 هر کسی با حود دارد و این باشد و منظر و منظر و منظر و منظر و منظر و منظر
 ۶۰ در ۶۰ منسوب یعنی برای اهل علم و قول نزدیک سلاطین و علما
 بزرگ ما نسبت ۶۰ در ۶۰ منسوب نوع از برای فتح حصار و گرفتن
 قلاع و محراب برین و بر علم چنانچه در ۶۲ در ۶۲ منسوب بزرگ
 بر برین و منظر و منظر و منظر و منظر و منظر و منظر و منظر و منظر
 بر منظر هر کسی با حود دارد هر که بر انصاف و دین و بر پایه ۶۳ در ۶۳ منسوب
 بکل این شکل نصیحت مبارک و منسوب بجهت مراد و منسوب بکوشش
 حاصل کرده و نصیحت بسیار دارد ۶۵ در ۶۵ منسوب برای چرخ
 و صعود از برای باشد این شکل بزرگ هر کسی با حود دارد و حاکم او چنان

و ادعای ثابت و ولادت ابراهیم و یسوی مختلط بود و شد ۲۶ و ۲۲ صنوبرت تقر
هرگز آخورد دارد هر صفت روستا و بی یلید یکساید و هر که بستی در کا و لود واقع شود
و ایوان شوقه است متوج کرد ۲۶ و ۲۶ صنوبرت جسطار ادوای حلال حاجت
و قریه ده ملاطین و وزیرا و ادعای و ادعای مباحثت ۲۶ و ۲۶ صنوبرت
زهر برسی، مرده در دریاها از دانه ابراهیم و اینه باشد و هیچ دانه ای و اول
و می تواند در ۲۶ و ۲۶ صنوبرت نفسی هرگز با خود دانه دست و در بانی صنوبرت
و حاسه ادا ادوی کزاد و کشیده کرد ۲۶ و ۲۶ صنوبرت بیخ خون بیخ و درخت
باشد و قرص مرده صنوبرت و منقوع است این صنوبرت هرگز با خود دانه در دست
در چینی و غنرت باشد و در فایض قیاد با خود مختلط از شمع عادی ۲۶ و ۲۶
صنوبرت مره برسی با خود در ادعای ملاطین و اول اینه ۲۶ و ۲۶
صنوبرت رطل مرده و رطل در غنرت باشد یا در بی رجا یا جید و اترق و در جنت
و قرص مرده صنوبرت و منقوع است این صنوبرت هرگز با خود دانه در جمع و اینه یا
این باشد و در شمع هرگز که باشد و در عادی خلاصی با دانه ۲۶ و ۲۶
صنوبرت برسی با خود دانه در رجا که رطل و در حلی او را برسد و در غنرت همان
باشد ۲۶ و ۲۶ صنوبرت برسی هرگز با خود دانه در و جید و بیخ و باشد

و سست پس از بحر نری ح الله مرحله کند و مت باید چون حمل ام مدد سی و یک
 روحیانی باو گردد فرساند و از سر جی وافی یعنی با سده ۱۰۰ ر ۱۰۰ نسبت
 نیز او باید شود و باید و شود و بود و به سر است حوت ۲ ر ۲۰ نسبت
 دعد و هر کسی با خود دارد و معلوم بر روی کلاه کرد و علوم به سانی که کد و اعم
 ۱۰۰ ر ۱۰۰ نسبت و هر از برای طلب عشق لغزیت و لذت و ساد کاهی است
 ۱۰۰ ر ۱۰۰ نسبت عشق از روی دفع مزاحمه و قلم هم و جایگاه شایسته
 ۱۰۰ ر ۱۰۰ نسبت و دفع هر کسی بخود از هر که بخود میگوید کار کند ۱۰۰ ر
 نسبت عشق از برای دفع شکر پیکار روح نری عشق کند و خود از برای علم
 بشی با و نزد هیچ لشکر و مایل او را نیاید لاکه بریت و دود ۱۰۰ ر ۱۰۰ نسبت
 و حل بر کردن اسب به هیچ اسب بدی شکر ۱۰۰ ر ۱۰۰ نسبت و از برای
 دفع طغ و آفتابانی بر سینه و در بدن آنجا و در اوقات با و برده محفوظ اند
 ۱۰۰ ر ۱۰۰ نسبت و برای دفع دنیا و دفع و علم و شتم با سست
 علم بر ۱۰۰ ر ۱۰۰ نسبت و از برای دفع کاد و فضاحت خیات ساسیت
 و حایت فبا و از ۱۰۰ ر ۱۰۰ نسبت و در برای امت و حمت
 و حوت و در حایت حوت و حوت ۱۰۰ ر ۱۰۰ نسبت

برای طلب زمین و جری و شاد و لذت و شاد لای نهایت نیست و محراب
 ۱۰۰ ۱۰۱ منسوب بهش از برای جاء و قول و ملک و سلطنت و اکابر
 و اشراف نهایت نفع است ۱۰۱ ۱۰۲ منسوب بهش هرگز افزوده و بدست بر
 و همان نظر و قدرت باید ۱۰۲ ۱۰۳ منسوب بهش از برای عزت و شرف
 نزدیک علاوه زور و قضا و اکابر و اشراف مناسب است ۱۰۳ ۱۰۴
 برضای او برای طلب مادی فکر و استنباط علوم باو یک مناسب است ۱۰۴ ۱۰۵
 منسوب بهش از برای حصول جمع مرادت و دفع ترده های و بر گردان نهایت
 نفع است ۱۰۵ ۱۰۶ منسوب بهش از برای بقی و عود و ت و حضورت میان
 دو شخص با حاجت کثر نویسد و در خانه ایشان مدعی کند انواع شرف و ت
 و میان ایشان بزرگ شود و با ملاحظه از جانب مناسب است و یک و سه و ده
 بر طرف آن نرسد که نهایت نفع است ۱۰۶ ۱۰۷ منسوب بهش از برای سز و در
 و خشکی و طلب میشد از هر نوع که باشد مناسب است ۱۰۷ ۱۰۸ منسوب
 بهش از برای تحصیل علوم و کاد و بزرگ نفع است ۱۰۸ ۱۰۹ منسوب
 بهش از برای صلح و صفای بین دو شخص حاجتی کثر نویسد و در مسکن و در ای
 ایشان مدعی کند نهایت نفع است در امر و کرده ۱۰۹ ۱۱۰ منسوب

بنشین هر کس با خود دارد مینه غالب و قادر باشد و حاجت بی نیات یا بد ۹
 مسرت برنج هر کس با خود دارد نزد اکابر و اولاد و تراک و اهل سلاطین و متوکل
 التوکل باشد و درین باب بقایست ۱۰۹۱ ۹۱۰۹۱ شویبت بنی از برای طلب
 جاء و قول قوله نزد یک و در آن و قضاء و عطا ما است ۱۰۹۱
 مشرب برنج جوی و در آن و شرب با سدی و یکی از آنها با عید از اخلاق و شرب
 و قر مسعود شرب با بر نظر مرده این فکرا بنویسند هر کس با خود دارد از شرب جمع
 اعدای جی و انسانی با سدی و در آن الاوقات محفوظ و محرومی از جمع مکر و دست
 و بیلیت و در آن الاحوال و فادخ ابدال و در کار و در حضور و جمیع که را اند
 و درین باب بقایست ۱۰۹۱ ۱۰۹۱ بنویسند بنویسند و در وقت
 و در هر مح که ملکات و اوصی یک یک یلایم اتفاق اند فلان که با شرف آید
 یکی از عوایات سیاه نیره و شرب با سدی و میثم و دریا اکثر قوی حال
 بنویسند قر مسعود و در آن و اوقات کل و بنویسند بنویسند از اطلالی موافق
 آعدا کرده و عات صاحب تمام سازد برای مستقبل حق فواید شرب
 و تبحر لایف تر اند بود و اعدا علم و احکم ۱۰۹۱ شویبت
 بر سر از برای طلب پیش و فراغت و لذت و طرب خوابست و بنویسند

منطق م ل و ن

جوشه نطرح سالت تارخ ما
 کتاب و انکه کنایه کتاب
 کتاب و دو کج و زنی شاد
 ز مردم نان بود چون کج و زنی
 نکره کسی نشانی از سر و پا
 بدو چون که آهوا او بر سر
 بحالت کتاب و امانت کن
 عرصه که بر سر و مش در کنار
 نگذار و را بر حلقه و بر
 عزیزیت باید عزیزش و داد
 کتب جرح و نیدی و یا فق
 بدست از کسی مکن خود آید
 کار هر از اعلام و کی
 نه سخی و کی در جهان

نوشتم تپی برون خندا
 خندا بود چو ز خورشید
 نرا و کج بخت شهر یاد
 خندا بود از بهر یاد آن بود
 مانده بود در ده غرق نان
 بهر دست منو از جوی برداشته
 پیام خندا انکه آغاز کن
 هر کی به انداخته ام داد
 بستن از او را بر او شک از لعل
 که کردی عزیز جهان در و نام
 بکشد و دو کج و زنی یافت
 که بر کام تو کست جرح و زنی
 که سیت نطرح کج و زنی
 که بر تو یار و زنی از آسمان

بکی سر به زیت و بنت تست
اگر ز نیکو تست کی اندیک
چنین جوهری هر که یاد بدست
دهد لعل و گوهر بنادان غور
در لعل و برق شایان منده
در بیا که نه ز عو کرین
ندام کین پیام آثر ثواب
ایندم خاست از داد و کفر
چو چشم خیر اصب بود
نگردم بد اندیشی جو کفر
چو رنگی ستر می اندود و ز کار
بدینم در انجاد اهل صفا
که دوزخی یکی بود شده و دوزخ
هر روز می شد بهر و کوه
یاب پایان رباطی بدیند

که شمع مقصود و وقت
صوکنی عالی بهشت کی
بنادان دهند گوهر خود سخت
که خیزد خرم و داد و نگو
بکار بر حردت نادان منده
در حرف کردم بایسته است
و یا خود به نام برقع و عذاب
که پیام مجر ز لعلی نضر
هر نیک حرامی احباب بود
که را جندم در کربان سر
جوید کرده چشم یکی حار
روایت از شاه رسد صفا
ز تهری بشوید می شد نیک
که تا کنت از دوزخ راه است
بیک رخت خود را در آید

بشخت اینجا یک خوش بنام
چرخ خاست از خرابی که مرد
بکش سافرا آید ز راه
بکشت این درخت آن جوان
مران رخ بر کند وکت این غیب
نه پسته نه پایله خورده بدو
بکشت این درخت آنکس سیری راه
بخشید آن مرد و رازمان
مرا حرقه بیاورد و قسیر این
ز لطفش راحت آید آن
مرا دهنه قرآن بود ذکر
اگر نیک فردوسی نامود
ده اینجا یک مدح کبرانی بود
چو بخشید او را خدا از گم
شینی ندادم به پیش خدا

پاسود از رخ واه در اند
بکشد و دو کوفت اندر نیت
به بند الاغ خود اینجا یکاه
یکی مرد و یکی بد اینجا یکاه
سافراسته ناکامی شب
چو ستاقم انکه در آمده بود
به پنی لطف ز دانی و غمرا که
خداوند روزی ده مویان
غریبیت جزیرا باین
کیام سعادت یزد و جهان
چو ایت در روز و شب نکر
بکشت نه نام و نصرت
بیاورد حق و صف قرآن بود
چو باشد چو بخشید بر این گم
به جزب قرآن و اله عبا

... در آن روز ...
 ... در آن روز ...
 ... در آن روز ...
 ... در آن روز ...
 ... در آن روز ...
 ... در آن روز ...
 ... در آن روز ...
 ... در آن روز ...
 ... در آن روز ...
 ... در آن روز ...

ای کاش خدا این کردت از آن
 حوائی لذت و گنج رسیه
 گوتم به پیروی بعد از حقیقت
 درضا حوائی که بگذشت زود
 چه حاصل این طریقه ساله
 حسانم علوی که سر تا پیر
 خدا گفت عام کسی نیت
 کسی که برتر شد ز من و نهائی
 بد خوش آید این چشم است بکر
 ترس از خدا و مبارک
 سازد و ما مشغول نمک
 بد بنده و لطف و دولت
 یکی بوی نوحه دی از صفا
 بی ساله و در جهان خراب
 حل ساله این زمان باز بخ
 هر دینی که روی هر زمان
 عوی سیه شد سبزی بدید
 در نایک رفت خوائی بین
 یا زار و بن نکریم سوز
 که شد صرف در منطق و عقل
 به قول اولم نیست چیزی در ک
 که ترسد و من و زهد این بیت
 یقی عالم انگس بود و در جهان
 کبی خواند شیدا و بی پروا
 و دستکاری این است و سر
 که از پشانی شری و خوف
 که از وی جگر است و ایم بخون
 که از بنفش زنده در صفا
 بکیشم و آخر بند خراب
 که در این جهان خراب جو کج

۱۲

ای کاش این جهان را

بروقت سودی و نرختی

هم آفر سرایید بشو این جهان

توانا بذاکت آنرا بالا و بالا و

جوانی سید شرف الدین

پیش کشی کردی کہ

سراجام دنیا حوائز ثنائی

یقین دانی کہ مرقد خوارزمیہ

روٹیاں گلیں فی چور ڈیڑھ روپیہ

بدلت کن و را و حق استی کر

وہ جانتے ہیں کہ ان کی کامیابی

بذکرہ کن عاقبت نکو ہو

صحیح نسیم رضا کی قسط

کتابشوی پنجم ای عمرت

گرفتاری بدین ای شهر

یہ کہ حضرت اقران جا

گہری رعبی روی ہنس

که در وی نه اند کسیها و نه ای

یامش بخ سوری سرور کمالی

حراماخذ از این مخالف شرع

هذه رواية عن

کار و بارش به این است

کے کہ جو خا عات کہند

تحت

مجلس آستان قدس

از آنکه مشهور است که

زمان قضاوت

دور و زمانہ

2000

فہمہ شاہ

طابق و با این روش

172

نهان جزئی اثر و جری
با تاشیم و گرم زار
که رای خنک داریم پیش
درینا که دایم باشد حیا
با تاشیم بر روی حای
بروم زخم و کجا عریک
درینا که راجعت و دور و راز
با تاشیم یک ساعت
درینا که گشت و رفت خال
درم سوخت و جدم گشت
حرم و این خور و ات و خور
برای این غم جان و گرفت
به کینه جای مهر و است و دم
بجای که جدم و غریب است
رای آور و غمت که دایم است

نیکو کسی بهرست زینست
بخود نام خود بدایم زار
نیای کسی مهربان تر و خوش
ز عیان بهرست و ز ط کناه
شیم و دلد و سخی برای
که با من بگرد وین غم می
نیای ز زادی و بیک و ساز
که به دین نیایم ما حلقه
در دم و منب و جاد و مال
دل بر ز آتش چکر بر ز غل
کسی را که رای خنک است و دور
که بنفشه آتش جان و گرفت
کسی که خنک و دلد و غم
کسی که خنک و غایت حراست
همه و غریب بود و فرست

نزد خواب و اینها پس و پیش تو
جو خرد از خواب غرق آید بدنی
کون حرف که داری بدست آید
ز دل جیب دینی دوزخ کنی
حرکتی بدنی جیب دنیا زده
جو بدو نماند و بکف خفتن
خود خواب کم کنی میان هیچ
توجه بحق کنی رعایتش بکرد
پناه خدای زود و شب خویا کنی
بذکر دایم و بی هیچ دوام
جریک هست زین بگذرد ایست
کی کاوشی و کی خوس و خر
کی مار و عقرب بر پستی خزار
کی دیو بر پستی دجایی شست
بگویم اینها که دنیا نیست

همچو شمشاد بر دل ریش تو
ثقیف شود آنچه گویم کنونی
بر ترک کن آنچه باید بکاود
که نا از خونی نگرین بخت
هر آرزو شوی بجهل بسل
بباز آن زمان باد و نماند جریب
بر فکر دل را بی لای هیچ
که ایست این کادو دان بود
بگذرد از خونی و بد و رویست
شود کادو بارش سر ساقم
در کون شود حالت ای و بدیست
کی کرک و در و باه و کی سیر خد
که هر جای که می رود بر قطار
زین پستی و ذریع بی آید
برنج از کی حله اعلاست

اگر دو غریب پستی قیام
می گاه در خیمت خود و حرا
سک و نرس و خوک و بسم هر چه
بلک و دود و شر و کک ای نسو
اگر دوسری پستی بر یک
و میسای بی روع و بی آسپست
زمین و حرمت سطر شده
اگر خانه پستی و محلش خراب
هر دو نام خود بدار بی غویک
ترا خانه دل خراب و بی باب
جرا چاه پستی و مردانه و او
شب و روز و در و در و کس و نام
شب و شب و روز و داری کنی
بجوی سرمدی این فتنه شوم
م از راه صاف و نه هر یکی

و یا باشد و بخواد و تو فکنت
باید با تو بصدای و صواب
هر خلق بند باشد ای حق پرست
صنعا قوراندینا دکر
بر و صریت مکر جینت کر یک
چو کرم که بر تو پیاید کر میت
هر کار و داریت بتدل شده
باشد و در دست و افتاده
که تا واقف از تر معنی شویک
حریر وای خفته است یا نکر خواب
بکار انداز ای بلیس و نهاده
یک جا نشسته که فتنه مقام
به فتنه یک خویشتن خواری کنی
که تا نرم کرد و به سست جوهرم
بتدل غری شود پی سیک

به پستی بگویم و در پشته آفرین
درختان بار آورده و داد
در خانه ها پستی از فراخته
به پستی تو خرا تا بر از طمام
غلامانی به پستی که هر یک مرده
دره جایی و کلبه به پستی نرس
هر آنکه حیرت می آید
ببین نه می بیند نمک دلی و در
مکر و دزدی و زور و دزدی و دزد
از به در که کون نمره کار و بار
بسر و عرج و عورت است شمع
هر صورت جوان بریدی و خود
ز جویان بریدی و کشتی ملک
تجی آن را در صورتی و در
به پستی و در نور به انبیا

در سیاهی پر رزخ و آب روان
هر چه به پستی بخور و نماند
هر قوشی ز چاه و انداخته
پا به پستی و پستی و پستی
هر چه به پستی و پستی و پستی
که نشیند به پستی جان از کس
به صورت خوب و زیبا بود
که دم است و نه به جای فعل
شب و روز و در کار و خود
که بیشک می خورد از کار و کار
اگر بشود و ابد ترا به طمع
یقینی داد که رستی زهر مرید
کون جز ملک و ملک و پستی
در پستی و پستی و پستی
ز بهر سیند و ز بهر و سیاه

| | |
|--------------------------|---------------------------------|
| بسیار بدایت که گیم دگر | که هر چه گیم بود مختصر |
| جوانی در خرد بدای هم | کتاب معانی بخونی هم |
| اگر مشکلی بدت هستی راه | به هر خود لاری آنکه پناه |
| که بی هر دقتی نیاید بکار | مهر بازی پریت و زار |
| شیبایی بودست یابند زود | به خیران و دافقی نه پستی و نمود |
| ترحمه و اندانی از انفاق | که در کار خود جلای جاهلی |
| ز دیار بی عجز و خواب | برین راحت نیست فدای |
| عای غری درین و زو بوم | که شاد و دست بین نفس شوم |
| نازی که گویم دعا و تقصیر | که مانده بار پند کوز کانی |
| یقین شدی حد مکر و حسد | که کاد و دوات سرزد غل |
| اگر علم هر مدی و عام شدی | کنی مکر کردی که سام شدی |
| غزوی بخود راه دادی چنان | که چند یوزبان زان پنهان |
| کوت دره سر کوزه آنکه دمی | فرایند تو هر زدن با می |
| علاجش ندای و عجز و داد | مکوی سرودت از اضطرار |
| بود بک کما می به جنت تو | که آنیک بک بوم در است |

ندانی و فزاید انصاف کنی
 ز تو کیت مادی قرای بی نوا
 بپیر از دین ضلالت در نزد پیر
 شنیدم که روزی رسول خدا
 بجای بنده استاده بخوفد با
 علی صاحب یک یک رسید
 بر بکشا غرای صغیر
 ز اصحاب رسید شخصی ارد
 بکشا که بافتی کردن جهاد
 پس آنکه بیان دو سلیقه مؤثر
 بکشد که این صی کسی بجمع
 جهاد کرات آ که شوند
 ز پستی که بفرایک و یک
 که کوی کرمان که م نبود
 که ز منی بهر شکم سرگرد

لا یجوز ان یکون
 فی جهاد الا
 مع جماعه

و اشیای بی نفع و مانی کنی
 که خواهی که خواست عالم ترا
 نگریدی حلالی از عذاب عیس
 سر مردمان شاه دینی مصلحت
 که اصحاب و آئند از عرا
 هر ذکر که بمان بصورت شدید
 که است این زمان وقت سودگر
 که بی غرض جود با باز کو
 بود این معانی علاقه شد
 اشاعت نمود آن شد خوب کنی
 در اردی و او را بخود خنوع
 به دست خود را به این در شب
 تامل تو دی بنان جویب
 و یا صغیری کرد انگاه و شود
 زمین بشنوا بر دل بر مرد

شیدم کی بوسه چو شد بادشاه
 زده لثه مصر آباد شد
 هر روز کستی ضعیف و زرد
 رخ جوهاش بشد بجای کلا
 طبعانی عاقبت بنزد آن نانا
 بکشد او را که ای بادشاه
 بکوتن جودرت بود در درون
 بکشد که در دهان من حدیث است
 که تا من شدم بادشاه جهانی
 بکشد کایه بادشاه سینی
 بکشد مرا تا من بکشد ادا را
 جوش سیر خورد طعم و شراب
 نه ام که احوال چهارگان
 حلقم کند تا کی خطه از دست
 که امم دین غصه زنی ب

بکشد و داند حراس سپاه
 دل و دمان خرم و شاد شد
 جو تختی که باشد در دوش نگار
 قزاقش بنویس یک جایگاه
 که میک سلانه بودی جهان
 چرا رنگ رویت حسن شد شاه
 که ساییم آرزو علاجی کنون
 خندای جهانم دینی ناظر است
 تهره و دکی میر هرگز ندان
 جودا بجایی جود بر خرد کن
 که باشد که یان بی آب زمان
 شدم خاف و خونی بخشم نبراس
 چه گوید بر می رود در جهان
 و دام آمد در حس عزیت
 که آسایشم بیت دور و در

با فتنه احوال موسی دیگر
اورا ختم که او برده شاه جهان
یکی برستین لکن در برش
بیایش بدی خارج از جرم خام
بنده من به نام ذکر هیچ جز
یکم خنده بود و حالتی جنان
کنون بسکه این ساز و رود نرس
که جود پوره احوالشان و جهانی
نخستید بر تهنه جمع کا
حبش ذکر فتنه امن صحیح
روایت کند یافنده آن زمان
که روزی به پیش در سر زخده
بر سیزده ساعد و روی بر
بیدم نمی بود لطفش تمام
بکنم که جام فدای تو با

که چون بود احوال او سرش
بنهانی او بد ذیجی و زمان
کلاه شایعه که بر سرش
بدستش بجا بود که راستام
که از ده منزل و در جهان یک پسر
که تا او نبود ی یک نای مان
یکی جلد پنهان کسر
خودند هرگز دی نماند
چون که او به جیب آید
عبادت و حسن آنس طبع
انان سرور دین و شاه جهان
نخستم به از عجم و حیا
جیت و شک دت برده و دگر
که در روی تنه جمع قطاطام
چینه به چشم تلای تو با

مرد به نامی که در عالم اند
 جدا شده اگر تو طمعی خودی
 نه آخر خدا عز کرد کلام
 بکش که اخوان پیشینانی
 که پیش از من اجماعیک بنده اند
 سر آن خرم یا نایبی هم
 کم هر دو دار و پند
 و کز عایشه گشت و سوگند خورد
 با طاعتی کلام خدا
 و یکن تر خدا بر آن خورشید
 به پیش خدایا داشته آید تمام
 به اینها و تایی در سر
 برین قول تا طاعتی بکشانی
 حوا و طلب میکند طاعت و جلال
 کی در خورده کن در خور به

همیشه بخا و خوش و خوش اند
 این تختی تحت بر من روی
 در جیبی و آنکه جیب آن
 رسولان الله و مهربان
 در بیخ و یا نشسته یا موده اند
 کز ایشان نام می یادیش
 از آن که نام و پادشاه خود
 که یک مشه زان سر پیر خود
 که کزین بران ضی را زهوا
 بتاویل کردن حوش و لکن است
 که خواندی تناسیر و انصاف
 به امینا و دیان سبیل
 که هر که به نفس خود را غنی
 نه پسند که قوه در او باشد
 جز حق دیگر خشنه حوا

صد افروند بخواند برود روی
کوی گویند این مالها حلال
کلوا و اشربوا خذوا بعد از آب
و یا خرد نباید است که این
به پیش خردش رات آید تمام
که گویند این ظاهر شرح روا
هر آن حق کانی خدایا فرید
بود آن تمامی برای بشر
ده اند که این دام باشد تورا
ترا امتحانی کستد نشا
اگر بتلا کستی اینجا یک
و که جو بود اندازد تنگ ری
بجای بعی که در نیسا
شدی حاضر حق رشت از شک
با بشنوی و در صاحب هنر

فروشد خدایا بیک روی
حرم حبت و روی باشد و بال
نگویند که لا تسفر وجهت آن
صافی وی نیست از حجاب
منه نشد اکون در کونستلام
نکه او روی و بوسی خدایا
ذکرم عدم جد آخ برید
که آرد خورج منکر گوید که
کتابا بکسلاند ترا از خدایا
که آیا به نیاحتوی مبتلا
شدی غرق اتم روح و گناه
نهانی در اینجا یک بر یک
در بخایک باشد و اولیا
بانی تو انهایک با خدای
حدیث غایت در کعبه

را احباب بهر پاکد و برب
 ز بزان دویست بخود انگلی
 بکت که روزی بوقت صبح
 می گفت یارا با یک زمان
 بشدم که فرزند من و اهل
 بخام شدند ای فانی سرای
 چون آنکه روان شد بر محفلنا
 جشد تا و خانه آنکه استاد
 بنف و در آهنگی شاه دین
 ز خانه بگشت این سخن گفت
 پس بگشتا نم باب تو
 بگشتا درایا رسول خدا
 پس بگشتا بر خفا و کفر
 بگشتا که بت ای خدایا عیدم
 اگر سر زبان بوشم دیدی وقت

و دوات ما آمده ابر حیات
 نگوشتوار ز لکه تر کنی
 سدم پس بهر با نجات
 که جای بخوام شد بی کانی
 به تب خسته است آن نگوشتا نه
 که تا بشکرم یک زمان روی
 می رفت او و می انور قضا
 به آهنگی دشت بود نهاد
 حیب خدا سید مریدین
 که دیدی زنده ها آنکه ابر حیات
 که استاد ام برید با صبا تو
 که شتاق بودم تلای تو را
 یکی عجز است او در ایند و کر
 که بوشی تو ادم به هر یک یکم
 و که باقی اعضا به خنده است

و سر از آن سخن

بهر بنده داد اندک و ده لا
بسی اندک دود و رفت و می رسد
بیدم که گشته بنایت ضعیف
دوای خانه دیدم بنده هم چو
مانک یکی کس در بر شست
بهر بنده گشت جان بنده
بکشت که رغبت رفت در اند
سه روزات تا من خودم طعام
چو می شد بگریخت جنت
وای بر بگریخت کزین حریف
بهر بنده گشت اندک و ده
چه گویم سه روزات تا گشت نام
یکی روز آمد بن جریس
که من بهر تو آفریدم جهان
اگر نداده ای یکبارم

که بر نید لا شمس و غیره
فنیتم یک ساعتی پیش و کم
و خشن بنده و پاودا که بنیفت
ز فرشی و دقت و در اسباب
روای بهر بنده اندک و ده
بسی گریه احوال خود سر
و چاروی و خانه جافه که اند
خدا داد اندک احوال من و السلام
بنوی که آمد بلندش نفس
که بگریخت ساعتی اندویش
که ای جافا بایا و مخرج
که من بتر استخوانم طعام
که گویند سلاطین خدا را
فدای مرتضی زین و فدای
جمع خیرای که باشد و نیست

بدم جزایا یز برت
بکتم که دنیا ناپید ر دل
یلم دود فوجی می اند جهان
یک دود گشته بدایک دگر
بشم حبیب و نلرم بقول
ولی زود می دم و تود
یکی اندک ناب تو بخت است
دوهم اندک سوتیت بود ترنما
یستم اندک باشند دوفرنه تو
بخت دوند این دوزن با بر
حامد با بی غن یرم دین
بخت دوجید راضی از تو خدا
بختید افرات نایاب بداند
با سکر ای مرد صاحب حسن
دین ز دنیا جبر باشد تر

که مرده جهان شد فدایا برت
که آخر سراج نام دایه نسا
که نا شک کوم ترا اندران
که آن دود دود هر آدم بر
ناشم کوفه یو دنیا ملول
که آن زده راضی شویا رخدا
که بر جود بخواند مرد راست
که شد چشود آه او یلسا
حسین و حسن نزد یسند تو
شده چشود آه انا ف دگر
باش و انجای مطلق فرین
تو باش و انجای غیر الفسا
بکشتا که راضی شدم ای امان
که جود بود احوالین البشر
اکو شک کوی تو ی بادشا

چرا رفته داری شب و روز خود
 تو کرد آوری به رخ آرا کین
 هر آن جز داری گشای بخود
 و کز بداد به شجافه عوف
 هلا و نهاده ای به ز به خداد
 جندار به کین جدا فی به عجم
 صاعود و زیر کس که ابحا جلا
 شیعیم که محض به اولیسا
 کی بعد اراکی دین ادرا به خواب
 یر به بند از کاب بر کج جانا
 جو از اولیای غت به چوست
 بکشا انا فی کیم ای و کاد
 از آن جد یک کسی ایان بود
 بر بناد دوق حد نوس به
 ز حب زق و مال و فرزند و جاد

و موشی او که
 انکای ده سرت
 ۵

به چری که با تو نماند ابد
 ولی دیگر یسند آوری خوشی
 بشک خندان قیام ای بر
 که زدا منب غیب با پی مکود
 که بانس و شیطانی نار را
 که نفی و خلاصی بی عمر
 به اسنی زود رفت و ماند از راه
 زده از غنا شده به او بقا
 که در کیم بود او و دنا سورا
 چرا اهیمن گفته دو عطف
 چرا اجمعت باید لرین
 که آرند به جاساز و غرار
 و کی جد از اهل خرا بود
 و در جای که جد کا خوشه نه
 هر گشته ایان ایشان تبا

د وقت اجل ای غیب شما گس
درینا که از این کسی آگاه نیست
بزد کریم از این زار
خنی که در شوار و در پیش ما
را در دیکتا بد در جهان
خطی که جود خط خردین خرب
جوانا صورت خرد را بر افروختی
اوام و در که راه دوم نیست
شیدم که کنش اجل شد نام
و که خرد نموده اند
هم روزه خوش خلق و بگویم
درش بود مرز و دایره
در که خدای بذهب تا غنی
بندیم خرد را خالص
بکا، خجاعت و لری توی

که ارد ایاف و دایند بخاک
دری ایخی عفت و دایند
مکیم خجیم به یلی و نسا
بعضیان فرود نه سرا به پیا
یکی پس بر طاعت کار دایند
در هر که نه کشیدی آفرین
دل شک و در که اندر خستی
که حلق بند جمع کاوتی کریم
کونی که ادم تهنید نام
که کدی زواعت به ماه سال
بر اند میاف بند نام من مش
به مال خود را خرد کرده بود
در اند و در آفرینم یک دایند
یکی مستدایند و در عصر خود
که در هم نیرید خجیم جری

دو حکم را ترا هم می کشید
یکی در پی مشر خوش افتاد
خاک بود هرگز ندیدم دیگر
سینق طوطی نه بد و حسا پس
که نه پس برین قیصران زاد
نکریم ودا فقام از دیار پنا
بگشتم بدو کای بدو خاک
اوین وده و زتنی آفرین
از پی و که و کور و حساب و کما
بگشتم که ای جان بابا شنو
جب کار خنق غریب پش
همی صعب کار و اب و سخت
در امور آید که کردم که
چو کردم می گوی از عین
بگریهی دعا که می کنم

زهی دست و پا زد و خشم شدید
ایمی و چرا زد و شکو نهاد
چنین جا می دهد جمیع حسن
پس اندر مرک او باید دم بخواب
بهوش غم مدینه خیال
یافین در اندام ^{ند} اسرار
جزوه و اسما که احوال صفت
چو فرغ است بایان این قات
چو دیده قدیر تا واده چرا
باز پی هر جای دهر که مرو
که اندر هر چه کردم فزونی و پش
که از موله آن جان شود سخت
بنای کز و چو دم به اندام
دگر کتم ای خوش قضا پس
دگر هر چه بوشای میم

ارد هم جزیری رسد با شما
بکشای ای ای بسوی رحمت
دگر خراستم یک نهانی تخت
و دیگر آید بنی سکت
چنان گریه بگرفت جام تاج
نک کرم آن حای با این سر
یکی جنبه و وزیر برای بدو
خوشه بنشیند و او سر
بر تنم نه باشد ممتلا
و درینا که دنیا حرفت نه
بسوی یک مدخل خود نه
بسی ساکنی که در راجت
و در آخری و در آخر
سرچشمه ام و کنای و لیست
حد و زین حدی لفظ الحد

بگو با خانه این سره این ما چرا
و دانه و مستطابانیت
بر هم از غنا بگوید بسف
نه اول غنا که اول بگفت
که از هیبت آن بچشم در خواب
و کوبه هم منرم بود
ز زاری نه فتم بگویند در
هر کرم را خواب خورده شد
بدینک شواست و آواز هوا
یکبار در او بی تران برخت
که آن در اسن و دانه نه
بداد است برده به رکا و حفت
دو اورد شای سیر و ناپیست
که سرشته بر پلا و نیست
که خود بند و سخن کند با پدر

مع انصه کشم بدینا مرد
یکی کر که گستم بیایا و سر
کلی بود آدم درودی بیک
یکی چون کلاغان بود و خوار
کلی محو سبک و قدوی و رسته
کلی در پی گشته اندک شوم
بیایان سگانه و خزان جانان
بشمارت دنیا جان گشت
فراموش کرده سرای ابد
بدینا دوزخ عین شست
تا ندیدم گزافم بدسم جان
را چون که مالت چشم و جوی
رینه اهل دنیا که پستی تمام
درین حرم بشد چند سالی ماه
بسی بودم اخلاصی خرد

که آسایتم یک دمای بنود
قدح و زمین و در جهان و سر
کلی تو کرده مرا چون بیک
پی چشم و نه و را نماند زاد
ز بیکه ایایا برآورده و خست
که اند شری جانان به دستم
نموده یکی زیر کی کار دان
که بر طالع دنیا ریادم برفت
بکاد و خطه دس آبد طه
معاجب سنده با حرفی جمل
که هرگز حلاوت نیام ازان
بکیایم ز خرد زمانی فراغ
بهین است احوال شالی السلام
در سرالایه پا عرقه از دکان
که مای ایی نورم نصیب

نت خند که زخم ختم بجای
نفت بجای بلند و قسح
پشتش رویا را دو کرایه کرد
جود به اندر بجای که روی
به چشمن جوانی بسوی رخ برود
هر بند کرد نکه نکا
بزد و کس نزد یک خدایتان
خدا از کیه و عت و زینت آب
ببی آن جوانم مناعت نمود
یکه تو کز یابا به برود
بر دور بر بر برای نه
بخش دم کرد آن زمان از گم
سودت خود صبا صبا شد
در نه بخت ما اندم زایع و
پس گریه را خطایه شدید

بدینم جلد سوله خدای
مهر که زود است ما را بتجیع
نمایا زین بین به ای و بس
بگرداند عیال خود از به و بیک
کای مانده ز خنیا بهین را و
زین خشم کرده ز مروت لاکه
که اورا کم ز که ز نور جهان
خود رفته ز سر ز خنیا بیا
بکشاید حلال بود و آذین و بود
نکره و دگر جمع کرد کفا
شاد خنیا ما دوی فکا
رسوله مند و نه لوح و قلم
پرسیدم و پس بگردم مجروح
و در حسد خود بریدن نیاز
بگردم که زب اورد و شتم دین

بحکم و جانی آن را منتهی او
به بیم هم بهتر خود را بر آب
بر دم لشکر او دوز و شب
دین نقد جوی چند دزدی که
یکی وقت صبحی غیب یافتیم
از آن ساعتی کسی بیام نرید
یکی تو که دریم بنیایت تصویر
که شستم ز کمر کار نه در جهان
بگردم بن عدل با اکت
مذ شیر نه پیران شدم در زمان
بفرست شدم با دوشی بر آب
بجای کی خلقی دل بر تو
بجو بکشد شیه این چند دزدی که
و که کریه آواز کردم چنان
ب در دوز کارم نه خرقا

ز جان و دم از تدهوش و قرار
که از آب چشم شده چون حلا
که جز کرب کا دم شود و تعب
که کار و طرح کردم بدشت
رخ خود پرده کلاه حق تافتم
شب وی با دکه جا صید
که زوی مدیم نهری فرج
بدل باز گشتم بحق در خانه
که یکی نکردم بکره کسای
مکانم هم آنکاه سر و جهان
ز سوز دل و جان در دم کباب
نخستم بر سر روی بکر
هم از حوریت و خون کرد سر
که تا دیک شد صفا چشم جان
بکره و دانت و در حد بها

جس ساله که کرم چنان
که چشم نبرد زیر حریف سینه
دگر کتم بی چشم در کار نیست
بخشی که هر که باشد خدا
وین چشم کاوان و خرا بود
دگر که کرم چنان ز ضلالت
یکی هست ز تم غنیمت شیب
یکی روز جای غنیمت نمان
بدیدم بخراب خورشیدان نزل
و بدیدم به پیش هر مکان
بصیبه اندر زمین هر خاک
نبرد از زرد و سبزه ای
مکش که این آه و غم نیست
کتم مردم و سیاهان
و سالت تا غنیمت کتم

که گرفت آخر مرا و هم آن
بافم به نیاه وونی با ایند
چو از آب و خاکت برباوی
چه سازم بهل چیست اینا چرا
چه حاصل بود زو بهل تا بود
که ز مشک مسته درای جری
نستم بجاری و سوز و تعب
مگر یکدم آسایش آید بجان
برایم آرد خلیل خدا
بیاضی قدام راورد و دست
بالیزم نگاه رخ را بنک
منازم به پیش خلیل خدای
چنین کیه و سورت ابرو
که سنی خلیل خدای جهان
و و در زری و غم غم

تادم غرض بر قیای خسته
نه چشم بخود هیچ نرزد اینک
نه دم که رود و دم بود و کش
هر کس این دین خودم قرا
بکشا ترا بزم کشته بمولت
قربش بود حق مکن از غفلت
ترا کرد حق پیش خردی بفرست
بند کس ادهت ایها بخان
بکشا که خرم من منای کم
دودست آن دهن مرد با کلاه
در اینجا که بود غنای من
و دعا مؤلف نامت عمر نیست
حق ادم یا یقین قائم و کر
داده خشار خود بر زمین خراب
حق کریم که دم و کر را خور

خزین بیت مشهور مطلقا
هر چشم آناه چکا نیکی
وی کشته بمولت در صورت
ز بس سوز و فدا کرد زاده
جرا هستی از حال خرد مگر
که داری سعادت و حسن عیب
شوا از غفلت هر کس مولد
دعای یکن بر حق این و آن
تو سیدی بگوش دعای کم
دعای بنایت طرب و شکست
که کشیدی گاه آیین و گل
بر دیده خود آورد زکاه و دست
زینین کردم انگاه از شکست
تادم بریندم انگاه خاک
که در سوز و فدا بکشم زحمت

نکردهم نک پیا بین دگر
یکی هست آسایش آند مرد
م ا تو دگر کا دبا پیشه جبال
بگویند قدام دگر دود و شب
حور بر آستان که بخواه دگر
که آیم بخت گزارم نهان
ز دینا - ربی نه سوزی مرد
بیان رستان و سرای بخت
بجوایم حیل آب روان
ایون نقیها بکند سالی گذشت
بل سبب که بخت نش بود
سبب بود تا نکر که سبب
فلوت بخند و بی در من یک
... خدا بی
مزی بکو حاجت

به آن حواری بر ز آب تر
برداشت و یکدم از قضا
پا و دم و دود قدام بحال
یا سوزم ز رفیع راه و طلب
بیام که کرم ز اینده ستوده
باز بی سر می خشوع و نیاز
که یک حیه هرگز بندوی مرد
که شرای روی گردن ز جوی خست
کم غسرو آیم بخت بتای
بخت در کام و کای شست
که برفیق دگر در افشاید
ملیکه قدم آند ندیدیم
... خدا
... قدام م اندر زای
که کافری بر آدم دین سست

بکشم تنای تو خرم خرم
تو دانی که ایتم بود بدخشم
بکشاید پنهان را نام لقا
من از شوق دیدار او جان
بک جات زین بند طاقت
و در حسد خود کرده کلک و شک
و در کنت زاری بکنی محاسن
بشد این حاشاکه را آتش
می سوزد او و طرا تا طراقت
من اندم چنان بودم از صفت
می سوختم نه از آتش خرق
بگویم چه بودم در آن جایگاه
بسوزد و بخشد ز ناله و ناله
چه بود که در رفته جلد
بگو تا که پروانه اینجا بکشد

نخوام بخور تو دگر و آساید
ندادم بر این بدی طلبا
که هستی است ده تو در پیش ما
بجانم بنده آتش بی کردن
که بی سوختن جانم زان حالتم
ملایک در اندم بود و شک
بشد صافم چون کیم آله زان
به پنهان چون در آتش بجنبه خرق
می آید از رویه و بخرج طراقت
که بودم به با پنهان و بقلب
دور حسد و پراشک و قوت
در سزای قدم ناله و آه آه
ای نه به جان یا به حرکت خفا
بسوزد بجنبه و در پنهان خفا
هر گونه به اردق خود نکند

یکی چه که مته ای امین
چو که به سازد فروزد بگو
من اینجا یک داشته امطل او
دگر کرد درین نظر غضب
بکش این دور من تعریف نزد
تا نام هر خود نکند پیش
هر چه گشت سکته ترسیند
زمان طری طریق دواز
مگر گشت بامن نخرنا ای
ایان خواب خوش آمدن من برین
بگو با خنیا یار یکنوا
چه باشد بگو مال و اسباب تو
پسند از اینها جودان همه
م از بدانی پنهان شوی
برینا کن خرقش را بستان

بیان یکی خرم آتشین
تا بگویند یک زمان نگر
که قطعا بند هم اینجا قرار
بکش که من چند واری تا حب
بگو دانسته احوال من را بگو
زود مرقم انکه با احوال خویش
برستم ازین اضطراب شدید
بندم ایستاده ز روی خیانت
که محرم بنا باشد بدان هر کسی
ببینم بخود خبر و برون و برون
که دنیا چه باشد به پیش خدای
عدد اندی آنها را اجاب تو
که کردی به پیش خداوند خود
خوارت بشود جز کن ای خدی
که زود از پستی تنای خدای

خیالات دنیا ز من دور است
فروغی و لامنی مرا از نور است
دیدی از بخت من بر کشا
خدا حکم از این فرود خطاست
پهین است تصور نمی و نبست
آنی تو دانی بخیر و شرف

تم الکما

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا

ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

ففي راع شوشو اليت

تقع وكتيبه الجريد

والله اعلم

وآقوا

م

بر کرم خود غم عشق می کشد

بر صفه امقامت کتابت

